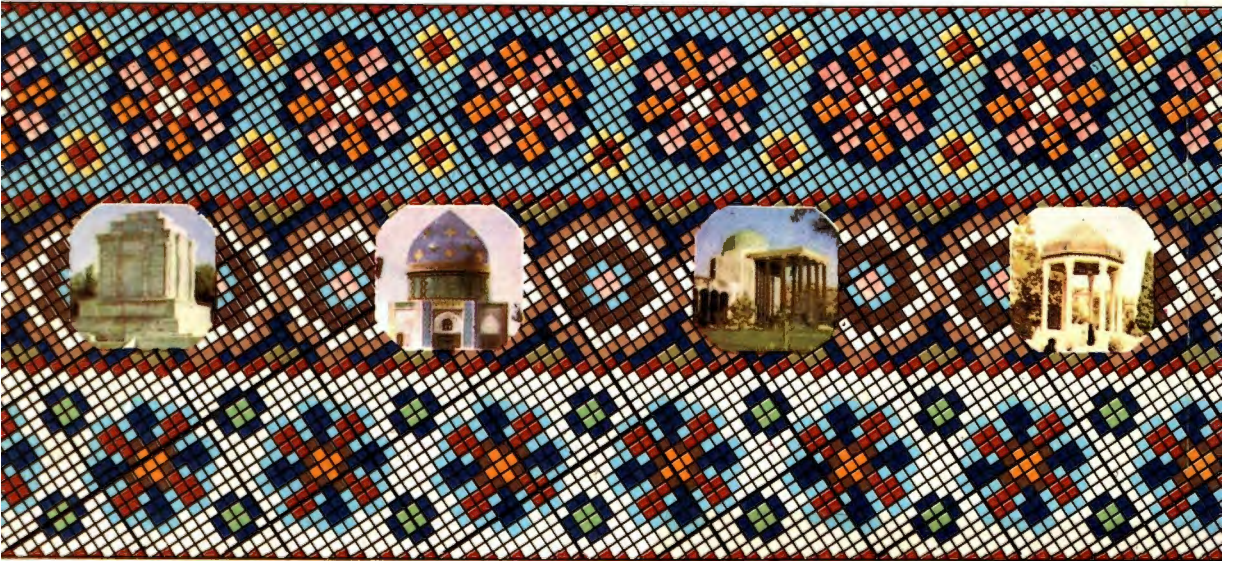


شکرگاہ فارسی

در ترانوی تقدحسلاو اسلامی

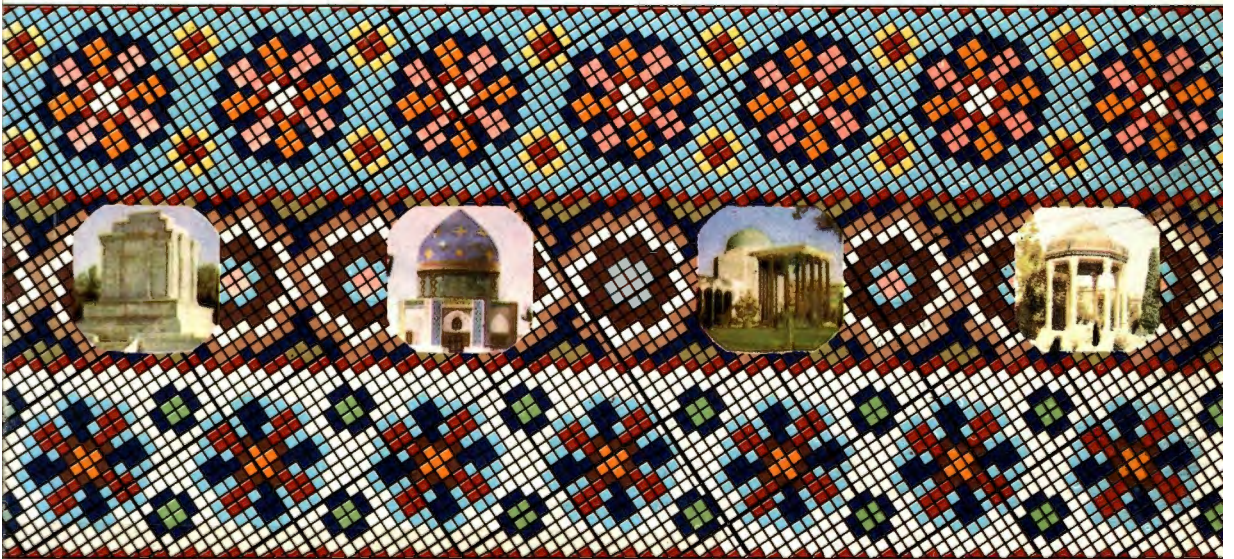
جلد اول



نوشتہ: دکتر حسین زرمجو

La Critique
de La Poésie Classique Persane
au Point de Vue
des Criteres de L'Ethique Islamique

Volume 1



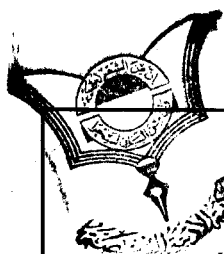
Par: Dr. Hossein Razmdjou

شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی (۱)

نوشته: دکتر

۱/۴

۸/۳



در ترازوی نقد اخلاق اسلامی

شعر کهن فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعر کهن فارسی

در ترازوی نقد اخلاق اسلامی

شعر کهن فارس

در ترازوی نقد اخلاق اسلامی

جلد اول

شامل مباحثی درباره:

نقد اخلاقی، اخلاق و معیارهای آن در اسلام، رسالت هنر و اخلاق
شعر و پیوند آن با اخلاق، تعهد و مسئولیت در شعر، شعر و شاعری از دیدگاه اسلام

نوشته دکتر حسین زرنگو



مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

۴۰

مشخصات :

نام کتاب:	شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی (جلد اول)
نویسنده:	دکتر حسین رزمجو
ناشر:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، صندوق پستی ۹۱۳۷۵/۱۵۵۷-مشهد
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار:	تیرماه ۱۳۶۶
امور فنی و چاپ:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است



فهرست مندرجات

پیشگفتار

۱۳-۷

۲۵-۱۵

فصل اول: نقد و انواع آن، نقد اخلاقی؟

نقد در لغت- مفهوم وسیع کلمه نقد- نقد آثار ادبی- تاریخ نقد و نقادی- مکاتب پنجگانه نقد- نقد اخلاقی- آیا هنر باید تابع اخلاق باشد؟- وظیفه شاعر و نویسنده- آرائی از بزرگان اندیشه و هنر- ملاک برتری در آثار ادبی- درونمایه آثار ادبی- اصل لذت در آفرینش هنری- رابطه هنرمند و مقررات اجتماعی- پیوند دین با ادبیات- ادبیات در خدمت دین- اغلب بزرگان شعر کهن فارسی مروج اخلاقند- جدائی ناپذیری اخلاق از دین- اخلاق در خدمت هنر- سابقه نقد آثار ادبی بر مبنای اخلاق- آراء مکتبهای مختلف ادبی در باره رابطه اخلاق و شعر- تعهد و مسئولیت هنرمند- رسالت هنرمند مسئول نشر مکارم اخلاقی است- ضرورت نقد اخلاقی در آثار ادب فارسی بویژه شعر.

۳۳-۲۷

فصل دوم: اخلاق، محاسن و مکارم اخلاقی؟

معنی لغوی اخلاق- خلق از نظر فلسفی و روانشناسی- شخصیت و تفاوت آن با خوی- لازمه تخلق آدمی به نیک و بد- عامل تمایز مکارم از رذائل؟ نقش اخلاق در بهسازی جوامع- سخنی از امام صادق (ع)- اخلاق عامل بالندگی دانش و فرهنگ- اخلاق حقیقی و اخلاق مصطلح- تفاوت محاسن اخلاقی از مکارم اخلاقی- اخلاق از دیدگاههای مختلف- نظر طرفداران اصالت لذت و قدرت در باره اخلاق- نیهلیسم و اخلاق- تمامی مذاهب و اغلب مکتبهای فلسفی مؤید حاکمیت اخلاق بر جوامع انسانی هستند.

۴۱-۳۳

فصل سوم: اسلام و معیارهای اخلاقی آن

انسان از دیدگاه اسلام- ملاک برتری انسانها بر یکدیگر- نفس اماره یادشمن ترین دشمن- مسلمان راستین- تأثیر کارهای نیک بر روان آدمی- هدف از ارسال رسل؟ دوحجت درونی و بیرونی انسان- آزادی و وجدان اخلاقی- هماهنگی اخلاق و وظایف آدمی- انسان صالح و ویژگیهای او- جنود عقل و جنود جهل- تعبیر غزالی از کارآئی عقل- شرط اساسی اصلاح اخلاقی از نظر اسلام- معیارهای اخلاقی اسلام.

۵۸-۴۳

فصل چهارم: رابطه اخلاق و هنر

هنر چیست و هنرمند کیست؟ مفهوم هنر از دیدگاه‌های مختلف - تعاریفی از هنر - چگونگی آفرینش هنری - رابطه هنر و اجتماع - طبیعت و زندگی در آفرینش‌های هنری - اهداف هنرمندان از خلق هنر - وظایف هنرمند در قبال اجتماع - نظریه‌های: هنر برای هنر، هنر برای انسان، هنر برای انسان در حوزه حیات معقول - رابطه اخلاق با هنر - اشتراک هدف در هنر مسئول و اخلاق راستین - منشأ واحد دین و ادبیات - رسالت هنرمند حقیقی از دیدگاه اسلام.

۷۹-۵۹

فصل پنجم: شعر و رابطه آن با اخلاق - تعهد و مسئولیت در شعر

شعر و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی - شعر یا فرزند جان شاعر - عناصر معنوی شعر: خیال، عاطفه و اندیشه - دوروی سکه شعر - نقد اخلاقی و درونمایه شعر - دو صفت نیک نمائی و استتار هنری در شعر - بهره‌برداری مثبت یا منفی شاعر از این دو صفت - قدرت نفوذ شعر در ادهان - جنبه‌های سودمند و مضر شعر - غایت شعر تأثیر و القاست - عامل بقاء و دوام شعر - شعر راستین از دید اقبال لاهوری - شعر حقیقی و پایگاه رفیع آن - شعر و ادب مسئول - شعر و مطامع شخصی شاعر - انحراف شعر از مسیر سالم - نگاهی به گذشته شعر مدحی در ایران - سیمای شاعران چاپلوس در آئینه آثار شعر کهن - تصویر شاعران فاسد در شعر اقبال لاهوری - انحطاط شعر کهن فارسی از لحاظ اخلاقی - چشم انداز شعر فارسی در دوران قبل از انقلاب اسلامی - نمونه شاعران مسئول در تاریخ شعر کهن فارسی - رابطه شعر با اخلاق و رسالت شاعران عقیقی.

۹۴-۸۱

فصل ششم: شعر و شاعری از نظرگاه اسلام

اسلام مؤید هنر و شعر متعهد - شعر و شرع و عرش از هم خاستند - ستایش پیامبر (ص) از شعر - آیه: الشعراء یبعثهم الغا وون و تفسیر آن - شاعرانی که از نظر اسلام محکومند - تعارض اخبار و نصوص درباره شعر - اسلام و نقش آن در پیشرفت شعرو ادب - شاعران مسئول از لحاظ اسلام - تشویق پیشوایان اسلام از شاعران متعهد - مشهورترین مردان و زنان شاعر در عهد پیغمبر (ص) - معروفترین شاعران مسئول در زمان ائمه (ع) - شعرو سبیل نشر حقایق است نه ابزار منافع شاعر - دلیل پرهیز پیامبر (ص) از خواندن و سرودن شعر - نظر نبی اکرم (ص) در مورد اشعار بدآموز - نتیجه گیری کلی - ضرورت تدوین نقد اخلاقی از شعر کهن فارسی بر مبنای ضوابط اسلامی.

۱۱۳-۹۵

یادداشتها

۱۱۵

فهرستها

۱۱۷

فهرست آیات

۱۱۸-۱۱۹

فهرست احادیث

۱۲۰-۱۲۸

فهرست عام اعلام

۱۲۹-۱۳۴

فهرست مراجع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار:

کتاب حاضر که در دو مجلد با عنوان: «شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی» به پیشگاه ادب دوستان فضیلت خواه تقدیم می گردد، نخستین جلد آن شامل مباحثی مقدماتی پیرامون: فنی نقد - بویژه نقد اخلاقی - اخلاق و معیارهای آن در اسلام، رابطه اخلاق و هنر، شعر و ارتباط آن با مبانی اخلاقی، شعر و شاعری از دیدگاه اسلام است که به منزله مدخلی برای ورود به مبحث اصلی یعنی: «نقد شعر کهن فارسی بر اساس ضوابط اخلاق اسلامی» به رشته تحریر درآمده و موضوع اصلی کتاب در مجلد دوم، در دو بخش: «تاریکیها» و «روشناییها» بررسی و تحلیل شده است.

بی گمان قلمرو وسیع هزار ساله شعر کهن فارسی با چشم اندازهای زیبا و متنوع خود، تجلیگاه فرهنگ و ادب و مظاهری از ذوق و هنر ایرانی مسلمان، در دوران تاریخی بعد از اسلام است.

آثار ادبی منظوم باقیمانده از پیشینیان ما سرشار از حکمتها و معانی آموزنده و لبریز از حیات و حرکت و زیبایی، چونان رودخانه ای زاینده و خروشان است که راهی طولانی را در معبر پرنشیب و فراز قرون و اعصار پشت سر گذارده است و در مسیر عمر پربار خود، متأثر از جریان های فکری و اعتقادی و سیاسی و اجتماعی روزگاران گذشته، مناظری دلربا و سایه روشنائی فریبا را برای صاحبان ذوق و اندیشه فراهم آورده است. اغلب این آثار زاده ذهن و قاد و طبع لطیف شاعرانی است که هنر و حقیقت را با هم درآمیخته و با مصالحتی از اندیشه و عاطفه و خیال، کاخهائی آنچنان بلند پایه را از سخن فصیح و کلام بلیغ پی افکنده اند که به گفته استاد بزرگوار طوس - فردوسی -: هیچ گاه از باد و باران زمانه و آفات روزگار گزندی نخواهند دید و جاودانه سر بر آسمان جلال و افتخار خواهند سایید.

اما همان گونه که زلال آبی دریا های مواج و رود های صفا گستر خرمی بخش را گل و لای سیلابها و مواد آلوده فاضلابها کدر و مسموم می کند، نفوذ افکار منحط و خلاف اخلاق و تأثیر جریانهای سوء اعتقادی و سیاسی در ادبیات و هنر یک جامعه، سبب

آلودگیهای معنوی و تیرگیهای زیانمند تربیتی و اخلاقی فراوانی می شوند که مصداق بارز آن - به دلایلی که در فصل تاریکیهای کتاب حاضر ارائه خواهد شد، برخی از آثار شعر کهن فارسی است، آثاری که زلال معانی درخشان و آموزنده آنها به واسطه آمیختگی با اندیشه ها و احساساتی ناشایست تیره و تاریک شده و مآلاً در کنار مرواریدهای فاخر آن خرفها و در برابر فرازهای شکوهمندش نشیبهایی از فرومایگی و انحطاط رخ نموده و در قبال مضامین والای آموزنده و زیبای آن آثار، افکاری بدآموز و گمراه کننده جای گرفته و بدیهی است که این موضوع از لحاظ نقد اخلاق اسلامی و مسئولیتی که جامعه انقلابی امروز ما در امر پاکسازی و زدودن آثار منحط و طاغوتی از فرهنگ و ادب گذشته دارد و باتوجه به انقلاب فرهنگی که در کشور اسلامیمان ایران در حال تکوین می باشد؛ مسئله ای است بس خطیر. و این بر صیرفیان سخن و منتقدان معتقد به کرامت انسانی و حاکمیت اخلاق است تا با کندوکاو در آثار ادب فارسی و ارزش سنجی آن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، شایسته هایش را از ناشایستها متمایز کنند و ضمن بازنگری بر این سرمایه نفیس، با انتخابی احسن و انطباقی، از آموزنده های آن در جهت پرورش اندیشه و تلطیف ذوق و احساس نسل جوان انقلابی امروز سود جویند.

فکر تدوین کتاب حاضر که هدف اصلی آن نقد شعر کهن فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی و شناخت و ارائه تاریکیها و روشناییهای موجود در آثار منظوم گذشته می باشد، به سالها قبل می انجامد. حدود دوازده سال پیش، نگارنده در نظر داشت که این موضوع را برای پایان نامه تحصیلی دوره دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران برگزیند، اما شرایط سیاسی و جوامع مساعد فکری و ادبی قبل از انقلاب، فسحت میدان را برای پژوهش و عرضه این گونه تألیفات دریغ می داشت و موانعی بر سر راه بود که نشر چنین نوشته های انتقادی که نخست ماهیت تردامنی رژیم را برملا می ساخت و شاعران و ادیبان مزدور و باسلطه داری را به زیر شلاق انتقاد می کشید، عملاً غیر ممکن می نمود. خوشبختانه با شکوفائی انقلاب اسلامی ایران که زمانه دگرگون گشت و شرایط تازه ای در حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران پدیدار گردید و قلمها از بند رهائی پیدا کرد و زمینه ای مساعد و آزاد برای بیان دردها و افشای اسرار مگو فراهم گردید؛ فکر انقلاب فرهنگی که از لوازم تحقق آن تجدیدنظر و بازنگری بر کلیه آثار فرهنگی و ادبی باقیمانده از گذشتگان و انتخاب انسب از مرده ریگ نیاکان می باشد، انگیزه ای در تدوین رساله حاضر شد و تصویب موضوع مورد بحث از طرف گروه تخصصی زبان و ادبیات فارسی ستاد انقلاب فرهنگی و تأکید اعضای محترم آن بر ضرورت نگارش چنین نقدی، موجب گردید که نگارنده بدین تحقیق دست یازد و دوران تعطیلات دانشگاهها را برای مطالعه و فراهم کردن یادداشتهای لازم در تألیف این کتاب فرصتی مغتنم شمارد و شکر خدای را

که سرانجام توفیق دست‌یابی به ثمره این پژوهش با کوششی چندساله و فراخور اندک مایه توانائی مؤلف نصیب گردید و اینک که حاصل این تلاش به صورت کتاب حاضر و به عنوان هدیه‌ای ناچیز به خوانندگان سخن سنج گرامی تقدیم می‌شود، نگارنده بدین امید دلخوش و خرسند است که شاید کار او به عنوان سرآغازی بر تحقیقات آینده در زمینه نقد اخلاقی از آثار ادب فارسی مورد عنایت صاحب‌نظران واقع گردد و به منزله گامی ولو کوتاه در جهت این حرکت پذیرفته شود و خاصه برای دانشجویان و معلمان متعهد ادبیات فارسی خواندنی و مفید باشد.

* * *

توجه به چند نکته ذیل - برای خوانندگان نکته سنجی که ممکن است در مورد برخی از مباحث آینده برایشان پرسشهایی پیش آید، شاید خالی از فایده نباشد:

۱ - منظور از اصطلاح «شعر کهن فارسی» که در عنوان کتاب حاضر به کار رفته است، کلیه آثار منظومی را شامل می‌شود که در قالبهای سنتی عروض فارسی سروده شده و زمان پیدایش آنها - غالباً - در یکی از ادوار سه گانه شعر فارسی یعنی سبکهای: خراسانی، عراقی و هندی است که از نخستین ایام تولد شعر دری یا اوائل قرن چهارم هجری آغاز می‌گردد و حداکثر به سده نهم پایان می‌یابد.

اما از آنجا که ظهور معروفترین آثار حماسی، غنائی، اخلاقی و سایر انواع شعر فارسی یا مرحله کمال و اوج درخشش آن آثار در ادوار یاد شده به وقوع می‌پیوندد و پس از این دوران طلایی، با پیش آمدن دوره بازگشت ادبی، کار شعر و شاعری به تقلید و تکرار مضامین گذشتگان می‌انجامد و تا دوران مشروطیت و عصر حاضر، به ندرت مضمونی بکر و تازه و شاعری مبتکر و نوآور - بجز تنی چند آنها - انگشت شمار - دیده می‌شود؛ بنابراین بررسی نگارنده در کار نقد اخلاقی شعر کهن فارسی بیشتر پیرامون آثار مشهورترین گویندگانی که در فاصله قرنهای چهارم تا نهم هجری می‌زیسته‌اند انجام گرفته و گهگاه نیز در ضمن بحثها شواهد و امثله‌ای را از شاعران دوره بازگشت و مشروطیت ارائه کرده است.

۲ - چون موضوع این کتاب و هدف اصلی مؤلف - خصوصاً در نگارش جلد دوم یا بخش «تاریکیها» و «روشناییها»، بررسی درونمایه شعر کهن فارسی از لحاظ ارزشهای فکری و اخلاقی گویندگان گذشته، و ارزش سنجی آنها در چهارچوب اعتقادات اسلامی است، لذا در این پژوهش، نگارنده را - به هیچ وجه - با سبک اشعار، نوع قالبها و واژگان مستعمل در آنها یا صور خیال و دیگر ظرافتها و هنرمندیهای شاعرانه‌ای که جای تحقیق و بحثشان در حوزه نقدهای ادبی، هنری و یا مباحثی نظیر انواع ادبی، سبک شناسی و

زیباشناسی شعر و دانشهایی چون: معانی و بیان و بدیع و عروض می باشد، کاری نیست و هر چند که در گزینش شواهد و امثله ارائه شده، سعی کرده است که حتی الامکان با انتخاب احسن، رعایت شیوایی و زیبایی آثار منتخب بشود، اما در هر حال، غرض اصلی یافتن و عرضه مضامین مناسب یا بررسی مطرووف بوده است تا ظرف و نظر به معانی داشته است تا به قابلیها و الفاظ.

۳- از آنجا که در پیدایش آثار هنری چون شعر، عوامل: محیط، موقعیت تربیتی و اجتماعی و جهان بینی هنرمند، خصوصاً جریانهای فکری و سیاسی حاکم بر زمان او نقشی مؤثر دارد و هیچ گاه نمی توان به طور انتزاعی و جدا و منفک از آن عوامل، آثار وی را ارزش سنجی نمود، بنابراین نگارنده به منظور بررسی شعر کهن فارسی از دیدگاه نقد اخلاقی، همواره با توجه به این نکته اساسی و علمی کار تحقیق، به داوری و ارزیابی آثار مورد نظر پرداخته است و به منظور آنکه به یک سونگری و شیوه انتزاعی کشانده نشود و از اعمال سلیقه شخصی و استنباطهای فردی برکنار باشد، ضمن آنکه در اغلب فصلهای کتاب به اقتضای کلام- موضوعات مورد بحث را ابتدا از دیدگاه اسلام و با تکیه بر ادله ای از قرآن مجید و حدیث نبوی و کلام معصوم تحلیل و توجیه نموده است و فی المثل اگر بر نقطه ضعفی در شعر کهن انگشت نهاده است، نخست به علل پیدائی آن نارسائی و ضعف اشارت کرده و با توجه به عوامل مزبور آن را در ترازوی نقد اخلاقی اسلام سنجیده و بدان رأی منفی داده است.

۴- هر چند که در دومین فصل از جلد اول کتاب حاضر در مورد اخلاق، محاسن و مکارم اخلاقی و مبنای اخلاق در اسلام، به تفصیل گفتگو شده است، اما بیان این نکته شاید لازم باشد که نظریه اخلاق انتفاعی در جهت تکامل جامعه که منبعث از جهان بینی مادی و حس خودپرستی است، عده ای از منتقدان هنری را به علت عدم تشخیص محاسن اخلاقی از مکارم آن و اعتقاد به اینکه اخلاق معیارهای ثابتی ندارد و هر دوره بسته به شرایط خاص خود، اخلاقی ویژه را می طلبد، بر آن داشته است که سیئات اخلاقی را به دلخواه و یا تحت تأثیر بعضی از مکتبهای فکری و سیاسی تفسیر و توجیه کنند و درباره ای موارد ردائل را محاسن جلوه دهند. چنانکه تظاهر و ریاکاری و فرصت طلبی را به قدرت انطباق با جامعه و زرنگی و موقع شناسی تعبیر کنند یا چاپلوسی و تملق را به فروتنی و خوش خلقی، بی عفتی و شهوترانی را عشق آزاد نام نهند و غریبزدگی را تجددخواهی و ستم و تجاوز به هموع را ابزار پیروزی در تنازع نقاء زندگی دانند. در حالی که با توجه به تغییر ناپذیری مکارم اخلاقی که ریشه در سرشت و فطرت آدمی دارد و با توجه به اینکه اسلام که خود دینی است کامل و ختم کننده مذاهب، مؤید مکارم اخلاقی نیز هست و پیسندها و ناپسندها و حلال و حرام آن جاودانه و برای همه زمانها و جوامع بشری وضع

و مقرر شده است.

بنابراین، ارزش سنجی‌های اخلاقی انجام یافته در کتاب حاضر که بر مبنای ضوابط اسلامی استوار می‌باشد، اصولی تغییرناپذیر و قابل قبول و احترام در همه زمانها و مکانهاست.

۵- انتخاب عنوان «شعرکهن فارسی» و نقد اخلاقی آن از دیدگاه اعتقادات اسلامی برای کتاب حاضر، بدین معنی نیست که شعر فارسی معاصر و سروده‌های شاعران امروز به چنین نقد و کندوکاوهای اخلاقی نیاز نداشته باشد، بلکه اغلب آثار گویندگان عصر حاضر - چه آنان که در قالبهای سنتی به رشته نظم درآمده و چه آنها که در قالبهای نو و آزاد سروده شده‌اند - از آن جهت که دوران بالندگی و نشوونمایشان یا در عهد مشروطیت و یا در روزگار سیاه و منحط ستمشاهی و در فضای خفقان بار استبداد و جواستعمارنشوونما یافته‌اند، به طوری که اثر جریانهای فکری و سیاسی سرازیر شده از غرب و شرق و صبغه‌ای از غریزدگی حتی رنگ و بویی از الحاد و بیدینی را در تار و پود برخی از این آثار - بویژه در موج نوآن - به روشنی ملاحظه می‌توان کرد، لذا در مورد شعر فارسی معاصر نیز، به شیوه‌ای که در تألیف کتاب حاضر عمل شده است، باید پژوهشی اخلاقی انجام گیرد و بر مبنای موازین اسلامی ارزشهای معنوی موجود در این آثار مشخص شود و سره‌های آن از ناسره شناخته و متمایز گردد. و البته این کاری است بس خطیر که قطعاً در آینده توسط صاحب نظران متعهد جامعه عمل خواهد پوشید.

۶- زمانی که نگارنده، کار تدوین کتاب حاضر را آغاز می‌کرد قصدش در این بود که موضوع «شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی» را در چند مقالته مختصر یا حداکثر در یک مجلد تألیف کند، اما فراخوانی دامنه بحث او را ناگزیر به مطالعه و بررسی مطالبی جنبی و فرعی که در توجیه موضوع اصلی یاری می‌کرد، کشانید و مآلاً به واسطه حجیم شدن یادداشت‌های فراهم آمده، آنها را به دو مجلد تقسیم نمود و همانگونه که قبلاً اشارت شد، مجلد اول را که مشتمل بر مباحث: نقد اخلاقی، اخلاق، هنر و رابطه آن با اخلاق، شعر و شاعری، تعهد و مسؤولیت در شعر و بالاخره نظر اسلام درباره شعر و شاعری است، به عنوان مدخلی برای ورود به جلد دوم اختصاص داد و در مجلد دوم که موضوع آن ارزش سنجی شعر کهن فارسی از لحاظ ضوابط اخلاق اسلامی است ابتدا پیرامون مضامین خلاف اخلاق موجود در آثار منظوم گذشته بحث شده و بدآموزی آنها مبتنی بر ضوابط اخلاق اسلامی - تحت عنوان تاریکیها - نقد و بررسی گردیده است و در دومین فصل که مربوط به «روشنائیها»ی شعر فارسی است، به مهمترین جنبه‌های آموزنده و انسانی شعر کهن فارسی و آراء بلند و عواطف لطیف و بشردوستانه معروفترین گویندگان متعهد ایران که هنر و حقیقت را درهم آمیخته و آثاری فاخر را با رنگ و عطری از معارف

اسلامی فراهم آورده‌اند، اشارت شده است.

نگارنده برای تدوین کتاب حاضریه مآخذ فراوانی که نام آنها در بخش یادداشتها و مآخذ هر فصل همچنین در فهرست الفبائی مآخذ و منابع ذکر شده است مراجعه نموده و در تحلیل بحثهای مورد نظریه مصداق: «خُذ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الْمَنَافِقِ» به اقتضای کلام از منابع و مآخذی گوناگون - چه مشهور و چه گمنام - سود جسته و در موارد لزوم مطالبی را با رعایت حفظ امانت اخذ و نقل نموده است و در پایان هر فصل یا بخش، صفحاتی را با عنوان «یادداشتها و مآخذ» به نکته‌هایی که به توضیح بیشتر نیاز داشته است اختصاص داده و منابع مورد مراجعه و یادداشتهای لازم را در این قسمت ذکر کرده است.

۷ - شاید یادآوری و توضیح این نکته نیز - در پایان گفتار - لازم باشد که مقصود از مسئولیت و تعهد هنرمند یا شاعر، که در مباحث آینده از آن سخن به میان آمده و در این ارتباط از شعر مسئول و شاعر متعهد جانبداری شده است، صرفاً مسئولیت و تعهد از لحاظ ارزشهای اسلامی و دینی است نه اصطلاحاتی که منتقدان هنری هوادار فلسفه اصالت انسان (اومانیسم) و مکتبهائی چون اگزیستانسیالیسم از آن جانبداری می‌کنند و یا مفاهیمی که بعضی از ادیبان غرب‌گرای خودمان به تقلید از ایشان در شعر و نثر نو، منظور نظر دارند.

این جانب با اعتقاد به این کلام حکمت آمیز امام علی (ع) که: «الْيَمِينُ وَالشَّامِلُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَأَتَارُ النَّبِوهِ...» [رفتن به سوی راست و چپ (تمایل به مکتبهای شرق و غرب) گمراهی است و راه مستقیم، راه میانه‌ای است که کتاب خداوند و سنتهای پیامبر بر آن گواهی دهد.] و با تکیه بر این شعار ارزنده و سراپا شعور ملت انقلابیان: «نه شرقی و نه غربی، بل اسلامی» امیدوار است که در کلیه بحثهای مطرح شده در کتاب حاضر، جز به اسلام راستین و تحری حقیقت از طریق این مکتب آسمانی نیندیشیده باشد و موضوعات مورد بحث را جز با معیارهای اخلاقی آن، داوری و ارزیابی نکرده باشد. و مسلم است که در ایفای این وظیفه، کارش خالی از لغزش و کاستی نیست، بدین جهت - امیدمند است که با راهنمایی و تذکر خوانندگان سخن سنج صاحب نظر، آنها را در آینده بیابد و به اصلاحشان پردازد.

در این جا با شکرگزاری از پروردگار بزرگ که توفیق تدوین مجموعه حاضر را به این بنده کوچک خود عنایت فرموده است، آن را با فروتنی تمام و با عرض پوزش از کاستیهایش، به خوانندگان گرامی تقدیم می‌دارد و بنابراین کلام حکمت آمیز نبوی که: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ» لازم می‌داند، نخست از گروه تخصصی زبان و ادبیات فارسی ستاد انقلاب فرهنگی که موضوع کتاب حاضر و مباحث مطرح شده در آن

را، بدو اُطی نامه ۳۲۵۷ - ۵/۹/۲۵ تصویب نموده و ضمن دیگر نامه‌های تشویق‌آمیز خود، با رهنمودهای ارزنده و تأکیدات مکررشان بر ضرورت تألیف چنین اثری، موجبات دلگرمی نگارنده را در پی گیری کار پژوهش و تدوین فراهم کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزارد و از مرکز نشر دانشگاهی نیز که در پایان کار تصنیف این اثر با تقدیرنامه ۵/۵۲۵۲ - ۱۳۶۵/۷/۲۹ لزوم چاپ و نشر آن را تأیید نموده و آمادگی خویش را برای اشتراک مساعی با مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی در جهت طبع آن اعلام داشته است، تشکر کند. همچنین با اظهار امتنان از مؤسسه مزبور که همکاریهای لازم را در امر چاپ و انتشار این کتاب به عمل آورده است و با قدردانی از دوستان فاضل جنابان: احمد احمدی بیرجندی و دکتر محمد مهدی رکنی که متن دستنویس کتاب را قبل از سپرده شدن به دست چاپ مطالعه فرموده‌اند و با یادآوریهای بجا، به اصلاح و ویرایش برخی از مطالب آن کمک کرده‌اند؛ موفقیت روزافزون همه این عزیزان را از خداوند منان مسئلت می‌نماید و در خاتمه از خوانندگان سخن‌سنج فرزانه‌ای که با مطالعه دقیق و منتقدانه خود پیرامون «شعرکهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی» بر این بنده منت می‌گذارند، انتظار دارد که با نمودن لغزشها و ارائه نارسائیه‌ها، مؤلف را در راه رفع نقائص و کامل کردن آن - برای چاپهای آینده - یاری فرمایند.

والله ولی التوفیق

۲۵ فروردین ماه ۱۳۶۶ مطابق با ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۰۷

حسین رزمجو

فصل اول

نقد و انواع آن - نقد اخلاقی؟

نقد در لغت به معنی: «سره کردن درم»^۱ یا «جدا کردن دینار و درهم سره از ناسره» و: «تمیز دادن خوب از بد» و «خرده گیری»^۲ و: «آشکار کردن محاسن و معایب سخن»^۳ یا: «تشخیص معایب و محاسن یک اثر ادبی و هنری»^۴ است و ترکیبات اصطلاحی چون: «نقد الشعر» و: «نقد المعانی» و... که با واژه «نقد» ساخته شده و بکار رفته است، شاخه هایی از فن نقد می باشد که در باب تشخیص معایب و محاسن شعریا معانی کلام گفتگو می کند.

از معانی دیگری که برای کلمه: «نقد» در کتب لغت یا آثاری که در زمینه سخن سنجی و نقد ادبی نوشته شده است، بکار رفته: «بهین چیزی را برگزیدن»^۵ و «رأی زدن و داوری کردن»^۶ است. بنابراین مفاهیم، وقتی کتابی را به قصد آنکه محاسن و معایبش را تشخیص دهیم، مطالعه می کنیم ضمن این عمل، برای آنکه سره را از ناسره باز شناسیم و «بهین ها» را برگزینیم - بالمآل - کار ما نوعی داوری و قضاوت بر مبنای ملاکها و معیارهای لفظی و معنوی است و بسته به آنکه این معیارها از مقوله چه علمی و مربوط به چه موضوع و فنی باشد، نوع نقد متفاوت می شود.

اگر نقد به مفهوم وسیع کلمه، یا ارزش سنجی یک اثر از لحاظ جنبه های مثبت و منفی آن و تمیز نیک و بد، عالی و دانی، قوت و ضعف و بلندی و کاستی که در شیوه بیان و طرز استدلال و نوع اندیشه و میزان آگاهیهای نویسنده یا مؤلف یک اثر وجود دارد، مورد توجه باشد؛ در این صورت، مفهوم «نقد» و «نقدادی» را بر کلیه آثار: علمی، فلسفی، تاریخی، مذهبی، اخلاقی و ادبی و غیره می توان تعمیم داد و فی المثل اگر موضوع اثری تاریخی باشد، کار منتقد نقد تاریخی، و اگر فلسفه باشد، نقد فلسفی و چنانچه ادبیات باشد، نقد ادبی و اگر از مقوله زبان و لغت باشد، نقد لغوی و اگر مذهبی باشد، نقد مذهبی می شود و قس علیهذا...

در هر حال: «نقد و نقادی که عبارت از شناخت نیک و بد و تمیز بین سره و ناسره است، در همه فنون هنر و در بسیاری از شقوق علم و معارف بشری هست و اختصاص به آثار ادبی ندارد. معهدا نقد آثار ادبی این مزیت را بر نقد سایر فنون هنر دارد که به یک تعبیر از همه آنها مفهومتر و روشن تر است. چنانکه بسیاری از مردم هستند که از موسیقی و نقاشی هیچ نمی فهمند، در صورتی که همان ها از آثار ادبی لذت می برند. بعضی شعر را می پسندند، بعضی دیگر به داستان علاقه دارند، بعضی به نمایشنامه ها شیفته اند و برخی به سخنان عارفانه و اخلاقی عنایت می ورزند و در هر صورت به آثار ادبی انس و علاقه دارند و درباره این آثار غالباً اظهار نظر می کنند.»^۷

و چون: «ادبیات و ادب امری است که دارای جهات و اعتبارات مختلف است، نقد ادبی وقتی کامل و تمام خواهد بود که تا حد امکان به تمام یا به اکثر این جهات و اعتبارات مختلف نظر داشته باشد و آثار ادبی را هم از جهت لغوی و فنی ملاحظه کند و هم از جهت اخلاقی و زیبایی و تا منتقد تمام این جهات را در آثار ادبی ملاحظه ننماید، در واقع نمی تواند ادعا کند که هیچ اثری را به درستی شناخته است و نیک و بد و سره و ناسره آن را درست تشخیص داده است.»^۸

می دانیم که تاریخ نقد و نقادی عمری طولانی دارد. زادگاه اصلیش یونان قدیم است و قلمرو رشد و بالندگیش جهان بی انتهای دانش و هنر است. از آن زمان که «آریستوفان»^۹ شاعر کمدی سرای یونان باستان، دشمنان سیاسی و ادبی خود را در آثارش مورد انتقاد قرار می دهد و نقد گونه هائی پیرامون تراژدیهای «اشیل (یا: اسخیلوس)»^{۱۰} و «اور پیدوس»^{۱۱} و «سوفوکلوس»^{۱۲} می نویسد، و از آن هنگام که ارسطو^{۱۳} حکیم نامدار یونانی نیز قواعدی برای نقد در دو کتاب: «فن شعر» و «فن خطابه»ی خویش مدوّن می کند - بویژه از عصر رنسانس تا دوره معاصر - مراحل و دورانهای متعدد و پرفراز و نشیبی بر فن نقد گذشته است و با پیدائی مکتبهای گوناگون ادبی، انواع مختلف نقد بوجود آمده است و منتقدان مشهوری در عرصه هنر و ادب ظهور کرده اند.

از جمله: «از اوائل قرن بیستم منتقدان کوشیده اند که با استفاده از علوم انسانی چون: روان شناسی، جامعه شناسی، انسان شناسی، حتی علم سیاست، مبانی تازه ای برای مواضع فکری خود در نقد بیابند. در نتیجه مکاتب پنجگانه نقد ادبی پدید آمده که هریک از آنها متکی بر زیربنای علمی و فلسفی جداگانه ای است و به ترتیب عبارتند از:

۱ - نقد ادبی بر مبنای اخلاق

۲ - نقد ادبی بر مبنای روان شناسی

۳ - نقد ادبی بر مبنای جامعه شناسی

۴ - نقد ادبی بر مبنای زیباشناسی

۵- نقد ادبی بر مبنای افسانه‌شناسی. ۱۴»

بطور کلی شیوه‌ها و روشهای گوناگون در نقد که خود منبعث از جهان‌بینی و طرز تفکر و دید فلسفی یا مذهبی و اخلاقی منتقدان می‌باشد، موجب ظهور انواع نقد و پیدایش شکل‌های متفاوت در سخن‌سنجی و موازین ارزشیابی آثار ادبی گردیده است.

اما از میان انواع نقد، «نقد اخلاقی» یا انتقاد آثار ادبی از دیدگاه موازین اخلاقی، نسبت دیگر انواع نقد، سابقه‌ای طولانی‌تر و طرفداران بیشتری تاکنون داشته است.

اساس نقد ادبی بر مبنای اخلاق: مبتنی بر تحقیق این نکته است که آیا ادب و هنر وسیله و

افزار اخلاق و تربیت است، یا اینکه خود هدف و غایت خویش به شمار می‌رود؟

بسیاری از خردمندان گذشته بر آن بوده‌اند که «هنر» باید تابع و پیرو «اخلاق» باشد و اگر از حدود اخلاق تجاوز کند، بد و ناپسند خواهد بود. افلاطون^{۱۵} در کتاب «جمهور» خویش، شعر و موسیقی را به مثابه ابزار و وسیله‌ای در دست حکومت و سیاست می‌داند^{۱۶} و ارسطو نیز در این باب همین نظر را دارد. به عقیده وی «شعر- خاصه تراژدی- وسیله‌ای جهت تصفیۀ هواجس نفسانی^{۱۷}» است. «او جنبۀ اخلاقی آثار هنری را از جهت تأثیری که در ذهن خوانندگان و شنوندگان یا بینندگان ممکن است داشته باشد، منظور می‌دارد و از این جاست که نظریۀ معروف او درباره تصفیۀ شهوات پدید می‌آید و قرن‌ها مورد نقل و بحث و استناد واقع می‌شود.^{۱۸}»

در زمانهای تازه نیز بعضی از نویسندگان مشهور بر این عقیده بوده و هریک به شیوه خویش بحثی در این باب کرده‌اند. از جمله، دیدرو^{۱۹} می‌گوید: «هر آزاده مردی که قلم به دست می‌گیرد باید همت بر آن گمارد، که عفاف را محبوب و فسق را منفور سازد.^{۲۰}» همچنین او معتقد است که: «گرامی داشتن تقوی و پست شمردن رذائل و نمایان کردن معایب، باید هدف و غایت هر مرد شریف و آزاده‌ای باشد که قلم یا قلم‌مو یا قلم‌حجاری را به دست می‌گیرد.^{۲۱}»

دکتر ساموئل جانسن^{۲۲} ادیب و منتقد بلندپایه انگلیسی در قرن هیجدهم در کتاب معروف خود موسوم به «زندگی شاعران» در مورد داوری درباره محتوای اخلاقی آثار شاعران، تردیدی به دل راه نمی‌دهد^{۲۳}. وی در مقدمۀ شکسپیر اظهار می‌دارد:

«وظیفۀ نویسنده و شاعر، همواره این می‌باشد که دنیا را از آنچه هست بهتر کند.^{۲۴}»

لئون تولستوی^{۲۵} نویسنده بشردوست و اخلاقی و مذهبی قرن نوزدهم روسیه، رسالت و وظیفۀ هنر را در ترویج تعلیمات دینی و اخلاقی می‌داند و عقیده دارد «غایت هنرنیل به زیبایی و لذتی که از ادراک آن حاصل می‌شود، نیست. همچنان که غرض از خوردن، لذت ذائقه نمی‌باشد. به وسیله هنر می‌توان عواطفی را به دیگران القاء کرد، خوبی و بدی عواطف حس

مذهبی و وجدان خیر و شر است که در هر زمان همه مردمان در آن اتفاق دارند. پس به وسیله هنر می توان خصال عالی و اخلاقی را که امروز به ندرت دیده می شود، در همه افراد جامعه ایجاد کرد و آنگاه هنر مایه ترقی بشر خواهد بود... زیرا: «هنر جهان پسند همواره ملاک ثابت و معتبری با خویشتن دارد و آن ملاک ثابت و معتبر، معرفت دینی و اخلاقی است.»^{۲۶}

صاحب نظران مصلح و انسان دوستی که برای حیات آدمی غایت و کمال قائلند و عامل اصلی نیل به این کمال را تهذیب نفس و تزکیه اخلاق می شناسند و شرافت انسان را به جان و صفای روح او می دانند و به دانش و هنر به عنوان وسیله ای در ارتقاء افراد بشر به مقام والای آدمیت می نگرند؛ در کار نقد و ارزش سنجی آثار ادبی نیز معیار اصلی را «مفید بودن و آموزندگی» توأم با «زیبائی و احساسمندی» کلام نویسنده یا شاعر می دانند و با توجه به اینکه: «انسان موجودی است که به امتیاز عقل و معیارهای اخلاقی از حیوان متمایز می گردد و موجود آزادی است که دستخوش غرایز حیوانی است و می خواهد که طبیعت خویش را تحت ضابطه ی عقل تعالی بخشد - لذا - باید مسئولیت اعمال خود را به عهده گیرد و از این رو آزادی وی تنها در رهائی از الزامها و شرایط محیط نیست، بلکه در تبعیت از قانون اخلاق درونی اوست، به این دلیل در نظر طرفداران «نقد بر مبنای اخلاق» ادبیات به عنوان وسیله ای برای نقد زندگی است و مطالعه تکنیک آثار ادبی بررسی و مسائل است - حال آنکه - کار منتقد - بررسی هدفهای ادبیات به عنوان فرایندی است که در زندگی و عقاید و روحیات بشر تأثیر می گذارد.»^{۲۷}

نکته دیگری که در ارتباط با نقد اخلاقی و اهمیت آن، قابل ذکر می باشد، موضوع محتوای آثار ادبی از لحاظ عقاید اخلاقی و دینی و بینش اجتماعی نویسنده یا شاعر است، زیرا: «هر اثر هنری چه با قصد و نیت هنرمند و چه بی آن، ناگزیر مبلّغ یا مؤید یکی از مقررات اجتماعی است و مراد از این مقررات، اعتقادات دینی و اخلاقی یا مسلکهای سیاسی و اجتماعی - حتی - گاه خرافات است.

این درست است که اصل لذت از هر اثر هنری، ادراک تناسب و زیبایی و احساس چیره دستی پدید آورنده آن می باشد؛ اما از این جا نمی توان نتیجه گرفت که قصد و غرض از هنر جز این چیزی نبوده است. مبنای هر اثر هنری البته اندیشه ای است و این اندیشه در همه حال به طریقی با مقررات اجتماعی رابطه دارد... از کهن ترین زمان، ادبیات با دین رابطه نزدیک داشته و غالباً این دو از هم جدا نبوده است. آثاری که از قوم سومری بجای مانده است، داستانهای مربوط به آفرینش جهان و داستان خدایان و ستایش ایشان می باشد. قسمت عمده ای از اوستا، شعر و سرود است.

در ادبیات قدیم یونان نیز همین وابستگی ادبیات با عقاید دینی وجود دارد. ادبیات قدیم یهود که به نام «تورات» فراهم آمده است کتاب مقدس دینی شمرده می شود. معجزه پیامبر اسلام (ص) نیز فصاحت و بلاغت بوده است.

در ادبیات فارسی نیز، آثار منظوم و منثوری که در خدمت دین یا شعبه ها و فروع آن بوده، کم نیست. از تفسیرهای متعدد که غالباً ارزش ادبی قابل توجه دارند و کتابهایی که مستقیماً در امور دینی نوشته شده است بگذریم، مناجاتهای شیوا، مقالات عرفانی مقامات عارفان، آثار ناصرخسرو و مثنویهای عارفانه سنائی و عطار و مولوی و اوحدی و شبستری و دیگران، همه از آثار ارزنده ادبی شمرده می شود و در همه آنها جز فصاحت و شیوایی و مزایای ادبی دیگر، بیان و تبلیغ و تأیید اعتقادات دینی و مذهبی و عرفانی و اخلاقی است که مورد نظر بوده است.

بیان و ترویج اصول اخلاقی مقبول در هر دوره نیز در بسیاری از آثار مهم ادبی غرض و هدف اصلی شعرا و نویسندگان است. گلستان و بوستان سعدی، مثالهای برجسته و معروف این شیوه است و باید دانست که اخلاق هم مانند دین و فروع آن، از جمله مقررات اجتماعی است و نویسنده ای که هنر خود را در راه ترویج اخلاق به کار می برد - در واقع - به تأیید یکی از مقررات اجتماعی خدمت می کند.

لازم به یادآوری است که در ادوار اخیر هم بعضی از منتقدان هنر، پایه ارزشیابی آثار هنری را بر نکات اخلاقی متعارف گذارده اند، در قرن هیجدهم میلادی، بعضی از دانشمندان اروپائی کوشیده اند که اخلاق را از دین جدا کنند و اصطلاح: «اخلاق طبیعی» را متداول کرده اند. ایشان می پنداشتند که اصول اخلاقی یکسان، برتر از دینها و مذاهب وجود دارد و آن خود مذهبی فوق مذبههای گوناگون است. «دیدرو» این مذهب را ترویج کرد و عقیده داشت که همه انواع هنر باید به تبلیغ اصول اخلاقی مصروف شود، به تشویق او، حتی نقاشی به خدمت اخلاق درآمد و نقاش معروف زمان او: «گروز»^{۲۸} کوشید که در پرده های خود، مسائل اخلاقی را مطرح کند^{۲۹}.

بنابراین، مبرهن می شود که نقد آثار ادبی بر مبنای اخلاق، شاخه ای است معروف از انواع نقد ادبی با سابقه ای بس طولانی که تاکنون طرفداران فراوانی داشته و در عصر حاضر نیز اعتبار آن همچنان مورد تأیید است.

هرچند که تاکنون در تاریخ ادبیات ایران: «نقد اخلاقی به طور مستقل وجود نداشته است و هرگز دوره خاصی از ادبیات بدین شیوه اختصاص نیافته، اما غالباً نقادان به لزوم اخلاق و تربیت اخلاقی و دینی اشارت کرده اند و شاعران را از گفتن سخنان زشت و هزل و یاوه و نیز مدیحه و تملق و دروغ که خلاف اخلاق و دین است، بر حذر داشته اند. - فی المثل - شمس قیس رازی در

کتاب المعجم راجع به بهرام گور روایتی نقل می‌کند که نشان می‌دهد قُدمًا خاصه فلاسفه ادیان شعر را از آن جهت که: «اساس آن بر کذب و زور (باطل، دروغ) است و بنیان آن بر مبالغت فاحش و غلو مفرط» مذموم دانسته و «مهاجرات شعرا را از اسباب مهالک ممالک سالفه و امم ماضیه و از مقدمات تلف اموال و خراب دیار»^{۳۰} شمرده‌اند. در هر حال نقّادان ایرانی - در ادوار گذشته - همواره شاعرانی را که سخنانشان مشتمل بوده است بر اغراض نفسانی و متابعت هوای شهوانی، مثل مدح مذمومین و ذم ممدوحین و یا هزلیات رکیک و امثال آن، طرد و انکار کرده و آن را بد دانسته‌اند و نیز بعضی شاعران خود سنتهای اخلاقی را ستوده و خویش را از سخنان زشت و ناهموار بری دانسته‌اند. مثلاً ناصرخسرو شعری را می‌ستاید که حاوی حکمت و دانش و اخلاق باشد و نوعی اخلاق و دین را تعلیم دهد.

فردوسی و نظامی نیز سنتهای اخلاقی را می‌ستایند و فضیلت اخلاق را در فضیلت سخن می‌آمیزند، حتی شاعری مانند انوری که خود مدیحه سرا و هزل بوده است، به شریعت شعرا که گدایی و کدیه است سخت می‌تازد و آن را زشت و بد می‌داند.

نقد اخلاقی در ایران، بخصوص در عصر جدید به علل وجود بعضی مسائل سیاسی و اجتماعی شدیداً مطرح می‌شود و بسیاری از تجددطلبان و مشروطه خواهان برای شعر، شرط اخلاقی و اجتماعی قائل می‌شوند که از آن میان می‌توان نام: آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، ادیب الممالک فراهانی و امثال آنان را ذکر کرد، در دوره‌های نزدیک به روزگار ما سیداحمد کسروی از کسانی است که صرفاً شعر را از دیدگاه اخلاقی می‌بیند و هر نوع شعر جز شعر اخلاقی و اجتماعی را انکار می‌کند.^{۳۱}

اینک با توجه به آنچه گذشت، این نتیجه حاصل می‌شود که به رغم استنباط و برداشت کسانی که رسالت و وظیفه هنرمند و از جمله شاعر را نه عقلانی و اخلاقی بلکه عاطفی و احساسی می‌دانند و می‌اندیشند که فقط نقش تسلی بخشی و هیجان‌انگیزی و شگفتی آفرینی هنر باید مورد نظر باشد و لا غیر.

و بر خلاف آراء هواخواهان مکتبهائی چونان:

- «ناتورالیسم» که منکر اراده آزاد و مسئولیت و اختیار هنرمند هستند و با اعتقاد به جبر علمی (Determinisme) و اینکه شاعر در آفرینش شعری مجبور و وابسته به عوامل و قوانین قسری است که فکر و احساس و رفتار او را جهت می‌دهد و تعیین می‌کند و نتیجتاً: «نه به دین و مسلکی اعتماد دارند و نه به حکومت و تشکیلاتی اجتماعی و به نظرشان همه جا بدی و ریا و خیانت و تیره‌روزی به چشم می‌خورد و انسانها موجوداتی محروم از آزادی و اراده‌اند که زیر غل و

زنجیر جبر و شرایط جسمانی وارثی دست و پا می زنند^{۳۲}» و یا:

- «رمانتیسزم» که به بیان آزاد امیال و گرایشهای غریزی اصرار می ورزد و به درهم شکستن سنتها و اصول عقلی تکیه دارد و طرفداران آن، چهره هائی چون: «آفره دوموسه^{۳۳}» معتقدند که شاعر: «باید هذیان بگوید، زیرا آنچه را باید بیان کند، هیجان است و آنچه را لازم است بدست آورد هیجان مردم است و دل باید بی قید و بند سخن بگوید و بی قید و شرط فرمان براند^{۳۴}» و شعر باید: «خرد گریز و پرشور و بی پروا و خیال آمیز و مبهم و آرامش بخش باشد^{۳۵}».

و یا مکتبهای نظیر:

- «دادائیسم» که طغیانی است بر ضد هنر و اخلاق و اجتماع، و سعی آن بر این است که ادبیات را از زیر یوغ عقل و منطق آزاد کند و بیش از حد، اغراق در پوچی امور جهان می کند و چون منبعث و زائیده نومیدی و اضطراب و هرج و مرجی است که از خرابی و آدمکشی و بیداد جنگ اول جهانی در اروپا حاصل گردیده است، عصیانگر و نفی کننده همه مکتبها و سنن کهن می باشد و بالمآل با اخلاق و نظام اجتماعی و تعالی بشریت مخالفت دارد و با صدای رسا از «افلاس عقل انسان دم می زند و علم و اخلاق را لغو و بیهوده می شمرد^{۳۶}». و یا:

- «سمبولیسم» که به اشکال و سمبولها و قوانینی که نه عقل و منطق - بلکه تنها احساسات - آنها را می پذیرد، توجه دارد و فقط به مدد احساس و تخیل، حالات روحی را با آزادی کامل، با موسیقی کلمات و با آهنگ و رنگ و هیجان و در میان نوعی رؤیا تصور می کند و با داشتن یأس فلسفی و دیدی بدبینانه «هیچ چیزی را مناسب تر از دکور مه آلود و مبهمی که تمام خطوط تند و قاطع زندگی در میان آنها محو گردد، نمی داند و شاعر سمبولیست در چنین محیط ابهام آمیز و در میان زوایای ذهنی خویش، تسلیم مایخولیای خودش می شود و با اعتقاد اینکه شعر هدفی جز خودش ندارد و به فکر نتیجه گیری از آن نباید بود و به قول «پل والری^{۳۷}»: «شعر همانند رقص و نثر به گونه راه رفتن است و راه رفتن معمولاً به سوی مقصدی است، اما رقص مقصدی ندارد و چون رقص کنان به سوی مقصدی رفتن مضحک خواهد بود و هدف از رقص، همان رقص باید باشد؛ لذا از شعر هم هدفی جز بیان مطلب منظور دیگری در کار نیست و کار شاعر بیان حالات غیر عادی روحی و معلومات نابهنگامی می باید باشد که در ضمیر او پیدا می شود و غالباً گزارش حالت اندوهبار و ماتمزای طبیعت و مناظر و حوادثی است که مایه یأس و عذاب و نگرانی و ترس انسان می گردد^{۳۸}» اما این گزارش شاعرانه، بدون هدف و بدون مفید بودن و نتیجه گیریهای اخلاقی و دینی و فلسفی انجام می گیرد؛ - و برعکس جهان بینی و طرز تفکر «سوررالیست ها» که به زعم خود می کوشند شعر را از چنگ قیود و موانع و از یوغ بندگی اخلاق و منطق نجات دهند و با مسخره گرفتن دنیا و مافیها و استفاده از

سلاح نیشخندهای طنزآمیز، جهان طبیعت و نظام جوامع را با لاقیدی بنگرند و انسان را به عالم اوهام و اشباح و رؤیاها و نفوذ در خود، که در آن همه چیز سهل و آسان و سکرآور به نظر می رسد و به قلمرو تخیل آزاد دیوانگان و سرمستی از هذیان که نگارش شعر خودبخود و اختلال مشاعر از فراورده های آن است، رهنمون شوند و از این رهگذر به خراب کردن دیواری که میان خردمندی و جنون حائل است می پردازند و آگاهانه به عقل و هوش و واقعیتها پشت پا می زنند؛

- و برخلاف نظریه های اکثر اریسم های پر جار و جنجال دیگر قرن بیستم «که در نظر بساکسان، سبکهای نوبه شمار رفته اند، در حالی که - به احتمال بسیار - چیزی جز جلوه های عصر انحطاط رمانتیسم نیستند؛ و از یک طرف از سمبولیسم گرفته تا سوررالیسم و فوتوریسم^{۳۹} که بر محور رمانتیسم انحطاطی می گردند و از طرف دیگر از یکدیگر متأثرند، چندان که می توان همه را سروه یک کرباس دانست و رویهمرفته «نئورمانتیسم» (Neo-Romantisme) خواند. پویش ها یا جریانهای نئورمانتیکی که در عین تفاوت و تشتت وحدت دارد و بر آن است که هنرمند بدون اعتنا به مقتضیات اجتماعی، باید احساسات خود را بدون پیوستگی و تفسیر بیان کند، - درحالی که غافل از آنند که مطابق الفبای روانشناسی، نه کسی می تواند از مقتضیات اجتماعی برکنار ماند و نه بدون پیوستن و تفسیر احساسها، فهم و بیان چیزی امکان می یابد؛

و به رغم - و اخورد گیهای فکری و ذوقی این افراد بیمارگونه در عرصه هنر که معمولاً به شکل جامعه ستیزی و انقلاب بی نقشه و هدف تظاهر می کند، کسانی که حالشان - در واقع - حالت کسی است که آئینه را تیره می یابد ولی بجای زدودن تیرگیهای آئینه، قصد شکستن آن را می کند و نتیجتاً اینانی که در بحبوحه آشوب معاصر، نه تنها به تکامل اجتماعی کمکی نمی کنند، بلکه با بندگسلی بی بندوبار و نظام شکنی سطحی خود، باعث انحراف نیروهای بساکسان، از راه های سنجیده و نتیجه بخش اجتماعی می شوند، چه: فلسفه عمومی جریانهای «نئورمانیسم» یا کلیه ایسم های مزبور، خردستیزی (Anti-rationalism) است و اخلاق اجتماعی آن آشوبگری (Anarchism)^{۴۰}»

- همچنین برخلاف اصول اعتقادی طرفداران مکتب هنر برای هنر، که برای آثار ادبی ارزش تربیتی و اجتماعی قائل نیستند و منتقد را در ارشاد و نقد اخلاقی آثار هنرمندان و اظهار نظر در محتوای آثار ادبی از جهت نیک و بد یا مفید و زیان بخش بودن، مجاز نمی دانند بلکه مدعی هستند که: «مفید بودن یا در بند اجتماع بودن، ارزش هنر را از میان می برد - چه - هنر خدایی است که باید آن را تنها به خاطر خودش پرستید و هیچگونه جنبه مفید یا اخلاقی به آن نداد و چنین تصوّراتی را از آن انتظار نداشت، - زیرا - هنر به درد هیچ کاری نمی خورد و بی فایده است و تنها وجود آن

بخودی خود کافی است و باتوجه به اینکه زندگی مشکل و پراز درد و رنج است و سرنوشت بشر روشن نیست، یگانه چیزی که می تواند ما را تسلی بخشد زیبایی است و هنر وقتی به کمال زیبایی می رسد که از افکار اخلاقی و فلسفی بدور باشد... و هنر وسیله نیست بلکه هدف است و هر هنرمندی که به فکر چیزی دیگر بجز زیبایی باشد، هنرمند نیست و چیزی که واقعاً زیباست که به درد هیچ کاری نخورد و هر چیز مفیدی زشت است، زیرا احتیاجی را بیان می کند و احتیاجات انسان، مانند مزاج بیچاره و عاجز او، پست و تنفرآور است؛^{۴۱}

- و برعکس اندیشه کسانی چون «بودلر»^{۴۲} که اعتقاد دارند: «شعر غایتی جز خود ندارد و چنانچه شاعر هدف و منظوری اخلاقی را مدنظر داشته باشد، از نیروی شعر خویش می کاهد»^{۴۳} همچنین، گروهی که می گویند:

«غرض هنر در خود آن است و هرگز هدف آن تبلیغ اخلاق نیست... و همت هنرمند باید به ابداع و ایجاد زیبایی مقصور شود و جز این منظوری نداشته باشد و هرگز در پی آن نباشد که کارش سودمند یا مروج اخلاق واقع گردد و در ادبیات گناه نابخشودنی فقط نقص بیان و سستی معانی است و جز این، چیزی گناه شمرده نمی شود؛^{۴۴}» خلاصه آنکه:

به رغم آراء و نظریات گوناگون اندیشمندان و هنرشناسان و هواداران مکتبهای ادبی که به عنوان - مشت نمونه ای است از خروار - به برخی از آنان اشارت شد، و از طرفی با اعتقاد به شعار سراسر شعور و جهت دهنده انقلاب اسلامی مان: «نه شرقی و نه غربی»^{۴۵} بل اسلامی» اگر بخواهیم براساس ضوابط و معیارهای اسلامی که اصول آن را تفکر و تعقل و ترکیه نفس و ارزشهای معنوی و مکارم اخلاقی تشکیل می دهد، به نقد و ارزش سنجی آثار هنری و ادبی خود بپردازیم؛ و اگر معتقد به «تعهد» و «مسئولیت» هنرمند باشیم که از «هنر» به عنوان وسیله و افزاری در نشر فضیلت و اخلاق باید سود جوید و از آن در جهت سلامت روح جوامع بشری و زدودن شهوات و پلیدی ها بهره گیرد؛

و اگر بخواهیم از دیدگاه جهان بینی توحید اسلامی که سرچشمه همه ارزشهای متعالی و خوبیها و زیباییها را خداوند می داند و کمال مطلق و حاکمیت محض را از آن «الله» می شناسد و مبدأ و معاد بنی آدم را بنابر آیه مبارکه: «إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»^{۴۶} ذات پاک احدیت معرفی می نماید و نتیجتاً کلیه فعالیتهای فکری و علمی و عملی انسان را در طریق الله و برای الله و خشنودی او و به قصد قربت به خداوند و در محدوده تکالیف و وظایف و ارتباطات آدمی با پروردگار خلاصه و منحصر می کند و جهت می دهد؛ بر امور بنگریم:

ناگزیر باید بپذیریم که رسالت پیامبرگونه هنرمندان راستین بویژه شاعران و نویسندگان متعهد و مسئول، جز در طریق نشر مکارم و فضائل اخلاقی و مبارزه با ناپاکیها و جلوگیری از انحطاط و سقوط معنوی بشریت تحقق نمی‌یابد.

و از آنجا که مقدس‌ترین وظیفه: «ترقی دادن فهم و ادراک عمومی و ترغیب مردم به دوست داشتن فضیلت است، لذا - هنرمندان حقیقی و از جمله شاعران واقعی که زبانشان به منزله کلید گنجهای خداوندی در زیر عرش اوست^{۴۷}، آنانند که تاریکیهای جهل را از فضای زندگی انسان می‌زدایند و سختیها و تلخیهای حیات را با افکار حکیمانه اصلاح می‌نمایند و با اندیشه‌های بدیع و ذوق و احساس لطیف، به مدد تعبیرات زیبا و استحکام بیان و قدرت هنر، احساسات سالم و سازنده آدمی را بیدار می‌کنند و رایت فضیلت را بر فراز اجتماعات به اهتزاز درمی‌آورند و جامعه بشری را از اخلاق نکوهیده منزه می‌سازند و حوزه آدمیت را به سوی روشنائیها رهبری می‌کنند و اهل عالم را به نیکی تشویق و از بدی تحذیر می‌نمایند و برای کسب بزرگی و افتخار هیجاناتی سودمند در خوانندگان آثار خویش بوجود می‌آورند و به استحکام بنای عزم و اراده آنان دست می‌یازند^{۴۸}»

کوتاه سخن آنکه، این تنها هنرمندان متعهد راستینند که چون کام جانان با حلاوت فضیلت آشنا شده و وجودشان آکنده از مهر حقیقت جوئی و بشردوستی است و در واقع به منزله وجدان بیدار و آگاه جوامع انسانی هستند، در ارتباط با رسالتی که برعهده‌شان می‌باشد، هر چه را جز خدای بیابند درهم می‌شکنند، چه آن را بت و طاغوت می‌دانند و هر چه را جز هوی بینند بر جان پاکشان می‌نشانند، چه آن را دین و فضیلت می‌شناسند^{۴۹}.

و بر این روال است که شاعران متعهد و مسئول مسلمان نیز، در آفرینش‌های هنری خویش از قلمرو اخلاق و فضایل فراتر نمی‌روند و در همه حال در قبال خدا و خلق او و وجدان بیدار و مکتب والای خود احساس مسئولیت می‌کنند و جز به خیر و بهر روزی بشریت نمی‌اندیشند و نمی‌سرایند و نمی‌کنند.

اینان از استعداد خدادادی و قریحه و احساس و توانائی کلام، در نیل به کمال سود می‌جویند، هیچ گاه حقیقت را فدای مصلحت و منافع شخصی و امیال نفسانی نمی‌کنند و همه وقت با الهام از ارزشهای ابدی و جهان‌شمول اخلاقی اسلام که بر پایه فطرت انسانی استوار است و از طرفی نفی کننده زور و ظلم و نادرستی و ناراستی و ارزشهای منحط شرک و کفر می‌باشد، به خلق سروده‌هایی می‌پردازند که محتوایشان افکار متعالی و خداپسندانه‌ای است که هم عقلهای سلیم را توان می‌بخشد و هم عواطف و احساسات پاک را تلطیف و ارضا می‌کند و صفا می‌دهد. و به دلیل این ارزشها و ملاکها و اهداف معنوی است که نتیجه می‌گیریم از میان انواع «نقد» و

ارزش سنجی های ادبی، «نقد اخلاقی» مهمترین، منطقی ترین و دقیق ترین کاری است که باید در مورد محتوای آثار ادبی - خصوصاً شعر - انجام گیرد و باتوجه به اینکه هم اکنون جامعه ما در حال تکوین انقلاب فرهنگی خویش است و ضرورتاً در قلمرو ادبیات بارورمان که شاخه ای پرثمر از فرهنگ گذشته ایران به شمار می رود و بخش عمده آن را آثار شعرکهن فارسی تشکیل می دهد، باید بررسی و تجدیدنظری به عمل آید و آثار متعالی آن از منحنی و آموزنده از بدآموز و مفید از مضر و سره از ناسره و بطور کلی «تاریکیها» از «روشنائیها» متمایز شود و از این رهگذر، خرفها و خرمهرها از مرواریدها و گوهرها جدا گردند و اندیشه های بلند و عواطف لطیف و زیبای انسانی موجود در این منظومه های کهن عمر دیرینه سال که زاده طبع و قاد و ذوق و فکر خلاق شعرای بلندپایه ای است که «هنر و حقیقت» را با هم درآمیخته و کاخهایی آنچنان استوار از سخن پی افکنده اند که به قول استاد فرزانه طوس - فردوسی - همه وقت از باد و باران زمانه و دیگر رویدادهای خطیر روزگاران مصون و محفوظ مانده و بشریت را در برابر جلال خدائی خود مجذوب و مفتون کرده - است، از کوخهای بی پایه پوشالی بازشناسی و پاکسازی و سالمسازی شود، تا از آثار خوب این میراث گرانسنگ، به عنوان الگوهای از فصاحت و بلاغت و ذوق و دستورالعملهایی از تربیت و تعلیم در جهت روشنگری افکار و پرورش نسل جوان و انقلابی امروز و آینده سازان مان بهره برداری گردد.

و در این ارتباط است که به نظر نگارنده، ضرورت پیدایی آثاری در زمینه «نقد اخلاقی» پیرامون ادبیات ایران، از جمله «شعرکهن فارسی» - در این برهه حساس و دوران سرنوشت ساز از تاریخ کشورمان - احساس می شود و کتاب حاضر که به انگیزه این احساس و نیاز، به رشته تحریر کشیده شده است، با این امید به خوانندگان سخن سنج صاحب نظر تقدیم می گردد که شاید به عنوان گامی کوچک باشد که برای نخستین بار در این راه برداشته می شود، راهی که به همت والای محققان متعهد و فضیلت دوست باید ادامه یابد و به کمال رسد.

فصل دوم

اخلاق، محاسن و مکارم اخلاقی؟

اخلاق جمع «خُلُق» است و خلق به معانی: خوی، عادت، سبجه، سیرت و... استعمال می شود: «الخُلُق و الخُلُق (بضم اللام و سکونها): و هو الدین والطبع و السجیة و... ولهما اوصاف حسنة و قبیحة...»^۱

از نظر فلسفی خُلُق: «ملکه راسخ نفسانی است که بدون تکلف منشأ صدور افعال نیکو باشد و اصول خُلُق: شجاعت - عفت و حکمت است و مجموع هر سه عدالت...»^۲ یا:

«خُلُق هیئت راسخه ای است در نفس که مصدر افعال جمیله یا رذیله است، عقلاً و شرعاً. چنانکه خلق نیکو یا خُلُق ناپسند گویند... و علم اخلاق، یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بد و نیک خویشها و تدبیر انسان است برای نفس خود، یا یک تن خاص.»^۳ و موضوع این علم: «نفس انسانی است، از آن جهت که از او افعال جمیل و محمود، یا قبیح و مذموم صادر تواند شد بحسب اراده.»^۴ به تعبیری ساده تر، اخلاق: علم چگونگی زیستن است که بر مبنای قواعد آن، رفتار انسان برای نیل به کمال و سعادت، توجیه می گردد و نیک و بد و خیر و شر و باید ها و نبایدها شناخته می شود و وظایف فردی و اجتماعی انسان متعهد و مسئول معرفی و افعالی که از روی اختیار و آزادی از آدمی صادر می گردد در این علم معین می شود.

از نظر دانش روان شناسی، خُلُق یا خوی: آن جنبه از شخصیت آدمی است و ریشه آن دسته از خصلتهای اوست که از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مورد نظر می باشد. مثلاً: اگر از تیزهوشی یا قدرت یادگیری یا وسعت حافظه یا استعداد هنری شخص صحبت کنیم، از «شخصیت» او بحث کرده ایم ولی از «خوی» او گفتگو نکرده ایم.

تیزهوشی و سهولت یادگیری و وسعت حافظه، صفات مختلف شخصیت هستند، ولی صفات

خوی شخص نیستند. اما اگر از نظم و ترتیب و عزت نفس و درستی و تسلط بر نفس کسی صحبت کنیم، از خوی او و نیز شخصیت او بحث کرده ایم، زیرا نظم و ادب و درستی و آزادمنشی صفات خلّقی یا خویی شخص هستند.

خوی، بدین معنی، در نوشته های حکیمان و نویسندگان ما - مخصوصاً - پیشینیان به کار رفته است، چنانکه در این شعر سعدی به همین معنی آمده است:

پاکیزه روی در همه عالم بود و لیک نه تو چو پاکدامن و پاکیزه «خو» بود^۵
گاه «سیرت» را مترادف با «خوی» و «خلق» به کار برده اند. آنجا که سعدی می گوید:
«یکی در صورت درویشان و نه به سیرت ایشان»^۶ یا:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار^۷
کلمه سیرت را به معنای «خوی» منظور داشته است... در بسیاری از زبان های مغرب زمین نیز واژه: «کاراکتر» (Caractere) را به این معنی به کار برده اند. بطور کلی: «خوی» ریشه آن دسته از صفات و خصلت های نفسانی ماست که نسبتاً پایدار است و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مورد نظر است. وقتی از نظر نفسانی نگریسته شود، «خوی» ممکن است چنین تعریف شود: «آمادگی و تمایل نفسانی ما برای کردار - بخصوص آن دسته از کردارها که به عبارت دیگر، خوی اکتسابی است و هر چند با سرشت ما ارتباط دارد؛ بیشتر مرهون تربیت است»^۸.

تخلّق آدمی به خوی های نیک و بد، مستلزم شکل پذیری روح او از صفاتی است که در نفس وی ملکه شود و در آن راسخ گردد، به وجهی که زوال نپذیرد و به حالتی درآید که انسان را بدون تأمل و به طرزی ناخودآگاه، به انجام کارهای پسندیده یا ناپسند تحریک کند و یا از آنها باز دارد. و چون به گفته: عارف بزرگ سنائی:

«آدمیزاده طرفه معجونى است کز فرشته سرشته وز شیطان»

و:

«گر رودسوی این شود کم از آن و رودسوی آن شود به از آن»^۹
به منظور آنکه فرشته خویی را در خویشتن پرورد و از چاه ظلمانی طبیعت حیوانی و تیرگی های نفس بدرآید و پاک و صافی گردد تا از ملک برتر رود و حتی «به از آن شود» و بجائی رسد که جز خدا نبیند؛ باید به صفات پسندیده و خلّقیات حمیده متصف و آراسته گردد.

اما لازمه این تخلّق و آراستگی، نخست تشخیص خوب از بد و خیر از شر و سعادت از شقاوت و روشنائی از تاریکی، و تمیز مکارم از رذائل اخلاقی یا «خویشتن شناسی» است، که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۰} و سپس پرهیز از سیئات و دوری از ناشایست ها و عمل به نیکی ها و

شایسته‌ها و تزکیه روح و تصفیه روان است. خُلق نیکو وسیله ارتقاء و دست‌یابی انسان به کامیابی و موفقیتی است که شایسته مقام خلیفه الهی و سعادت او در دنیا و آخرت می‌باشد، چه به گفته: امام صادق علیه السلام: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَ نُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ بِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَالْقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.»^{۱۱} و همانگونه که قرآن کریم مؤکداً یادآور شده است، منشأ بدبختی و عامل سقوط آدمی، فساد اخلاق و ناپاکی روان است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا. فَالْهَمَّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ افْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»^{۱۲}: [قسم به نفس و آنکه او را راست و درست کرد و نیکو بیافرید و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را به او الهام کرد (یا به مردم حُسن و قبح عقلی را الهام کرد) که فلاح و ظفریابد، آن کس که نفسِ خویشتن پاک گرداند. و نومید و بی بهره ماند، آن کس که نفسِ خود را مُدُنس و گمراه گرداند]^{۱۳}.

شکوه‌مندی و رونق زندگی انسانهای والا به فروغ دانشهاست، و علم و معرفت خود: «مانند بذری است که باید در زمین مساعد بروید و رشد کند، زمینی که دانش و فرهنگ و فضیلت می‌تواند در آن بروید و درختِ شعور و آگاهی و خردمندی در فضای مستعد و مناسب آن بیابد و ثمر دهد؛ «اخلاق» است.

اخلاق فردی و اخلاق جمعی، یاد دادن و یاد گرفتن و نشر و انتقال علم و توسعه و تعمیق ابعاد فرهنگ و فکر، نیاز به دل‌هایی پاک و جان‌هایی مهذب دارد، تا این مهم به گونه‌ی شایسته انجام یابد.

در میان مردمی که نفس آنان پیراسته نباشد و خردشان پاک و جانشان آکنده از فروغ پاکی نگردد، هیچ پرتو علمی و هیچ پرتو دانشی نمی‌تابد و اگر هم تابید نمی‌پاید. این است که دانایان بزرگ، همواره تدریس و تعلیم اخلاق را در رأس برنامه‌های خویش جای می‌داده‌اند. قرآن کریم فرموده است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ»^{۱۴}: تقوی پیشه سازید و پاک شوید تا خداوند به شما تعلیم دهد و در جان شما فروغ دانش بی‌فروزد.^{۱۵}

در مبحث اخلاق، نکته حائز اهمیت در این است که متأسفانه: «عموم مردم برداشت منطقی از مفهوم اخلاق ندارند و نقش مؤثر آن را - که گاه بشر را به عالیت‌ترین مرتبه انسانی و زمانی به پست‌ترین درجه حیوانی می‌رساند - باور نمی‌کنند.»

از طرفی ضمن مطالعه کتب، به عقاید اندیشمندان و مغزهای متفکری برخورد می‌کنیم که فریادشان از لجام گسیختگی بشر بلند است و صریحاً اعلام می‌کنند: همه مصیبت‌هایی که برای انسان به وجود آمده، در اثر بی‌اعتنایی به مبانی اخلاقی است و اگر انسان به آینده خود علاقه‌مند است، باید بنیان اخلاق و فضیلت را تقویت کند؛!

از طرف دیگر، آنچه به نام «اخلاق» مصطلح شده است، می بینیم خیلی ضعیفتر از آن است که بتواند نسلی سازنده و مصلح به وجود آورد. غالباً - مردم اصطلاح «خوش اخلاق» را در مورد کسی به کار می برند که آرام و کم حرف و متبسم باشد، کمتر عصبانی شود و ناراحتی ها را تحمل کند و مردم از دست و زبان او آسوده باشند. و «بد اخلاق» هم کسی را می نامند که درست نقطه مقابل صفات مزبور را داشته باشد. البته نمی توان به اعتقاد عامیانه خرده گرفت، زیرا اخلاقی که عوام روی آن تکیه دارند، با اخلاقی که فلاسفه و ادیان - مخصوصاً اسلام - پیرامون آن بحث می کنند، دوتاست. توضیح اینکه: انسان دارای دو نوع صفات است: نخست صفات حیوانی که به نام «غرایز» نامیده می شود و دیگر صفات انسانی است.

صفات انسانی خود بردو گونه: «محاسن اخلاق» و «مکارم اخلاق» تقسیم می شود. «محاسن اخلاق» صفاتی است که با وجود مخصوص بودن به انسان، انسانیت به او نمی بخشد. این صفات، شامل: تمیز بودن، آراستگی، خوشرویی، رعایت ادب در برخورد با افراد و غیره است، که عموم مردم امروز مقید به رعایت آن می باشند. ممکن است فردی با وجود آنکه از «محاسن اخلاق» برخوردار است، خونخوار، خشن، ستمگر و... باشد، زیرا محاسن اخلاق هیچگونه ضمانتی را برای انسان بودن و انسان زیستن به وجود نمی آورد.

اما «مکارم اخلاق» یا «فضایل اخلاقی» صفاتی است که به انسان شخصیت عالی انسانی می بخشد و او را به مراتب رفیع کمال می رساند. مثل: نعدوستی، میل به عدالت و انصاف، میل به تقوی و پاکی، تعالی خواهی، دفاع از مظلوم و غیره.

بشر امروز از نظر «محاسن اخلاق» خیلی پیشرفته است و شاید بتوان گفت: به نهایت درجه ترقی از لحاظ محاسن اخلاقی رسیده است. اما از نظر «مکارم اخلاقی» سیر نزولی پیموده و بدون شک در طول تاریخ، هیچ زمانی به اندازه زمان حال، خونخواری و بیدادگری نکرده است. لذا آنچه را بشر امروز بیش از هر چیز بدان سخت نیاز دارد، «مکارم اخلاقی» است. این صفات عالی تا مرحله ای ریشه فطری دارد، یعنی بدون تعلیم و تبلیغ، هرکس ادراکی از نیکی و بدی دارد، و این همان چیزی است که به نام «وجدان اخلاقی» مشهور است.

از مثالهای بارز اخلاق فطری، زشتی ظلم و ستم و زیبایی عدالت و درستکاری، زشتی اسارت و بندگی و زیبایی آزادی است. همه افراد بشر بدون توجه به اختلاف نژاد و زبان و فرهنگ و سطح فکر و منطقه جغرافیائی، این زشتی و زیبایی را درک می کنند. آنان که معتقدند اخلاق معیار ثابتی نداشته و هر زمان اقتضای اخلاق خاصی دارد؛ دلیل می آورند که: دنیا دنیای تغییر و

تبدیل و تکامل است، چطور ممکن است موازین اخلاقی تغییرناپذیر باشد؟!

اگر این اعتقاد در مورد «محاسن اخلاقی» صحیح باشد، اما در مورد «مکارم اخلاقی» که اصول و قوانین آن از اعماق سرشت انسان می جوشد، درست نیست. اگر روزی فطرت و سرشت بشر دستخوش تغییر شود و انسانهایی با سرشتی دیگر قدم به عرصه حیات گذارند، ادعای آنان را می توان پذیرفت.^{۱۶}

به گفته ویل دورانت^{۱۷}: «اصل اخلاق ناشی از آدابی است که برای حفظ و سلامت نوع مفید دانسته شده است. بعضی از آداب فقط رسم و عرف است و جزء اخلاق محسوب نمی شود و مُسَلَّم است که اینگونه امور می تواند تغییر کند.^{۱۸}»

برخی اخلاق را به معنی سرسپردگی نسبت به یک سلسله آداب و رسومی جزمی و اجباری می دانند که از پیشینیان باقی مانده و با گذشت زمان مورد تأیید جوامع قرار گرفته است، این تصور، ربطی به اخلاق حقیقی یا مکارم اخلاقی که در قلمرو آن از ارزشهای فطری و جاودانی انسان بحث می شود ندارد و نتیجتاً تسلیم و سرسپردگی در قبال فطریات و ارزشهای معنوی که کیان آدمی بر آن مبتنی است مفهومی نمی تواند داشته باشد. البته آداب و رسوم که غالباً منبعث از نظام اجتماعی حاکم بر جوامع بشری و مرتبط با نیازهای هردوره و برخاسته از فرهنگ متحول هر عصری است و از مقوله همان «محاسن اخلاقی» می باشد، قابل دگرگونی بوده و تسلیم دائمی به آنها عاقلانه نیست.

از آنجا که اهداف زندگی انسانها با هم متفاوت می باشد و بسته به جهان بینی و کیفیت تربیت و نوع اعتقادات و طرز تفکر و میزان آگاهی افراد، برداشتها و داوری های مختلف نسبت به آدمی و وظایف فردی و اجتماعی انسان، از لحاظ جلب منفعت و دفع ضرر و احساس لذت و آلم، وجود دارد، لذا، توجیه اخلاق که در واقع دانش چگونه رفتار کردن و زیستن و بودن انسان است، در نظر فلاسفه و علمای انسان شناس متفاوت بوده و همین امر است که مسلک های مختلف اخلاقی و مخالفان و موافقان اخلاق را تاکنون به وجود آورده است.

لذت جوئی، نفع و سودمندی امور، ارزشهای عاطفی، عقل، مسئولیت و وظایف فردی و اجتماعی، تقوی، خوشبختی کمال و ارتقاء معنوی آدمی و... مبانی هستند که مکتبها و مسلکهای اخلاقی - از نظر فلسفی - بر آنها پایه گذاری شده و در این ارتباط است که تعاریفات ذیل برای اخلاق ارائه شده است:

«انسانیت - حرکت به سوی خیر و اجتناب از شر - انجام تکالیف - انصاف با فضایل و دوری از تباهاکاریها - حرکت با قطب نمای وجدان - تعدیل غرایز - و...

در این تعاریفات چنانکه ملاحظه می شود، جهتی از جهات اخلاق به معنی حقیقی آن را معرفی می نماید و در واقع رنگ عینکهای متفاوتی را که بر چشم محققین زده شده است، نشان می دهد.^{۱۹}»

بطور کلی، با نگاهی گذرا به تاریخ تمدن جهان و سیر اجمالی در آراء بزرگان فلسفه و رهبران مذهبی و فکری شرق و غرب عالم از قدیمترین ازمینه تا روزگار حاضر^{۲۰} درمی یابیم که بجز آن دسته از اندیشمندانی که هوادار نظریه خودپرستی و لذت جوئی هستند و بر اصالت لذت و شهوت و قدرت فردپرستی تکیه می کنند و نه تنها اخلاق را مایه خوشبختی و موجب تعالی بشریت نمی شناسند بلکه آن را مانع تحقق آرمانها و سد راه کامیابی انسان می دانند و حتی معتقدند که مقررات اخلاقی یک سلسله دستورهای خشک و بیفایده ای - بیش نیست؛ چنانکه از میان قدما شخصیتهایی چون آریستیب فیلسوف یونان باستان (قرن پنجم ق.م) که طرفدار اصالت لذت و خوشی است و کالیکلس حکیم دیگر یونان قدیم «که اخلاق را زنجیری می داند که ضعفا برای دربند کشیدن اقویا ساخته اند و هم از اوست که توصیه می کند: ندای غرائز را اجابت کن، تا لذت و خوشی یابی، چه اخلاق جز مشتی موهومات نیست»^{۲۱}

و غیر از فلاسفه ای چون فردریک ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰م) - از دورانیهای اخیر - که طرفدار اصالت قدرت طلبی است و یا هواداران فلسفه پوچی و پیروان مکتبهایی چون نیهلیسم که با نفی گرایی هرج و مرج طلبانه بر ارزشهای حیات معنوی و اصول اخلاقی خط بطلان کشیده اند؛ سایر فلاسفه و همگی پیشوایان مذاهب و مکتبهای فکری جهان - به اجماع - رعایت مبانی اخلاقی را توصیه می کنند و برقراری حکومت اخلاق را در جوامع بشری ضامن سعادت و پیروزی انسان می دانند.

۱۹ در طرح ریزی اولیه این کتاب، تصمیم نگارنده بر این بود تا برای اثبات پایگاه والای اخلاق در اغلب جوامع انسانی، پیرامون آراء شخصیتها، مذاهب و مکتبهای فلسفی که از قدیمترین ازمینه تاریخ تا روزگار حاضر، در مورد اخلاق نظریاتی ارائه کرده اند، به تفصیل بحث کند. با وجود آنکه این کار در پیش نویس مطالب حاضر انجام گردید، اما به هنگام تجدیدنظر نهانی در تبویب فصلها و تنظیم موضوعات، به منظور پرهیز از اطناب در سخن و جلوگیری از حجیم شدن کتاب، آنها را از این بخش حذف نمود و شکل تفصیلی مطالب تدوین شده را با عنوان: «سیر اجمالی در آراء فلاسفه و مذاهب غیر اسلامی در مورد اخلاق، از قدیمترین ازمینه تا عصر حاضر» برای چاپ به مجله رشد ادبی - نشریه وزارت آموزش و پرورش - سپرد و این مجله مبحث مزبور را در شماره های دوم و سوم خود به طبع رسانید. رک: مجله رشد آموزش ادب فارسی، سال اول شماره های ۳ و ۴ پاییز و زمستان ۱۳۶۴ نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش وزارت آموزش و پرورش.

فصل سوم

اسلام و معیارهای آن در اخلاق: فضایل اخلاقی (جنود عقل)؟ - رذائل اخلاقی (جنود جهل)؟

در جهان بینی اسلامی، اصول اخلاقی، منبعث از دستورالعملهای قرآن مجید و سنن سنی نبی اکرم (ص) و ائمه هدی علیهم السلام است و وظایف فردی و اجتماعی انسان و روابطی که با خدا و خلق او دارد، در چهارچوب برنامه‌هایی که به صورت احادیث و وصایا و حکم از پیشوایان عالیقدر این دین مبین، باقی است معین و ارائه شده.

از دیدگاه اسلام انسان موجودی است: «ذو معرفه یُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ... معجوناً بطینةِ الالوانِ المختلفةِ والاضدادِ المتعادية^۱» و دارای شعور و اختیار و صاحب اراده و نتیجتاً در گرو اعمال خویش و مسئول آنهاست که: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ^۲» و چون مخلوقی است، نیمه آسمانی و نیمه خاکی و آمیزشی است از فرشته و شیطان، لذا قلمرو عزت و ذلت او از اعلیٰ علین است تا اسفل السافلین. و هم اوست که می‌تواند با کاربرد عقل و پیروی از فرمانهای الهی، گوهر خود بشناسد و در سایه پرورش مکارم اخلاقی و خودسازی به خلیفة اللہی رسد.

به تأیید این مکتب آسمانی، آدمی اگر از راه تزکیه و تهذیب نفس به اصلاح خویشتن پردازد و نیکی پیشه کند و عمل صالح انجام دهد، از آفات و مصائب اجتماعی و کج رویها محفوظ می‌ماند و در این صورت، دیگر ناپاکان گم کرده راه و عوامل فساد، قادر نخواهند بود او را اغوا کنند و به سیه روزی کشانند، چنانکه قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا تَیْزُرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ^۳» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شماست که خود را از ناشایستها حفظ کنید که هرگاه هدایت یافتید، کسی که گمراه شده است شما را زیان ندارد و ضرر نرساند.]

ملاک برتری انسان در اسلام - تقوی است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى^۴» [همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست] چه به گفته امام علی بن ابیطالب (ع): «التَّقِيُّ

رئیس الاخلاق^۵» پرهیزکاری سرورئیس سجایای اخلاقی است و به تعبیری دیگر: سپری است که انسان را در دنیا از لغزشها می رهاند و در آخرت به بهشت و سعادت ابدی رهنمون می گردد:

«فَإِنَّ التَّقْوَىٰ فِي الْيَوْمِ الْحِزْزِ وَالْجَنَّةِ وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ^۶» [همانا پرهیزکاری امروز (در این دنیا) به منزله پناهگاه و سپری است برای شما و فردا (در آخرت) راهی است به سوی بهشت]

معنی جامع تقوی: «ضمیر بیدار به حق و نگهدارنده حریم است و اثر آن هماهنگی قوای نفسانی و ظهور فضایل خلقی مانند: عدالت، عفت، شجاعت می باشد و حقیقت تقوی همه کمالات معنوی و فضایل را در بردارد و تنها پرهیزکاری در ظاهر، و تسلیم به آئین نیست.^۷»

لازمه اصلاح اخلاقی و تصفیه روح - در آئین اسلام - نفس کشی و چیرگی بر سرکشی غرائز و تمایلات شهوانی است و این امر از چنان اهمیتتی برخوردار است که از نفس اماره به عنوان «دشمن ترین دشمن انسان» یاد شده و مبارزه با آن به «جهاد اکبر» تعبیر گردیده است:

«اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک^۸» [دشمن ترین دشمن تو نفس توست که میان دو پهلوی تو قرار دارد.]

یا: «علیکم بالجهاد الاکبر و هو جهادک مع نفسک التی بین جنبیک^۹» [بر شماست کوشندگی و جنگ بزرگ و آن جهاد با نفس است که میان دو پهلویتان قرار دارد] با سرکوبی نفس اماره انسان از پابندیهای شهوات و اسارت شیطان می رهد و به سوی «الله» یا کمال مطلق اوج می گیرد و در این سیر معنوی است که با متخلق شدن به اخلاق الله؛ «رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند»

هر که مُرد اندر تنِ او نفسِ گبر	مرو را فرمان برد خورشید و ابر
نفس خود را کُش جهانی زنده کن	خواجہ ای کشته است او را بنده کن
نفس هر دم در درونت در کمین	از همه مردم بتر در مکر و کین
دشمنی داری چنین در سر خویش	مانع عقل است و خصم جان و کیش
دشمن راه خدا را خوار دار	دزد را منبر مننه بردار دار ^{۱۰}

نفس اماره و شیطان: «مبدأ شرّ و اغوا و وساوسی است که آدمی را در جهت خلاف کمال و مصلحت و عاقبت اندیشی می کشاند، لذا باید مراقب اغوای او بود و روح و عقل را از کیدها و فریبهای او آزاد ساخت و از آنجا که این مبدأ، حق را باطل و باطل را حق و خیر را شرّ می نماید و از آنچه نباید ترسید، می ترساند و از آنچه باید ترسید به آن جرأت می دهد و با دادن وعده های فریبنده، سراب را واقع می نمایاند و در برابر حق و بینش، پرده ای فریبنده پیش می آورد و ماوراء آن را می پوشاند: «يَعِدُّهُمْ وَيُمْتِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا^{۱۱}» [شیطان (برای گسراهی انسانها)

به آنان وعده و نوید می دهد اما نوید او چیزی جز فریب و مغرور کردن آنان نیست [و همین که در معرض خشم و تجاوز به حق غیر و شهوت و هرگناهی قرار گرفت، آن را تقویت می کند و محیط فکر را تاریک می نماید و عاقبت را می پوشاند و ندا و نور وجدان را خاموش می گرداند. ۱۲] و به گفته حضرت علی علیه السلام:

«... الشیطانُ موکلٌ به [بالاترین] یزینُ له المعصیة لیرکبها و یمنیه التوبة لیوقها، إذا هجمت متیةً علیه أغفلَ ما یكون عنها» (شیطان با انسان همراه است و گناه و نافرمانی را برای او می آراید تا بر آن سوار شود [مرتکب آن معصیت شود] و او را به توبه کردن امیدوار می نماید که آن را به تأخیر اندازد تا اینکه ناگاه مرگ او را دریابد درحالی که از آن بسیار غافل باشد).

مسلمان راستین با کوشش مستمر در انجام واجبات و ترک محرمات و استعانت دائمی از پروردگار ضمن نیایشهای خالصانه ۱۴ در پناه خواهی از ذات اقدس او می تواند خود را از شر شیطان و وسوسه نفس برهاند و با گناه زدائی، خویش را از جهت لغزشهای اخلاقی مصون دارد.

و چون: «از نظر تعلیمات اسلامی هر گناه اثری تاریک کننده و کدورت آور بر دل آدمی باقی می گذارد و در نتیجه میل و رغبت به کارهای نیک و خدایی کاهش می گیرد و رغبت به ارتکاب گناهان دیگر افزایش می یابد؛ متقابلاً - عبادت و بندگی و به یاد خدا بودن، وجدان مذهبی انسان را پرورش می دهد و میل به کار نیک را افزون می کند و از میل و رغبت به شر و فساد و گناه می کاهد و نتیجتاً تیرگیهای ناشی از گناهان را زایل می گرداند و میل به خیر و نیکی را جایگزین آن می سازد. چنانکه فی المثل: (نماز گناهان را مانند برگ درختان می ریزد و گردنها را از ریسمان معاصی آزاد می کند. پیامبر خدا (ص) نماز را به چشمه آب گرم که بر درخانه شخص باشد و روزی پنج نوبت خود را در آن شستشو دهد، تشبیه فرموده است. و آیا با چنین شستشوها، چیزی از آلودگی بر بدن باقی می ماند؟ خلاصه، چون بشر در معرض آفات اخلاقی و بیماریهای روانی است، خداوند به وسیله نمازها و زکاتها و روزه ها - و بطور کلی عبادات - بندگان مؤمن خود را از این آفات حراست و نگهداری می کند. عبادات دستها و پاها را از گناه باز می دارد، چشمها را از خیرگی باز داشته و به آنها خشوع می بخشد، نفوس را آرام می گرداند، دلها را متواضع می نماید و باد دماغ و استکبار را زایل می سازد. ۱۵»

از دیدگاه اعتقادی اسلام، خداوند متعال با ارسال رُسل، که هدف اصلی از برانگیختگی شان - تنمیم مکارم اخلاق و هدایت انسان به روشنایها یا فضایل و مکارم بوده است - چنانکه از پیامبر اسلام (ص) است که فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» ۱۶: «یا: «علیکم بمکارم الاخلاق» فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا» ۱۷ - راه بهروزی و کمال را برای انسان مشخص فرموده

است و با ختم نبوت، از طریق احکام قرآنی و شیوه زندگی پیامبر (ص) که خود اسوه‌ای است حسنه^{۱۸}، با ارائه برنامه‌ای جامع و تعیین وظایف فردی و اجتماعی و قرار دادن دو حجت داخلی و خارجی (عقل و پیغمبران) در اختیار انسان، حجت را بر او تمام کرده و در هرگونه بهانه و عذری را در کجروی و طفره رفتن به روی او بسته است. به عبارت دیگر:

«خداوند از طرفی به بشر آزادی عطا کرده و او را مختار آفریده است و از طرف دیگر وجدان اخلاقی و عقل را در نهادش مستقر ساخته و با سرشتش آمیخته است تا با الهام و هدایت این راهنمای باطنی و استمداد از وحی الهی، آزادی خود را اندازه‌گیری کند و امیال غریزی و خواهشهای نفسانی خویش را در حدود مصلحت فردی و اجتماعی برآورده سازد... و از آنجا که تعدیل تمایلات و تحدید آزادی، شرط اساسی حفظ تمدن و حس سازگاری نسلهای مختلف در جامعه بشری است، خداوند عقل را به عنوان پیامبر داخلی مردم و پیامبران را به عنوان عقول خارجی مردم قرار داده است و این هر دو به فرمان الهی مأموریت دارند با هم و در معیت هم، راه خطا و صواب را به انسانها ارائه نمایند و اعمالی روا و ناروا را برای آنان بیان کنند و بدینوسیله مردم را به راه تعالی و تکامل سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادت فرد و اجتماع را فراهم آورند.»^{۱۹}

در جهان‌بینی اسلام و اصولی که این مکتب در اخلاق و وظایف انسان ارائه کرده است:

«یک وحدت و انسجام و هماهنگی منطقی حکمفرماست و اصول آن به هم پیوسته و بیک نتیجه منتهی است. این نتیجه واحد، پرورش انسان وظیفه‌شناس و وظیفه‌گزاری است که حرکت تکامل اخلاقی و تعالی روانی بشریت را در جهت پیدایش «انسان برین» تقویت و تسریع می‌کند. اگر دقت کنیم که هدف دین، پرورش فضایل عالی و مکارم اخلاقی در انسانهاست؛ هماهنگی و تجانسی را که میان اصول عقاید و هدف نهائی اعتقاد به آنها برقرار می‌باشد، درمی‌یابیم.»^{۲۰} از میان تمام مذاهب تاریخ، اسلام: «این ویژگی را دارد که تنها به ترتیب رابطه انسان با خدا یا تزکیه نفس (چون مسیحیت و بودیسم) اختصار نمی‌کند و از جهان‌بینی فلسفی گرفته تا شیوه زندگی فردی، خود را به صورت یک مکتب جامع دارای ابعاد گوناگون اعلام می‌کند... و چون برای انسان دوگانگی وجودی: خاک - خدا، قائل است، قادر است برای زندگی انسانی، دوگانگی: سود و ارزش یا اقتصاد اخلاق را توجیه کند و همچون مذاهب صوفیانه و مارکسیسم، هیچ یک را در برابر دیگری نفی ننماید... اسلام انسان را با عبادت، یعنی پرستش آگاهانه و عاشقانه خدا که مظهر تمامی ارزشهای متعالی و مطلق است، هدایت می‌کند که این ارزشها را بگونه نسبی در خود پرورش دهد و بدینگونه به جوهر وجودی خویش در طبیعت خلوص و تعالی مداوم بخشد، تلطیف عاطفی را در جهت کمال جوئی مطلق ذاتی و نوعی خویش دنبال کند و از خاک فاصله گیرد و با

تکیه وجودی خود بر توحید، به عنوان یک جهان بینی - یک فلسفه اخلاق و یک نوع شیوه و همچنین مفهوم و غایت زندگی به فلاح رسد.^{۲۱}»

فرآورده مکتب اخلاقی و نظام تربیتی اسلام، انسانی است صالح، متعهد و مسئول که: «آفرینش و پیدایش خود را تضاد نمی پندارد، بلکه معتقد است که از آفرینش او منظوری در کار بوده، لذا موظف است زندگی و تلاش خویش را با آن منظور تطابق و هماهنگی بخشد. او اعتقاد دارد که آفریدگار جهان از روی قصد و حکمت به آفرینش او پرداخته و از میان آفریده ها فقط به او امکان و قدرت آفرینندگی بخشیده و با این موهبت عظیم، به او امکان داده تا به کار آفریدگار در جهان ادامه دهد و جانشین او در زمین باشد:» «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۲۲} با احراز این مقام انسان امکان و قدرت یافته است که به ایجاد و تغییر و تحوّل در طبیعت و جامعه و انسانها و خویشتن پردازد... خدای آفریدگار، اولین مقتدای انسان به شمار می رود و از بشر تخلق به اخلاق خود را می خواهد، «اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۲۳}» زندگی این جهانی یکی از مراحل حیات انسان و مرحله مخصوص تکلیف و اداء وظیفه و مجاهده اوست و به دنبال آن مرحله حساب و مؤاحده و پاداش فرا می رسد... میدان زندگی این جهان آزمایشگاه انسانهاست، تا معلوم شود که از انسانهای نیکوکار و نیکو مبارزه هریک چه مقام و منزلتی داشته و به کدام درجه از تکامل اخلاقی و تکامل مبارزه رسیده اند. اما کسانی که در جرگه انسانهای نیکوکار و نیکو مبارزه نیستند، شأن حیات و هستی برتر از آن است که به آزمایشگاه آنان تنزل یابد. این است هدف و کار و حیاتی که اسلام برای انسان تعیین کرده است تا از او مجاهدی بسازد که در مبارزه پیوسته و پرشورش، مقاوم و شکیبیا و سرسخت باشد. او به خاطر آئین و مرامش زنده است و هر کوششی در مورد خویشتن یا خانواده و جامعه و نوعش بکاربرد به این خاطر است. هدف نهائی او لذّت بردن و بهره مندی از خورش و پوشش نیست، زیرا این مطلوب چهار پایان و کافران و نه درخور آدمیان است.^{۲۴}» چه به تعبیر قرآن: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»^{۲۵}» [کسانی که کافر شده اند همانند چهار پایان به تمتع از شهوات می پردازند و شکمبارگی می کنند، سرانجام منزلگاه آنان آتش است.]

الگوی اخلاقی و تربیتی آئین اسلام، انسان صالح پرهیزکاری است که وصف روحیات و خلقیات او را در خطبه ذیل که از زبان امام علی بن ابیطالب علیه السلام که خود به حق پیشوای صالحان و پرهیزکاران است، مشاهده می کنیم:

«براستی پرهیزکاران در دنیا همان صاحبان فضیلتها هستند. گفتارشان درست و پوشاکشان میانه روی و رفتارشان تواضع است. تحت فرمان خدایند، از آنچه خدای عزّوجلّ حرام کرده، دیده

برگرفته اند. گوش به دانش دارند. در حال گرفتاری و بلا به قضای خدا بمانند حال خوشی راضی اند. اگر عمر مقدری که خدا بر آنها نوشته است، نبود، یک چشم بهمزدن جانشان - از شوق به ثواب و ترس از عقاب - در تنشان نمی گنجید. آفریدگار نزد آنها بزرگ است و هر چه دیگر در چشمشان خوار. با بهشت چنانند که گوئی آن را دیده اند و در نعمتش اندرند و با دوزخ چنانند که گویا آن را می بینند و عذابش را می چشند. اینان دل غمین و بی آراند. لاغر اندام و کم نیاز و پارسایند. به اسلام کمک فراوان کنند، چند روزی صبورند و به دنبالش آسایش طولانی و پرسود به دست می آورند که خدای کریمشان فراهم آورد. دنیا آنها را می خواهد و به دنبالشان می دود و ایشان دنیا را نمی خواهند و آن را درمانده می سازند. در شب بر پای می ایستند و قرآن را به آرامی می خوانند و با آن خود را به غم آخرت اندازند و دواء درد خود را برانگیزند. غمشان برافروزد و بر گناه خود بگریند و دردناک و دلریش شوند، چون به آیه تشویش بگذرند بدان دل دهند و جانشان از شوق سربرآرد و پندارند که آن وعده جلوی چشمشان حاضر است و چون به آیه بیم گذرند با گوش دل آن را شنوند و پندارند که ناله و شهیق جهنم در گوش آنهاست. آنان کمر بسته و پیشانی و کف و سر انگشت بر زمین نهاده از خدای بزرگ آمرزش گناه و برائت از دوزخ می خواهند.

در روز فرزندگان و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. به وسیله کارهای نیک به درگاه خدای شتابند - آنان خویش را متهم به تقصیر دانند و از کردار خود نگرانند. هرگاه یکی از آنها را ستانید، از آنچه درباره اش گویند بهراسد و گوید: من از دیگری به خود دانایم و پروردگارم به من دانایتر است از خود من. پروردگارا! مرا به آنچه گویند مگیر و از آنچه پندارند بهتر ساز و آنچه که نمی دانند بیاموز! زیرا تو علام الغیوبی.

[از نشانه های دیگر این الگوی اخلاقی و تربیتی اسلام] این است که در دینداری نیرومند است و با آرامی خدا ترس، ایمانش به سرحد یقین است و به دانش حریص بوده و با نرمش زیرک و با نگرانی بخشنده است. دین را خوب می فهمد و دانسته بردبار است. با توانگری میانه رو و در عبادت خاشع است، در نداری تجمل دارد و در سختیها شکیبائی. دنبال روزی حلال می گردد و در راه حق چالاک و از طمع خوددار و به راستی نیکوکار و بهنگام شهوت پارساست. ستایش آنکه نمی فهمد او را فریب نمی دهد. حساب کار خود را دارد و برای کار خویش در دنیا شتاب ندارد با آنکه کار شایسته می کند باز هم ترسان است. شام می کند و متوجه شکر خداست و بامداد می کند و همتش ذکر خداست. شب را در حذر گذراند و شادمان صبح کند. از غفلت پرهیزنده است و به فضل و رحمت خداوند شاد. نفس سرکش را در هواش اجابت نمی کند. روشنی چشمش در نعمت بی زوال است و در آنچه فانی است بی رغبت. حلم را به علم درمی آمیزد و علم را به عمل. تنبلی از

او دور است. چالاکیش پیوسته و آرزویش نزدیک و لغزشش کم و دلش خاشع و نفسش قانع، جهلش نهان و کارش آسان. دین نگهدار و شهوت کش و کاظم غیظ و خلق پاک است. رازی را که بدو سپرند به دوستان نگوید و گواهی حق را از دشمنان هم دریغ ندارد. کار به خودنمایی نمی‌کند و از شرم آن را ترک نمی‌نماید. به خیرش امید است و از شرش آسودگی. اگر هم در گروه غافلان باشد، در زمره ذاکران نوشته شود. از هرکس ستم کرده بگذرد و بهر کسش هم دریغ کرده ببخشد و با هر که هم از او بریده بپیوندد. دشنام از او دور است. گفتارش نرم، بی نیرنگ و بسیار احسان و خوش کردار است. روبرو به خیر دارد و پشت به شر. در آشفتگیها با وقار است و در ناگواریها شکبیا و در فراوانی قدردان. بر دشمن هم خلاف روا نمی‌دارد و به خاطر دوست گنهکار نمی‌گردد و آنچه حقش نیست ادعا نمی‌کند و حقی که بر اوست منکر نمی‌شود. پیش از آنکه بر او گواه گیرند به حق اعتراف می‌کند. هر چه بر او نگهبان است ضایع نمی‌سازد و نام بد بر کسی نمی‌نهد و تجاوز نمی‌کند و قصد آن هم ندارد. همسایه آزار نیست و کسی را بر مصیبت سرزنش نمی‌کند. امانت‌پرداز است و از زشتیها دوری می‌نماید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. در دنیا به نادانی در نمی‌شود و از حق پا فراتر نمی‌نهد.

اگر خموش است از آن غمنده نیست و اگر بخندد، آواز بر نمی‌آورد. بهر چه دارد قانع است. خشم سرکشش نمی‌کند و هوای نفس چیره‌اش نمی‌سازد و بخل مغلوبش نمی‌نماید و در آنچه از آتش نیست طمع نمی‌ورزد. با مردم می‌آمیزد، تا بداند و خموش می‌باشد تا سالم بماند و می‌پرسد تا بفهمد. در سخن به دیگری تبختر نمی‌کند، اگر بر او تجاوز شود، صبور است تا خدای جلّ ذکره برایش انتقام گیرد. خود را در رحمت می‌دارد تا مردم از او در آسایش باشند و خویشش را برای آخرتش به رنج می‌افکند و مردم را از خود در آسایش می‌گذارد. از هر که دوری کند برای بغض خدا و پاک نگهداشتن خویش است و نزدیکش به هر که باشد نرمش و رحمت است. فاصله گرفتنش از مردم به واسطه تکبر و بزرگ فروشی نیست و نزدیک شدنش فریب دادن و ظاهر سازی نه. به هر کسی از خوبان پیش از خود اقتدا می‌کند و پیشوای نیکوکاران پس از خود می‌باشد. ۲۶»

معیارهای اخلاقی که اسلام در تشخیص و تمایز «صالح» از «طالح» یا «نیکوکار» از «بدکار» ارائه می‌کند به عنوان مکارم اخلاقی یا «جنود عقل» و رذائل اخلاقی یا «جنود جهل» معروف است.

به روایت کتب معتبری چون: «الاصول من الکافی» و «تحف العقول» جنود عقل در وصیتی که امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می‌فرماید، شامل صفات ذیل است:

«ایمان - نیک سرشتی - حق‌پذیری - امیدواری - دادگری - خوشبینی و رضا - سپاسگزاری -

بی طمعی - توکل - مهرورزی - دانائی - پاکدامنی و پارسائی - خوشخوئی - خدا ترسی - فروتنی - آرامی - شکیبائی - کم گوئی و خموشی - مواساة و همراهی - دوستی - وفاداری - فرمانبری - فروتنی - خویشن داری و سلامت نفس - مداراة و نرمی - راستی - درستی - امانتداری - اخلاص در عمل - شهامت و شجاعت - معرفت و حق شناسی - رازداری - پاکیزگی - آرم - میانه روی - یکرهائی و حفظ غیب - وقار و سنگینی - نمازگزارى و نیایشگری - روزه داری و کم خوری - کوشایی در ترویج حق - حج گزارى و اجابت ندای حق - حفظ گفتار - مراعات حقوق والدین - حقیقت جوئی - شایستگی - نشاط و شادمانی - تقیه از دشمن - بخشندگی - خشوع - آمرزشخواهی - زیرکی - سلامتی. ۲۷»

انسان صالح به مدد عقل و لشکریان آن که به تعبیر امام محمد غزالی، عقل خود به منزله: «بند و گره است میان بیست و سه چیز از بیست و سه چیز - که اگر این گره و بند نبودی نیکی و بدی آمیخته بودی - یا :- نخستین گره و بند است میان توحید و شرک و گره است میان کفر و ایمان و گره است میان پرهیز و بی باکی و گره است میان غفلت و هوشیاری و گره است میان شک و یقین و میان عافیت و بلا و میان نیک خوئی و زفتی و میان سفلی و کریمی و میان تواضع و کبر و میان دوستی و دشمنی و میان ستایش و نکوهش و میان جهد و فسوس کاری و میان شرمگینی و بی شرمی و میان حق و باطل و میان آهستگی و سبکی و میان تاریکی و روشنائی و میان کرامت و خواری و میان طاعت و معصیت و میان ذکر خدای و غافلی و میان فضیحت و حسد و میان سنت و بدعت و میان رحم دلی و بالاخره گره و بند است میان حکمت و ابله‌ی ۲۸»

روح خود را ارتقاء می دهد و به تهذیب نفس می پردازد و به مکارم که مورد محبت و رضوان الهی است دست می یابد.

و «جنود جهل» یا رذائل اخلاقی که وسیله سیه روزی و انحطاط آدمی و موجب خشم خداوندی است، همچنانکه امام صادق (ع) فرموده «علیکم بمکارم الاخلاق فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَحِبُّهَا وَایَاکُمْ وَ مَذَامَ الاخلاق فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَبْغِضُهَا ۲۹» [بر شماست که در راه تخلق به مکارم اخلاق بکوشید چه پروردگار خلقیات پسندیده را دوست می دارد و بپرهیزد از اینکه به صفتهای زشت متصف گردید چه آنها مبغوض باری تعالی است]

به بیان معصوم شامل این خلقیات است:

«کفر - بدسرشتی - انکار حق، نومیدی، ستمگری، بدبینی، ناسپاسی، طمع ورزی، سخت دلی و کینه توزی، نادانی و کودنی، هتاک، وهرزگی، دنیا پرستی، تندخویی، گستاخی و بی باکی، تکبر و بزرگمنشی، شتابزدگی، سبکی و جلفی، یاوه گوئی و پرحرفی و رازخایی،

گردنکشی، شکاکی، بی تابي، کینه وری، خودباختگی و نیازمندی، سهو و اشتباهکاری، فراموشی، بیعلاقگی - آزمندی، دریغ ورزی، دشمنی، پیمان شکنی، نافرمانی، سرکشی و ماجراجویی، بغض، دروغگوئی، بیهودگی، بی نمازی، شکمخوارگی، جبن و گریز از جهاد، پیمان شکنی، استنکاف از حج، سخن چینی، حق شناسی نسبت به والدین، ریاکاری، نالایقی، بی پروایی، بدی سلوک با مردم، پلیدی و آلودگی، لوده بودن و دریدگی، تجاوز از حد، سخت گیری و تعصب، بدسگالی، هواپرستی، سبکی و جلافت، اصرار بر گناهکاری، خودفریفتگی و غرور، سستی و سهل انگاری، روگردانی از حق، تنبلی و بیکارگی، اندوهگینی، انزوا و رهبانیت، خست و بخیلی.^{۳۰}»

شرط اساسی اصلاح اخلاقی شناخت صفات حمیده از رذیله و تمیز فضائل از رذائل و متصف شدن به ویژگیهای جنود عقل و عاری گشتن از صفات جنود جهل است، و از این روست که: «اولیاء گرامی اسلام برای آنکه پیروان خویش را به راه خودسازی و تزکیه نفس سوق دهند، آنان را به آموختن علم اخلاق موظف نموده اند و فرا گرفتن آن را که از پایه های سعادت اجتماع است، بر سایر علوم مقدم داشته اند، چنانکه از توصیه های امام کاظم علیه السلام که فرمود: «الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَادَّلَكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ اَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ»^{۳۱} علمی که یاد گرفتن آن بیش از علوم دیگر لازم است، دانشی است که خیر و صلاح قلبیت را به تو ارائه کند و فساد آن را بر تو آشکار سازد.

کوتاه سخن آنکه: در جهان بینی اخلاق اسلامی، ملاکها و معیارهای تشخیص نیک از بد و صواب از خطا و زیبا از نازیبا در آنچه به عنوان جنود عقل و جهل ارائه گردید، خلاصه می شود. اینک با توجه به این معیارها و ضوابط اخلاقی، به منظور بررسی دقیقتر پیرامون موضوع اصلی کتاب حاضر: «ارزش سنجی شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی» که در جلد دوم مطرح خواهد شد، - در صفحات آینده - نخست به عنوان مقدمه، به روابطی که میان «اخلاق و هنر» و «شعر و اخلاق» موجود است نظر می افکنیم و پایان بخش این مقدمات را به مبحث تعهد و مسئولیت در شعر و شعر و شاعری از دیدگاه اسلام اختصاص می دهیم.

فصل چهارم

رابطه اخلاق و هنر

شناخت رابطه اخلاق با هنر، مستلزم شناخت و آگاهی از رسالت و وظیفه‌ای است که «هنر» و «اخلاق» در جوامع انسانی داراست از آنجا که در مبحث گذشته، از «اخلاق» بویژه از دیدگاه فلسفه و مذهب گفتگو گردید و به نقشی که حاکمیت اخلاق در نظام اجتماعی انسانها داشته و دارد، اشارت شد؛ اکنون به عنوان مقدمه بحثهای آینده - به اجمال - به بررسی و معرفی «هنر» و «هنرمند» می‌پردازیم و ضرورتاً پیرامون دو مکتب، «هنر برای هنر» و «هنر برای انسان» و رسالت و مسئولیتی که هنرمندان - خصوصاً شاعران - در عرصه حیات معقول بشری دارند، بحث خواهیم کرد تا در پی گیری مسیر این بحث، مبانی نقد اخلاقی شعر، از لحاظ روابطی که میان هنر و اخلاق موجود است، مشخص تر شود.

هنر چیست؟ و هنرمند کیست؟

هنر در لغت به معانی: «فن، صنعت، علم، معرفت امری توأم با ظرافت و ریزه کاری، آن درجه از کمال که فراست و فضل را دربرداشته و نمود آن صاحب هنر را برتر از دیگران بنماید، فضل، فضیلت، کیاست، فراست، زیرکی، خطر و اهمیت، لیاقت، کفایت، کمال^۱» آمده است و در مفاهیم دیگری از جمله «عشق» و «حقیقت» و... نیز استعمال شده، حافظ، در ابیات ذیل، هنر را به ترتیب - در این دو معنی - بکار برده است:

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری^۲
روندگان حقیقت به نیم جونخرند قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است^۳...

اما مفهوم اصطلاحی هنر و هرآنچه از این مفهوم در قلمرو زیباشناسی (Esthétique) و حوزه هنرهای زیبا، مورد نظر فلاسفه و نویسندگان و منتقدان هنری می‌باشد، هرچند که از لحاظ

آشکال تعاریف و تعابیر بکار برده شده مختلف، حتی^۱ - گهگاه - متناقض به نظر می‌رسد ولی غالباً با توجه به نحوه کوششی که هنرمندان در آفرینش های هنری می‌کنند؛ معانی استنباط شده در اصل یکسان و همگون است.

معنی هنر، نکته ای است بس دقیق که قابل تفسیرها و تأویلهای گوناگون بوده و در واقع از مقوله رازهای ناپیدا و پیدائی که «از هر زبان که می‌شنوم نامکرر است» می‌باشد و همین عمق و گستردگی و ظرافت و ابهام مفهوم هنر که در عین پیدائی ناپیدا است موجب شده که در تاریخ تفکر و تمدن بشری، سرگذشت هنر، مسیر طولانی و پرفراز و نشیبی را به خود اختصاص داده و به گفته: تولستوی^۲ نویسنده کتاب معروف هنر چیست؟ این پرسش را همواره برای اندیشمندان هنرجوی مطرح ساخته است که:

«به راستی هنر که از دیرباز از زمان افلاطون و ارسطو اینهمه گفتگو در پیرامون خود برانگیخته چیست؟ آیا هنر از درون انسان برمی‌خیزد؟ آیا مانده ای است آسمانی که از ماورای ابرها به روح و جان حلول می‌کند؟ یا نه، آمیزه ای است از تمامی اینها و یا به باور «فروید^۳» تبلور امیال سرکوفته آدمی است؟ گروهی ریشه های هنر را در آسمانها می‌جویند و جنبه متافیزیکی و الهامی به آن می‌بخشند و گروهی هنر را دستمایه تکاپو و پرداخت ذهن انسان در برخورد با عناصر مرئی می‌دانند و در این میان آنچه که فراوان می‌خوانیم و می‌شنویم از هنر است. صفحه های کتاب، موزیک، نقاشی، سینما، تئاتر، در هنر نشریه جایی بزرگ برای خود باز کرده و هر از راه رسیده ای جویای نام، بر آن سراسر است که با کشف نهادهای هنری یک اثری، به بازشناسی آن یاری دهد و بسا عیار سنجیها و نقد و نظرها - اگر فاقد درک و شعور هنری نباشند، گمراه کننده، کینه توزانه و یا دوستانه است و در این میان، خواننده با گمگشتگی به دنبال شناخت ضابطه های راستین هنری است... در حالی که:

هنر چنانکه متافیزیسینها می‌گویند، تجلی هیچ تصور مرموز از زیبایی یا خداوند نیست.
و چنانچه زیبایی شناسان فیزیولوژیست عقیده دارند، بازی نیست که انسان به مازاد انرژی متراکم خویش میدان بروز بدهد،

هنر، تظاهر احساسات سرکش که با علائم ظاهری جلوه گر شده باشد، نیست.

هنر، تولید موضوعات دلپذیر نیست و مهمتر از همه لذت نیست، بلکه:

وسیله ارتباط انسانهاست که برای حیات بشر و برای سیر به سوی سعادت فرد و جامعه انسانی، موضوعی ضرور و لازم است، زیرا افراد بشر را با احساساتی یکسان به یکدیگر پیوند می‌دهد.^۴

تعاریف و تعبیر ذیل، نمونه‌هایی است از آنچه که از مفهوم اصطلاحی هنر، تاکنون توسط هنرشناسان صاحب‌نظر ارائه شده است:

- «هنر کوششی است برای آفرینش صور لذت بخشی که حس تشخیص زیبایی ما را ارضاء کند و این حس وقتی راضی می‌شود که ما نوعی وحدت یا هماهنگی حاصل از روابط صوری در مدرکات حسی خود دریافت کرده باشیم.»^۷

- «هنر کوششی است که برای ایجاد زیبایی یا ایجاد عالم ایده‌آل می‌شود.»^۸

- «هنر تجلی احساسات نیرومندی است که انسان آنها را تجربه کرده است. این تجلی ظاهری به وسیله خطها، رنگها، حرکات و اشارات، اصوات و کلمات صورت می‌پذیرد.»^۹

- «هنر فعالیتی است در قلمرو حیوانیت که از احساس جنسی و تمایل به بازی پدیدار می‌گردد و همراه با تهیج و لذت می‌باشد.»^{۱۰}

- «هنر عبارت است از قدرت ابداع صور.»^{۱۱}

- «هنر عبارت از دید یا شهود است»^{۱۲}، و: «چیزی است که باطنی را در ظاهری نمایان می‌سازد.»^{۱۳}

- «هنر عبارت است از وارد کردن جوهر روحانی زیبایی به درون ماده بی اثر و مرده خارجی.»^{۱۴}

- «هنر چیزی جز تبدیل عمیق‌ترین مراتب شعور باطن به صورت اعلاّی خودآگاهی نیست.»^{۱۵}

- «هنر وسیله‌ای برای ثبت و ضبط احساس انسانی در قالب مشخصی و نیز انتقال آن در خارج از عوالم ذهنی و همچنین تفهیم آن احساس به دیگران است.»^{۱۶}

- «هنر تجلی روحی است که آنچه هست سیرابش نمی‌کند و هستی را در برابر خویش اندک و سرد و زشت می‌یابد... هنر انعکاس دغدغه انسان به صورتهای زیباست. هنر آنچه را «هست» به آنچه «باید باشد» نزدیک می‌سازد و بالاخره به این عالم آنچه را ندارد می‌بخشد. در هنر، سخن از ماوراء است و بیان آنچه می‌بایست باشد و نیست.»^{۱۷}

- «هنر یک فعالیت انسانی و عبارت است از اینکه فردی آگاهانه و به یاری علائم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است، به دیگران انتقال دهد، بطوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آنها این احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است، بگذرند... و فعالیت هنر در این است که انسان احساسی را که قبلاً تجربه کرده است در خود بیدار کند و برانگیختن آن به وسیله حرکات و اشارات و خطها و رنگها و صداها و

نقشها (images) و کلمات به نحوی که دیگران نیز بتوانند همان احساس را تجربه کنند و به دیگران منتقل سازند، انجام گیرد.^{۱۸}

و: ...

با توجه به تعریفهای مزبور، خصوصاً تعریف اخیر که «تولستوی» از هنر کرده است، «هنرمند» کسی است که به یاری علائم مشخصه ظاهری (در موسیقی: اصوات. در نقاشی: خطوط و رنگها. در ادبیات یا شعر و نثر: کلمات. و...) افکار و احساساتی را که خود تجربه کرده است به دیگران انتقال می دهد، بطوری که این اندیشه ها و احساسات به شکلی مطلوب و جالب به ایشان سرایت می کند و آنها را از همان مراحل احساسی و فکری که او گذشته است، عبور می دهد.

بنابراین، هنرمند واقعی با ارائه گزارشهای زیبا، نافذ و محرک، که حاصل تجربیات او از زندگی و طبیعت می باشد، وسیله ارتباطی مطلوبی را میان خویش و دیگر افراد فراهم می کند و به مدد زیبایی که: «عبارت از هماهنگی و تناسب و نظم آلی اجزاء است در کل به هم پیوسته یک اثر»^{۱۹} و صفتی است که موجب می شود تا گزارش هنرمند از طبیعت و زندگی «قطع نظر از فوائد و منافع که خواهد داشت خوشایند گردد و سیر و تهوری غیرارادی و حالتی خوش و لذتی ویژه»^{۲۰} را در انسان برانگیزد؛ اندیشه ها و عواطف خویش را یا از طریق «قلم» یا «قلم مو» و «چکش» یا ابزار تولید آواها، به صورت «شعر» «نثر» و «نقاشی» و «تندیس» و «موسیقی» به منصه ظهور برساند و بدینوسیله دیگران را در مسیر فکری و عاطفی خود قرار بدهد.

«هنگامی که هنرمند می خواهد گزارشی از نمودها و جلوه های زندگی و طبیعتی که او را تحت تأثیر خود قرار داده است، ارائه کند و به ایجاد زیبایی یا ایده آل خویش نائل گردد، ناگزیر - باید ابتدا تأثیر خاطری در او فراهم شود تا هیجاناتی سازنده و عواطف و احساساتی مطلوب در او برانگیخته و بیدار شود و سپس به کمک نیروهای تفکر و تخیل وجود ذهنی یابد و سرانجام به مدد مواد و نشانه های لازم، مبتنی بر تکنیک و قواعد هنری - در قالبهای عینی و محسوس به عنوان پدیده ای از هنر عرض وجود کند... نخستین کوشش هنرمند در خلق آثار هنری، آن است که سیماهای بدیع و چهره های فرار جهان و طبیعت بی پایان را که دقت و توجه او را به خود جلب کرده است، جاودانی و لایزال سازد و آنها را به وسیله خطوط و الوان یا اشکال و علائم و الفاظ بر روی پرده یا ماده جامد یا کاغذ نشان بدهد و برای تماشای دیگران آماده کند و بدینوسیله آنان را از مسیر عاطفی و احساس خود عبور دهد.»^{۲۱}

و چون کلیتاً: «هنر در اجتماع پدید می آید - لذا - هنرمند هنگامی که عام خارجی را نشان

می دهد، تنها حیات باطنی و کیفیات نفسانی خویش را بیان نمی کند، بلکه حیات اجتماعی را منعکس می سازد. بدین ترتیب عواطفی که آثار هنری در ناظرین هنر دوست تولید می نماید جنبه اجتماعی دارد. ۲۲»

هنر: «اصولاً اجتماعی است، هم از نظر مقصد و هم از نظر ماهیت. به عبارت دیگر: هنر یک نوع توسعه و سرایت احساس جامعه است به تمام موجودات طبیعت و حتی به موجوداتی که تصورات آدمی خالق آنهاست. بنابراین، هیجان هنری اصولاً اجتماعی است و نتیجه آن پرورش و توسعه حیات فردی است که با حیات وسیعتر جهانی ممزوج می گردد. مقصد عالی هنر تولید یک نوع هیجان زیباشناسی است که دارای اخلاق اجتماعی باشد. ۲۳»

بطور کلی، صحنه های طبیعت و زندگی اجتماعی، دو قلمرو وسیع و آکنده از موضوعاتی است که زمینه آفرینش های هنری را برای هنرمند فراهم آورده و - ناگزیر - هنرمند باید مضامین آثار خود را در آنها بجوید و از زندگانی واقعی مردم مایه گیرد و بیانگر ارزشهای والای حیات معنوی و اخلاقی اجتماع و منعکس کننده آرمانها، غمها، شادیهای انسان باشد. طبیعی است که رسالت هنر راستین هم چیزی جز این نیست. چه به گفته شاعر:

«گفتم برای دل که هنر چیست؟»

«خنده زد!! گفتا: هنر به دامن دریای زندگی است،»

«گفتا: هنر شکوفه گلهای زندگی است.»

«هرجا بنفشه است، هرجا که لاله هست، هرجا که در نگاه غم انگیز بیکسی، نقشی زناله

هست.»

«هرجا که رنج می شکند پشت زندگی،»

«آنجا، هنر چو غنچه گل موج می زند، آنجا هنر پدیده زیبای زندگی است. ۲۴»

البته اهداف هنرمندان در آفرینش های هنری - به واسطه تفاوتهایی که از لحاظ جهان بینی، اعتقادات، خلقیات، عواطف، شرایط محیط اجتماعی و جغرافیای محل زیست و نوع تربیت و... با هم دارند، فرق می کند و از این جهت، به گروه ها و مکتبهای خاص منقسم می شوند.

به عقیده برخی از منتقدان هنری: «برای گروهی از هنرمندان، هنر سرگرمی و بازی است و اندیشه ابداعی در حکم تخیلات روزهای تعطیلی آنان به شمار می رود. و برای گروهی دیگر وسیله اظهار استادی در ابداع آثار است، فی المثل: شاعر فصاحت و بلاغت و وزن و قافیه را در مرتبه اول منظور می دارد و هدف از آفرینشهای هنری برای عده ای تکمیل یا تلطیف زندگی و برای برخی، هنر وسیله حفظ و ابقاء و پایدار کردن حالات و عوالم زیبای زندگی است و بالاخره برای

گروهی از هنرمندان دیگر، هنر وسیله تسکین یا تصفیه شهوات است. بدیهی است که این حالات و اهداف و اغراض تنها و خالص در آثار هنرمندان یافت نمی شود و در اغلب آثار هنری، چند غرض یکباره در کار است.^{۲۵}»

اما با توجه به روابطی که هنر با جامعه و رسالت و وظایفی که هنرمند در قبال اجتماع خود دارد، هنرمندان در زمره هواداران یکی از دو مکتب: «هنر برای هنر» و «هنر برای انسان و جامعه» جای دارند که ذیلاً - به اجمال پیرامون نظریات این دو گروه - به منظور بهره‌وری در مبحث رابطه اخلاق و هنر، گفتگومی شود:

۱ - نظریه «هنر برای هنر»

طرفداران این نظریه، هیچگونه رابطه‌ای را میان «هنر» و «اخلاق» قائل نیستند و «هنرمند» را مقید به عقیده و طرزفکری معین نمی دانند، بلکه رسالت او را تنها در ایجاد زیبایی و انتقال آن با تحریک حس زیباشناسی، از طریق آفرینش هنری - در دیگران می دانند و معتقدند که: «هنر هیچ هدفی جز لذت زیباشناختی صرف را دنبال نمی‌کند. اینان اهمیت اندیشه‌شناختی و آموزشی و اتکاء هنر را به نیازمندیهای زمان انکار می‌کنند و ادعا دارند که هنرمند را با جامعه سروکاری نیست و هیچ مسئولیتی در برابر مردم ندارد.^{۲۶}» طرفداران نظریه هنر برای هنر بر این باورند که: «هنر به آن جهت که هنر است، مطلوب است. زیرا کاشف نبوغ و روشن کننده عشق آدمی بر شهود و واقعیات است آنچنان که باید باشد. لذا هیچ قانون و الگویی نباید برای هنر که ابراز کننده شخصیت هنرمند و نبوغ اوست، وجود داشته باشد. چه اگر برای هنر حد و مرزی قائل شویم، در حقیقت فردیت فرد را از نظر امتیازی که دارد، نابود ساخته ایم.^{۲۷}»

مکتب هنر برای هنر توجیه کننده این نظریه است که هنر مستقلاً غایت و هدف است نه وسیله و اصولاً: «هیچ گونه رابطه‌ای با اخلاق ندارد و خود را مقید به طرز اندیشه‌ای معین نمی‌کند و به ادبیات اجتماعی بستگی ندارد و بدین جهت است که گروهی از نویسندگان سوسیالیست گاهی بر این نظریه حملات تندی کرده‌اند، چه معتقدند که این نظریه حيله‌ای است که سرمایه‌داران و اشراف به کار برده‌اند تا ادب را از رسالت اجتماعی خود که هدف اصلی آن است باز دارند و به انحصار خود درآورند.^{۲۸}» و در اینکه به اعتقاد هواداران مکتب هنر برابر هنر باید: «هنر را برای هنر دوست بداریم یعنی مردم را با لذتها و زیباییهای مجرد سرگرم کردن و هنر را نیز سرگرم خلق این تفنن‌های ذوقی کردن، که فقط کسانی بتوانند از آن لذت ببرند که در رفاه مادی و اجتماعی به سر می‌برند و یامی خواهند فراغتشان را به فعالیتهای هنری سپردازند و خلاصه شکم-

گنده‌های خر پولی که در مزایده‌ها و گالری‌ها تابلوهای هنری می‌خرند - به قیمت‌هایی که آوازه‌اش بیچده آنها که از هنر فقط پول دارند و هنر می‌کیند و کید.

این است که می‌بینیم هنر در خدمت هنر، به هنر در خدمت اشرافیت تبدیل می‌شود و تابلو نقاشی که برای دل خویش نقاشی می‌کند بی‌توجه به آنکه مردم بیسندند یا نپسندند و به درد مردم بخورد یا نخورد، فقط و فقط طعمه دهان مناقصه و مزایده‌هایی است که به کاخ میلیاردرها می‌انجامد.

سلب مسئولیت از علم، ادب، شعر و هنر، اصل فریب قدرتهای مسلط بر بشریت است، تا انسان را از بزرگترین سرمایه‌ها و عوامل نجات و رفاه و ترقی محروم کند و دانشمندان و هنرمندان را که بزرگترین سرمایه زندگی بشری‌اند، از متن جامعه بیرون براند و در لابراتوارها و کلاسهای در بسته دانشگاه‌ها محصور کند و به نوعی پارسائی آبرومندانه به نفع خویش ناگزیرشان سازد... این است فاجعه‌ای که نظریه هنر برای هنر می‌سازد که نه تنها هنر را از خدمت انسان آزاد می‌کند، بلکه به خدمت ضد انسان و در کار انحطاط و سرگرمی انسانش می‌گمارد.»^{۲۹}

به اعتقاد هواداران نظریه هنر برای هنر: «هنر خدائی است که آن را نه تنها به خاطر خودش باید پرستید و هیچگونه جنبه مفید یا اخلاقی به آن نداد و چنین تصوّراتی را از آن انتظار نداشت... همانگونه که توفیل گوته^{۳۰} که از حامیان این مکتب است در دفاع از شعری که بکلی با مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی بیگانه باشد می‌نویسد: «هنریگانه دلیل زندگی است و با وجود این، به درد هیچ کاری نمی‌خورد. هنری فایده است و تنها وجود آن به خود کافی است. فایده هنر چیست؟ زیبا بودن، آیا همین کافی نیست؟! مثل گلها، مثل عطرها، مثل پرندگان، مثل همه چیزهایی که بشر نمی‌تواند به میل خود تغییر دهد و ضایع کند.

بطورکلی هر چیز وقتی که مفید شد، دیگر نمی‌تواند زیبا باشد، زیرا وارد زندگی روزمره می‌شود. شعر نثر می‌شود و آزاد، برده می‌گردد. همه هنر همین است. هنر آزادی است. جلال است. گل کردن است و شکفتگی روح است در بطالت... برای ما هنر وسیله نیست، بلکه هدف است. هر هنرمندی که به فکر چیز دیگری بجز زیبایی باشد، هنرمند نیست.»^{۳۱}

و اسکار وایلد در تائید نظریه هنر برای هنر معتقد است که: «(یک کتاب نه اخلاقی است و نه غیر اخلاقی، بلکه باید خوب نوشته شده باشد، همین و بس.» وی کتابی را شایسته می‌داند که دارای کمال و شخصیت است و ناشایست می‌خواند وقتی که انتخاب موضوعش عمدی و به خاطر پسند مردم انجام یافته باشد نه از روی لذت). او همچنین می‌گوید: «هر اثر اجتماعی که توده مردم آن را شایسته می‌داند، همواره یک مولود ناشایست است و آنچه مردم آن را ناشایست می‌خوانند،

پیوسته ساخته ای زیبا و کاری هنری است. ۳۲»

دلیل بی پایگی و غیرمنطقی بودن نظریه هنر برای هنردرین است که:

«هنر و زندگی کاملاً مربوط به هم هستند و زندگی بدون اخلاق میسر نیست و بجز هنری که به منظور تمرین یا تقلید می باشد، آنچه که ساخته هنرور است و در آن اندیشه ای وجود دارد؛ حتماً مربوط به نوعی اخلاق است و بدیهی است که آنچه را به عنوان هنر غیر اخلاقی می نامند از این نظر است که در آن، مغایرتی با اخلاق جاری و معمولی و سیاسی زمان مشاهده می گردد... لذا هنر واقعی آن است که واجد شرایط جامع و آزاد علمی باشد که بالطبع به سود جامعه خواهد بود و مسلم است که چنین هنری نمی تواند از اخلاق صرف نظر نماید، خاصه آنچه موجب ترقی و آسایش حقیقی بشر است... از طرفی تا هنر آزاد از هنر هرزه و شهوانی که نفع مادی یا غرائز حیوانی محرک آن است تشخیص داده نشود و از هم تفکیک نگردد و از چنین هنرهای نفسانی که نه لذات زیباشناسی و نه عظمت روحی را دارا هستند جدا نشود، طبعاً (هنر مسئول و متعهد) رفته رفته آلوده به چنان هنری می گردد. هنر اخلاق جو اگر از نظر هنری معایبی هم داشته باشد در عوض از نظر جامعه، دارای اصول اخلاقی: متانت، صداقت، نیکخواهی و ایمان است. اصول اخلاقی زندگی آدمی جز کوشش متمادی و ادای وظیفه انسانیت چیز دیگری نیست و دوران زندگی اگر با لذایذ شیرین و گوارای زیباشناسی زینت شود، در این صورت می توان اطمینان داشت که زندگی به خوشی و سعادت خواهد گذشت، و بر این اندیشه است که «تاگور ۳۳» شاعر معروف هندی می گوید:

«کاش می توانستم مانند یک نی چوپانی، ساده، راست و سرشار از موسیقی، زندگی کنم. ۳۴»

از جهت دیگر، با توجه به وظیفه و مسئولیتی که افراد شریف آزاده در قبال اجتماع خود احساس می کنند و «نظام اجتماعی راهم از افراد ممتاز انتظاراتی است در اینکه اینان باید ارادتی کنند تا سعادت برین و هر صاحب ذوق و قریحه و دارنده استعدادی باید تمام امکانات خود را به نفع جامعه از قوه به فعل آورد؛ نتیجه می گیریم که در آفرینش های هنری نیز، اصل خدمت است نه اثبات شخصیت و امتیاز.

تاکنون، هنرمندانی که ایمان استوارتری داشته اند، کوشش آنها صرف تأیید ارزشهایی شده است که مآلاً به سود انسانیت و حقیقت تمام شده است. در این مورد، نقش هنرمند مصلح نزدیک به رسالت پیامبران است... البته، هیچ گاه جامعه از هنرمند نمی خواهد که نقش شحنه و محتسب و قانونگذار را تکرار کند و اگر هم هنرمند مردم را به اخلاقیات دعوت کند باید در سطح بالاتری

باشد. اما آنچه برای جامعه در مورد هنرمند اهمیت دارد، این است که زبان او را کم و بیش بفهمد و از دیدن و شنیدن و خواندن ساخته و پرداخته هنرور لذت ببرد و معرفت اندوزد، یا به هیجان آید و احیاناً با مشاهده اثر هنری دفع ملال و کسب کمال کند...

زیبایی به منزله گلی است که در میان سبزه و خار، هر دو می روید و هر کس می تواند آن را ببوید. سوءاستفاده یا حسن استفاده از زیبایی هنر، فرع نیت آدمی است. اگر زیبایی ابزار باطل و دست آویز اندیشه های اهریمنی شود، بعید نیست وسیله اجرای بدترین جنایات و جرائم نیز واقع گردد، لذا همانگونه که از زیباییهای طبیعت می توان حسن استفاده یا سوءاستفاده را گرفت. مثلاً قطعه زمینی سبز و خرم را کودکان یا بیمارستان ساخت یا آن را مرکز فساد و تباهی کرد، از قدرت قلم و زیبایی بیان و آهنگینی صوت و دلنشینی رنگ و... می توان به سود یا به زیان جامعه بهره برداری نمود.^{۳۵}

۲ - نظریه هنر برای انسان و جامعه:

بسه رغم نظریه طرفداران «هنر برای هنر» که «هنر» را هدف می دانند، نه «وسیله» و رسالت هنرمند را تنها در «خلق زیبایی» منحصر می کنند و بر این باورند که اگر کسی به چیزی جز «زیبایی» بیندیشد، هنرمند نیست، گروهی دیگر با اعتقاد به اینکه هنر فقط: «لذت و سرگرمی نیست، بلکه عضوی از حیات انسانیت است که شعور معقول انسانها را به حوزه احساس منتقل می کند، لذا هنرمند راستین به نظر اینان کسی است که روشهای گوناگون بکار بردن این شعور را بتواند پیش پای بشریت گذارد و آن را به حوزه احساس انسانها انتقال دهد و در این ارتباط - هنر حقیقی آن است که «دین» به وسیله «علم» راهنمایش باشد و این نتیجه را داشته باشد که همزیستی مسالمت آمیز انسانها، چیزی که اینک با وسائل ظاهری به وسیله داد گاهها، پلیس، بنگاه های خیریه، بازرسی کار و غیره دوام می یابد - از راه فعالیت آزاد و شادی بخش برای آدمیان تأمین کند و زور و تعدی را از میان بردارد و کاری کند که احساسات برادری و عشق به هم نوع که اینک فقط بهترین افراد جامعه بدان دسترسی دارند، احساسات عادی و معتاد آنها شود و جزء غرائز همه مردم گردد... و با توجه به اینکه: رسالت هنر عبارت از این است که از حوزه عقل، این حقیقت خدائی، یعنی سلطنت محبت را مستقر سازد، همان محبتی که در همه ما عالیتین هدف حیات بشری است^{۳۶} و بدانجهت که چون: «از هنر نیز مانند دیگر فرآورده های فکر و خلاقیت بشری باید برای نظم امور و در راه خدمت به انسانها بهره برداری شود،^{۳۷}» طرفداران نظریه «هنر برای انسان» جانبدار این اندیشه اند که از هنر به عنوان وسیله نه هدف باید بهره برداری شود و قصد

هنرمند از آفرینش هنری، تهذیب روانها از آلودگیهای اخلاقی توأم با لذت بخشی و معرفت اندوزی در افراد جامعه باشد.

و از آنجا که: «هنر مطلقاً می تواند به کمک یک فکر و عقیده و یا به جنگ یک فکر و عقیده بیاید - یعنی - همواره یک فکر، یک فلسفه، یک دین و آئین را می شود به وسیله هنر تقویت کرد یا به وسیله آن تضعیف نمود،^{۳۸}» لذا - هنرمند واقعی کسی است که همه وقت با احساس مسئولیت در برابر خدا و خلق، به منظور تقویت قراردادهای منزه اجتماعی و اصول اخلاقی که در نظم بخشی و سعادت‌مندی جامعه او مؤثر می باشد باید - از هنر - این عالیت‌ترین فرآورده ذوق و اندیشه به نفع اجتماع و در جهت ارتقاء مقام و کرامت انسانی سود جوید و مددکار و ناشر افکار متعالی و ارزشهای معنوی، و دشمن رذائل و تضعیف کننده ارزشهای منحط باشد و با انجام این رسالت خطیر، از رشد و باروری هنرهای مبتذلی که به زیان جوامع است چونان: موسیقی‌ها و شوهای تلویزیونی و تأثرها و سینماهای کذائی و اشعاری ماهیت و بی هویت باصطلاح سپید و نودوران طاغوت که برای بی خبر نگهداشتن توده‌های مردم از آنچه بر سرشان می گذشت و کشاندن نسل جوان به وادی لذتهای جسمی و فساد و تباهی تعبیه شده بود، جلوگیری کند و نتیجتاً مانع سقوط و بدآموزی و انحراف جامعه و کشته شدن روح پویائی و انقلابی و از بین رفتن اعتقادات دینی و اخلاقی مردم گردد.

«هنر برای انسان در حیات معقول»

در برابر دو نظریه مزبور، عقیده سومی نیز وجود دارد که نسبت به رابطه ای که میان اخلاق و هنر موجود است. منطقی ترین و مقبولترین اندیشه به شمار می آید و آن نظریه: «هنر انسانی برای انسان» یا «هنر برای انسان در عرصه حیات معقول» است. «برای توضیح و اثبات منطقی بودن این عقیده، باید نخست به این مسئله حیاتی توجه کنیم که اگر نبوغ هنری را به آب حیات تشبیه کنیم، مسیر این آب، مغز پر از خاطرات و تجارب و برداشتهایی است که از انسان و طبیعت به دست آورده، مسلم است که جریان چشمه سار نبوغ از یک خلأ محض نیست، بلکه مسیرش همان مغز پر از محتویات پیشین است که بطور قطع آب حیات را دگرگون خواهد کرد. به عنوان مثال: اگر «توماس هابز^{۳۹}» یک هنرمند واقع گرا بود و می خواست یک اثر هنری درباره انسان بوجود آورد، با آن مواد و برداشتهای بدبینانه و درندگی که از طبیعت آدمی سراغ داشته است، در آن اثر نمودار می گشت. آری، ما هرگز عظمت و ارزش نبوغ را منکر نیستیم، زیرا کدامین عامل پیشرفت جوامع به پایه نبوغ می رسد؟ اما می گوئیم که هر موقع تعلیم و تربیت بشری به آن حد رسید که مغز و روان

انسانها از هر گونه آلودگی و از اصول پیش ساخته غیرمنطقی پاک گشت و نبوغ هنری توانست از مغز صاف و دارای واقعیات منطقی عبور نماید، «هنر برای هنر» بدون اندک ارشاد و اصلاح ضرورت پیدا می‌کند، اما همه می‌دانیم که چنین وضعی را در مغزهای نوابغ نمی‌توان تضمین کرد. اشعار ابوالعلاء معری، رباعیات منسوب به ختیم، بعضی از آثار صادق هدایت از نظر ادبی بسیار جالبند، اما جالبتر از این آثار، جانهای آدمیان است که پس از خواندن این آثار که شبیه درد و آه و ناله بیمار تب‌دار است نه نسخه دوی آن، به اضطراب می‌افتند و تدریجاً به پوچی می‌رسند. برعکس، اثر هنری مولانا جلال الدین که تاکنون توانسته است هزاران جان آدمی را از پوچ گرائی تا جاذبه پیشگاه ربوبی پیش ببرد. بنابراین تا مسئله تعلیم و تربیت نتواند مغزها را تصفیه نموده و آنها را با خود واقعیات آشنا سازد «هنر فقط برای هنر» اگرچه باز کردن میدان برای به فعلیت رسیدن نبوغهاست ولی چون به فعلیت رسیدن نبوغ ممکن است از مغزهای پراز برداشتها و اصول پیش ساخته غیر منطقی به جریان بیفتد، لذا این عقیده بطور مطلق قابل دفاع نیست.

اما عقیده دوم که می‌گوید: «هنر برای انسان» بدانجهت که تفسیر «انسان» از دیدگاه سیاستمداران غیر از تفسیر انسان از دیدگاه اخلاقیون است و از دیدگاه اهل تقوی و معرفتهای برین و مردم متعهد، غیر از دیگر دیدگاههاست، لذا هر گروهی خواهد گفت: هنر برای آن انسان که من تفسیر و توجیه می‌کنم: آنچه که با نظریه و هدف و فلسفه زندگی انسانها از دیدگاه اسلامی برمی‌آید، عقیده متوسطی است که می‌گوید: «هنر برای انسان در حیات معقول». برای اثبات این عقیده، باید هدف زندگی هدفدار انسان تعریف شود.

هدف زندگی: آرمانهای زندگی گذران را با اصول حیات معقول اشباع نمودن و شخصیت انسانی را در تکاپو به سوی ابدیت که به فعلیت رساننده همه ابعاد روحی در جاذبه پیشگاه الهی است، به ثمر رساندن است. اما زندگی هدفدار یا حیات معقول، تکاپویی است آگاهانه و هریک از مراحل زندگی که در این تکاپو سپری می‌شود، اشتیاق و نیروی حرکت به مرحله بعدی را می‌افزاید. شخصیت انسانی رهبر این تکاپوست. آن شخصیت که لطف ازلی سرچشمه آن بوده، گرویدن و دربی نهایتها گذرگاهش و ورود در جاذبه پیشگاه ربوبی کمال مطلوبش می‌باشد. حیاتی که با هدف مزبور به جریان افتد «حیات معقول» نامیده می‌شود.

هنر برای انسان در حیات معقول این است که ما هنر را چه با نظر به نبوغ خود هنرمند و چه با نظر به جامعه‌ای که از اثر هنر برخوردار می‌شود، یک واقعیت بسیار با ارزش تلقی می‌کنیم که حذف آن از قاموس بشری، چندان تفاوتی با حذف انسانیت انسان ندارد، و باید این مطلب را اضافه کنیم که حیات معقول یک هنرمند آن نیست که هدف او از بوجود آوردن یک اثر هنری،

فقط جلب تحیر و شگفتی مردم بوده باشد، بدون اینکه حقیقتی سودمند را در جریان زندگی آنان وارد نماید. حیات معقول یک هنرمند آن نیست که نامش را در کتابها ثبت کنند و با ذکر نام او در سخنرانیها کف بزنند، حیات معقول یک هنرمند می داند که:

هر که را مردم سجودی می کنند زهرها در جان او می آکنند^{۴۰}

اگر یک هنرمند، پیش از آنکه هنرمند باشد، از حیات معقول برخوردار بوده باشد؛ بارقه های ذهنی خود را پیش از آنکه کشتگاه حیات جامعه را بسوزاند، واقعیات ضروری و سودمند برای مردم را هدف قرار داده، آن بارقه ها را در راه روشن ساختن آن واقعیات بکار می برد نه در آتش زدن به کشتگاه حیات جامعه، از طرف دیگر اگر رهبران خردمند واقعاً برای مردم جامعه خود «حیات معقول» را می خواهند مجبورند که به وسیله تعلیم و تربیت، هنر و نتایج آن را برای مردم قابل درک سازند و خواسته های معقول و احساسات عالی آنان را تفسیر و قابل درک و پذیرش نمایند.^{۴۱}

با این تفصیل، اگر هنر در عرصه حیات معقول مددکار انسان گردد، در این صورت آثار هنری خوب که محصول ذوق و اندیشه و فرزندان جان هنرمندان مسئول و متعهدی است که قلبشان برای اعتلای انسانیت می تپد، می توانند به عنوان ابزارهایی مؤثر و سازنده در پرورش نیروهای معنوی و اخلاقی جوامع انسانی درآیند و محرکهائی مطلوب و دلپذیر در راه انجام وظایفی که همه ما نسبت به خداوند و مخلوق او داریم، شوند. و با تعقیب چنین اهدافی است که هنر؛ روشنگر، تسلی ده و آزادی بخش می شود و یا به تعبیر شوپنهاور^{۴۲}:

«در این کویر زندگی که تشنگی سوزان و مداوم آن برای مسافر جانکاه است، هنر به منزله واحه ای می گردد.»^{۴۳}

کوتاه سخن اینکه:

از تحلیل و بررسی و سنجش نظریه های مزبور، این نتیجه حاصل می شود که هنر والا و درخور تأیید و به نفع انسانیت، اثری است که برای انسان و در جهت حیات معقول او بر مبنای تعهد و مسئولیت فراهم آمده باشد، چه: «قبول شعار معروف هنر برای هنر که در تاریخ ادب و هنر مورد گفتگوست، به صورت کلی و بلا شرط میسر نیست، زیرا - با همه آزادی که به هنر باید داد، نباید آن را بی بند و بار نهاد.

مسلماً هنرمندانِ نابغه دستخوش لغزشهای کودکانه نمی شوند و «عفت قلم» و «بلندی روح» خود را از دست نمی دهند، ولی هنرمندانِ درجه دوم و سوم و متظاهران به هنر، ممکن است از این آزادی مطلق، سوء استفاده کنند و در این هرج و مرج هنری و لگام گسیختگی ذوقی، رکاکت و ابتذالِ چهره زیبای هنر را لکه دار سازد.

پس هنر جامع آن است که به سود جمع تمام شود و مایه اعتلای ارزشهای معنوی گردد. - مسلماً - با این شرط، هنر سنگری خواهد بود که در برابر ستمگری و زشتی و تباهی به سود انسانیت دفاع خواهد کرد و میان کشورهای جهان نقش بوجود آورنده حسن تفاهم را ایفا خواهد نمود.^{۴۴}

رابطه اخلاق و هنر؟

بنابر آنچه گذشت، هنر چیزی جز تجلی احساس و نمود افکار تلطیف شده و گذشته از صافی ذوق و پرورده از تخیل هنرمند نیست و از آنجا که احساس و اندیشه هر کسی تبلور جهان بینی و منبعث از اعتقادات و علائق و دلبستگی ها و باورداشتهای اخلاقی و دینی و مرامی اوست، آثار هنری نیز چونان آئینه هائی است که انعکاس تمایلات و آرمانهای هنرمند - خصوصاً شاعر و نویسنده را - با وضوحی بیشتر - در آنها می توان احساس کرد و از طرفی میزان شعور اجتماعی و خردمندی و آگاهی او را در گزینش مضامین هنری که پیوندی طبیعی با خلیقات و روحیات هنرمند دارد، در محتوای آثار وی ملاحظه می توان نمود و مآلاً از این رهگذر به علو طبع و ظرافت و صفای روح و یا بالعکس به دنائت نفس و تیرگی جان او پی برد. چه به گفته ملک الشعراء بهار:

فی المثل گر شاعری مهتر نباشد در منش	هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری
ور نباشد شاعری اندر منش والا گهر	نشوی از شعرهایش بوی والا گوهری
هر کلامی باز گوید فطرت گوینده را	شعر زاهد زهد گوید، شعر کافر کافری

و یا:

کمال هر شعر اندر کمال شاعر اوست	صنیع دانا انگاره از دل دانا است
چو مرد گشت دنی قولهای اوست دنی	چون مرد والا شد هم گفته های او والا است
سخاوت آرد گفتار شاعری که سخی است	گدایی آرد اشعار شاعری که گداست
نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جوی	که فضل گلبن در فضل آب و خاک و هواست ^{۴۵}

بنابراین میان هنر و اخلاق هنرمند روابطی نزدیک موجود است و هر کدام نسبت به دیگری تأثیراتی متقابل و جدائی ناپذیر دارند. و با توجه به اهدافی که هنر مسئول و اخلاق راستین تعقیب می کنند و رسالتی که هنرمندان متعهد، همچنین مصلحان حقیقی دارا هستند، مبرهن می شود که چنین هنر و اخلاقی راهشان یکی است و در نهایت «یک جا به هم می رسند و آن حد کمال آدمی است، زیرا هنرمند زیبایی را می پرستد و می جوید و طلب زیبایی مستلزم ترک اغراض مادی و شهوات پست است. ستایشگر و جوینده زیبایی باید از خود پرستی بگذرد تا به طلب کمال که امری بیرون از دایره شهوات و لذات نفسانی اوست، پردازد. مگر نه اصل همه دستوره های اخلاقی نیز

همین است؟ پس هنر و اخلاق با هم روابطی ناگسستنی دارند و این روابط در هدف و غرض آنهاست.

کمال اخلاقی و کمال هنری یکی است. اگر آرزوی اخلاق آن است که رابطه افراد در جامعه بر پایه عادلانه ای استوار شود؛ هنر راستین متعهد نیز پیا ازین فراتر می‌گذارد و کمال معنوی فرد را منظور می‌دارد که یکی از نتایج آن نیکخواهی نسبت به دیگران است. هنرمند جمال معنوی را مانند جمال صوری می‌ستاید و مراد از جمال معنوی، همان صفات پسندیده اخلاقی است. در آثار هنرمندان بزرگ همیشه مزایای اخلاقی به زیباترین صورتی وصف و بیان شده است. فی المثل: در شاهنامه کدام صفت عالی است که به شیوه ای ستوده نشده باشد... تأثیر هنر در اخلاق آن است که هنر دوستان را به ستایش خصال شریف انسان و می‌دارد. این حس ستایش موجب اعتلای روح است. خواننده شاهنامه به تأثیر گفتار استاد طوس، خود را شریفتر و بزرگوarter احساس می‌کند...

هنر و اخلاق در واقع یکی هستند، هر چند که وسائلی که به کار می‌برند جداست. اخلاق مجموعه قواعدی است که جنبه الزامی دارد و البته این قواعد به حدود و ممکنات محدود است، زیرا که قوانین اخلاق را از امور واقعی زندگی استنباط و استخراج کرده‌اند. اما هنر، برخلاف اخلاق حاوی دستوری نیست و هیچ گونه الزامی در آن وجود ندارد و به امکان محدود نیست بلکه جویا و شیفته کمال است.

معلم اخلاق حکم می‌کند و پیرو او چاره جز اطاعت ندارد، اما هنرمند زیبایی خصلتی را می‌ستاید و شما را به ستایش آن دعوت می‌کند. ستایش خود شامل لذتی است. پس دعوت هنرمند دعوت به لذت است و همین که انسان از صفتی لذت برد، خود طالب آن خواهد شد و دیگر اجبار لازم نیست... خلاصه آنکه، هنر مکمل و اعتلا دهنده نفس انسانی است و چون آن را از شهوات پست و لذات پلید دور می‌کند، چونان اخلاق، بهترین مرتبی روح بشریت است.^{۴۶}

هم اخلاق، و هم هنر، آثار مبتذل باصطلاح هنری را که شبه هنرمندان برای تحریک شهوات میان مردم نشر می‌دهند و فاقد هرگونه ارزش معنوی و متانت انسانی هستند، طرد و محکوم می‌کند... از صفات هنرمندان راستین: مناعت اخلاقی و درک حیات پاک بی‌آلایش است. زندگی اخلاقی چنین هنرمندانی، تأثیری عمیق در آثارشان دارد و آنان بدون اینکه مستقیماً تبلیغ اخلاق را منظور خود قرار دهند، در اخلاق کسانی که فریفته آثارشان هستند اثر زوال ناپذیری می‌گذارد. و هنر را اگر تنها وسیله تفریح و تفتن و وقت گذرانی هم بدانیم، باز می‌بینیم خالی از تأثیر اخلاقی نخواهد بود چه به قول جامعه شناس معروف، دورکیم^{۴۷}: «هنر نجیب ترین شکل بازی است که تأثیر اخلاقی خود را به ساعت‌های بیکاری بسط می‌دهد و آنها را به رنگ خود در می‌آورد... هنر انسان را

عادت به زندگی در عالمی ایده آل می دهد و صفا و طهارت را به زندگی شخصی و اجتماعی داخل می کند و آن را زیبا و قابل تحمل می سازد... هنر با هم فراهم کردن عواطف و احساسات بی آرایش در انسان، او را از کینه توزی و خودبینی می رهاند و پاک نظری و راستی را که شرط ضروری حیات اخلاقی است به وی ارزانی می دارد. و بالاخره، فروریختن خودخواهی و باز شدن ذهن به هوای لطیف عالم بیرونی، مهرورزی و عشق به طبیعت و خویشتن را فراموش کردن، احتیاجات و تمایلاتی است که هم در حیات هنری و هم در حیات اخلاقی مشترک می باشد.^{۴۸} و همین هاست که میان هنر و اخلاق، روابطی دائمی و جدائی ناپذیر را به وجود آورده است. شاید بر این قیاس بتوان گفت که:

«ادبیات و دین نیز هر دو از یک منشأ مشترک سرچشمه می گیرند و هدفهای کم و بیش مشترکی را تعقیب می کنند که از آن جمله وصول به عالم برتر است. منتها چنین به نظر می رسد که دین بیشتر طالب حق است و ادبیات طالب حقیقت. بهترین تجلی آمیختگی دین و ادبیات را در عرفان باید جستجو کرد. عرفان که بینش دینی خاصی است، آشیان و قرارگاه خود را در ادبیات بسته است، اما عرفان و دین با آنکه هدف مشابهی را تعقیب می کنند، یعنی هر دو وصول به حق را می خواهند، معذک از دو راه متفاوت به آسمان راه می جویند.^{۴۹}»

از دیدگاه اسلام که سرچشمه همه زیباییها و کمال خداوند است و اینکه: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَىٰ أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَىٰ عَبْدِهِ»^{۵۰} هنرمند حقیقی کسی است که با قبول حاکمیت «الله» در جهت نیل به این زیبایی و کمال مطلق گام بردارد و با احساس مسئولیت در حفظ بار امانت خداوندی به خلق آثاری باید دست یازد که رسالت پیامبرگونه خویش را در طریق روشنگری جامعه و پرورش و تلطیف ذوق و روح مردمان به انجام رساند و از سرمایه هنر به عنوان وسیله ای در نشر فضایل و ارزشهای معنوی سودجوید.

بطور کلی، به رغم این عقیده بی پایه و نادرست طرفداران نظریه هنر برای هنر که: «هنریک عمل اخلاقی و زائیده اراده نیست و آن اراده که شرط حتمی یک انسان درستکار است، شرط هنرمندی نمی باشد و نتیجتاً چون هنر مولود اراده آدمی نیست، مشمول هیچگونه قضاوت اخلاقی نیز نمی تواند قرار گیرد»^{۵۱} و به دلیل روابط ناگسستگی که میان اخلاق و هنر وجود دارد و بنابراین گفته بندتو کروچه^{۵۲} فیلسوف و هنرشناس شهیر ایتالیایی، چون: «هنرمند به عنوان یک انسان مقامش نه آن سوی اخلاق است و نه این سو، بلکه همیشه تحت سلطه اصول اخلاقی است و نمی تواند از زیر بار وظایف اخلاقی شانه تهی کند، لذا - براوست که هنرمندی را کاری شریف بداند و مانند یک وظیفه مقدس بدان عمل کند»^{۵۳} و اگر چنین کند، در این صورت هنرش دعوتی

است به سوی بهروزی و پیامش نویدی است برای رهایی و آزادی انسان. و حال آنکه آرمان مصلحان بشردوست نیز چیزی جز تحقق این دعوت نیست و این خود بارزترین رشته ارتباطی است که اخلاق و هنر را به هم پیوند می دهد.

فصل پنجم

شعر و دو صفت آن، رابطه شعر و اخلاق؟

تعهد و مسئولیت در شعر؟

شعر چیزی جز انعکاس نیات و بازتاب اندیشه‌ها و عواطف شاعر در قالبهائی از الفاظ و کلمات زیبا و آهنگین که بر موازین عروضی یا هجائی بنا شده است، نیست و در این قالبها و ظروف ویژه است که اعتقادات و دلبستگیهای اخلاقی و آرمانهای معنوی و مادی شاعر - چه خوب و چه بد و چه زشت یا زیبا - تجلی می‌کند و به قول معروف: از کوزه همان برون تراود که در اوست. از نظرگاه نقد اخلاقی، در مورد درونمایه و محتوای شعر و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی افراد، سخن همان است - که در فصل پیشین - پیرامون نظریه هنر برای انسان در حوزه حیات معقول گفته شد. زیرا شعر نوعی هنر بیان نیات به وسیله کلمات است و خود شاخه‌ای است از ادبیات هر قوم که در واقع: «نتایج عقول و پرورده‌های قریحه و آفریده‌های خیال و نمونه‌های بیان ایشان است که نفس را تهذیب می‌کند و می‌پیراید و عقل را سخته می‌کند و زبان را استوار می‌سازد،^۱ و «در تحریک اندیشه و احساس، قدرتی نافذ و پایدار دارد و همچنانکه علوم ریاضی و منطق تعقل را پرورش می‌دهد، آثار ادبی - خصوصاً شعر - ذوق و احساس را جلا و دقتی خاص می‌بخشد^۲» و در باروری ذهن آدمی و تلطیف روح او نقشی مؤثر دارد.

در عرف ادبیات فارسی، شعر سخنی است موزون و مقفی و حاکی از احساس و تخیل. بعضی واژه «شعر» را معرب کلمه «شیر» عبری که به معنی سرود و آواز بوده و مصدرش «شور» می‌باشد^۳ دانسته‌اند و به زعم برخی: «شعر» گرفته شده از لغت «شعور» است و «شعور از واژه «شعر» (موی) به معنای باریک بینی و دقت نظر است و نتیجتاً شاعر مدرک مطالب دقیق و لطیف می‌باشد^۴»

شعر در مفهوم عام خود: «سخنی است مخیل که شوری در دل برمی‌انگیزد و حالتی از غم یا

شادی را در انسان ایجاد می‌کند» و شعر در معنی خاص خود - اگر نوع کهن فارسی آن مورد نظر باشد، کلامی است: «بلیغ و مبتنی بر استعارات و اوصاف که به اجزائی (ابیاتی) هموزن و همروی بر وفق اسلوب مخصوص زبان فارسی تجزیه می‌گردد^۶، یا به گفته ابن سینا: «إِنَّ الشَّعْرَ هَوَکَلَامٌ مَخِیْلٌ مُؤَلَّفٌ مِنْ اقْوَالٍ موزونَةٍ متساویَةٍ و عند العرب مقفأة^۷».

از لحاظ معنوی: شعر فرزند جان شاعر و در عین حال نشانه و مبین سیرت و صورت عینی مافی الضمیر اوست که اگر برخاسته از دل و فروخته از سوز درون و درد آگاهی او باشد، تأثیر آن نسبت به سخنان معمولی در اذهان افزونتر و عمیق تر است و لاجرم بر دل نشیند و انگیزه عواطف و بیداری افکار می‌شود.

«اگر از عناصر فنی و ظاهری شعر بگذریم، زمینه معنوی شعر را می‌توان بدینگونه مورد بحث قرار داد که هر تجربه شعری حاصل عاطفه‌ای یا اندیشه‌ای یا خیالی است و بی خیال و نیروی آن، هیچ کدام از آن دو عنصر عاطفه و اندیشه نمی‌تواند سازنده شعر به معنی واقعی باشد. یعنی اصولاً هنر وقتی جلوه می‌کند که خیال و بیان هنری در کار باشد... منظور از عاطفه: اندوه یا حالت حماسی یا اعجابی است که شاعر از رویداد حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده و شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شرکت داشته باشند... در کنار عواطف، اندیشه‌ها و تأملاتی هستند که از یک سوی با خرد و منطق ما سروکار دارند و از سوی دیگر زمینه بعضی از انواع شعرند. اگر بتوان چنین تمثیلی را پذیرفت، باید اینگونه معانی را به سکه‌هائی تشبیه کرد که یک روی آنها تجربه‌های منطقی و غیرعاطفی زندگی است و یک روی دیگر آنها لحظه‌های عاطفی است که به کمک نیروی خیال جنبه شاعرانه به خود می‌گیرد. بسیاری از تأملات فلسفی یا حقایق علمی که در حوزه شعر داخل می‌شود، همه اندیشه‌هائی هستند که از یک سوی با واقعیت جهان و با ذهن منطقی ما سروکار دارند و از سوی دیگر با حس و تجربه‌های شعوری و شهودی ما. شاید با دقت در این رباعی خیام:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش صدبوسه مهر برجبین می‌زندش

وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

بهرتوان عناصر معنوی یک شعر را مورد بررسی قرار داد. در این رباعی سرشار و پرمعنی، عناصر معنوی شعر را سه چیز تشکیل می‌دهد:

نخست - اندیشه مرگ که یک تجربه منطقی و واقعی برخاسته از ذهن اندیشمند ماست و از سوی دیگر عاطفه خاص انسانی در برابر این واقعیت جهان هستی و افسوس و دریغ شاعر برفنای انسان و نابودی حیات آدمی. اما هیچ کدام از این دو زمینه معنوی شعر تازگی و لطفی ندارند، زیرا

اندیشه مرگ و هراس از آن ویژه خیام نبوده است، بلکه خیال نیرومند اوست که توانسته است این اندیشه و عاطفه همه انسانها را در تصویری خاص ابدیت بخشد و آن تجربه عادی زندگی را در تصویر جامی که عقل بر آن آفرین می زند و در تصویر کوزه گر دهر که این جام لطیف را می سازد و باز بر زمین می زند، جاودانه کند. بدینگونه می بینیم که هیچ تجربه ای از تجربه های انسانی که می تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی تأثیر و تصرف نیروی خیال ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر رنگ پذیرفته باشد. یعنی تجربه ای که به قول «کروچه» به حد یک شهود غنائی رسیده است. البته لازم نیست که انگیزه تجربه شاعر یک امر عظیم باشد، بلکه می تواند یک موضوع کوچک زمینه اصلی تجربه ای قرار گیرد.^۷

از لحاظ نقد اخلاقی آنچه در یک شعر اساس و درونمایه آن را تشکیل می دهد آموزندگی اندیشه شاعر و احساس برانگیزی قدرت عاطفه اوست و یا به گفته «ابن رشیق» مطابق بودن آن با حق است: «إنما الشعر كلام مؤلف فما وافق الحق فهو حسنٌ و ما لم يوافق الحق منه فلا خير فيه»^۸ «همانا شعر کلامی است سازواری داده شده (مرکب و موزون) که اگر موافق حق باشد نیکوست و چنانچه برحق نباشد، خیر و سودی در آن نیست.»

شاعر با قدرت خدائی هنر بیان و با ابزار زبان که به گفته مولوی:

«این زبان هم سنگ و هم آهن و ش است و آنچه بجهد از زبان چون آتش است»^۹

این توان را داراست که می تواند به مدد بلاغت و هنر القاء دیگران را در مسیر فکری و عاطفی خود قرار دهد و به ایهام، عواطف انسانی و اندیشه های ربانی یا: «قوت های غضبانی و شهوانی را برانگیزد، تا بدان طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود»^{۱۰} و در واقع چون: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمه می کند و التئام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند...»^{۱۱} لذا کسی که از قریحه شعری برخوردار است - بهنگام سرودن شعری نغز، به نیروی تخیل و ذوق و به کمک تشبیهات زیبا و استعارات لطیف و توصیفات بدیع و ارسال مثللهای دلنشین مناسب و سایر ظرایف بدیعی، با تجسم ایده آل و صور دل انگیز آرزوهای خود در شعر، دو کار مهم را از جهت القای افکار و عواطف خود به خواننده و شنونده اثرش انجام می دهد:

یکی «جلوه گری» یا خوش آراستن و نیک نمودن و رونق بخشی است که با این عمل: آنچنان را آنچنان تر و زیبا را زیباتر می نماید و از سحر کلام و نیروی زیبایی و اثر و هم انگیز شعرو

هنر شعری، این بهره را می‌گیرد که طبیعت و زندگی ... و مفاهیم و معانی مورد نظرش را در چشم و دل خواننده و شنونده شکوهمندتر و جالبتر نشان می‌دهد. چه از دیدگاه احساسمندان:

زندگی خوشتر بود در پردهٔ وهم و خیال
صبح روشن را صفای سایهٔ مهتاب نیست^{۱۱}
و دیگر: عمل «استتار هنری» یا زشت را در صورت نیکو جلوه دادن و ناپسند را با پوشش و لعابی از زیبایی و پنهان کردن و سراب را آب و غیر واقع را واقع نمودن است.

می‌دانیم که بیان بسیاری از ذهنیات و حالات، از نظر اخلاقی ناپسند و زشت است و اظهار پاره‌ای از توهمات خصوصاً از لحاظ مذهبی کفر و جرم شناخته می‌شود. اما در موارد فراوانی - می‌بینیم - که شاعر با پوشاندن خلعت زیبای هنر بر قامت آن معانی ناهنجار مستهجن، چنان استادانه به بیان آنها پرداخته است، که نه تنها مورد تمسخر و طعن و لعن افراد قرار ننگرفته، بلکه فریبائی کلامش - حتی - خوانندگان احساسمند، اما مخالف و آگاه از کراهت و ناهنجاری فکر او را - به تحسین واداشته است.

مثالهای ذیل - شاید - روشنگر موضوع مورد بحث باشد:

مثال اول - از صفات مذموم آدمی خودستائی و خودخواهی است و کراهت آن به پایه‌ای است که ضرب المثل معروف فارسی: «تعریف از خود کردن به منزله ... خوردن است» شاهدی است گویا، از شدت انزجاری که مردم از اشخاص خودستای از خودراضی دارند. اما با مطالعه آثار شعری، گهگاه به شعرائی برخورد می‌کنیم که چنان در ستایش خویش غلو کرده و در وصف الحال و محاسن خود داد سخن داده‌اند، که حدی فوق آن متصور نیست و با اذعان به اینکه خودستائی واقعاً امری مستهجن و از نظر اخلاقی مردود می‌باشد؛ ولی هنگامی که نمونه‌هایی نظیر شعر ذیل را که منسوب به حکیم فرزانه طوس - فردوسی - است مطالعه می‌کنیم، جای شگفتی است که نه تنها او و گویندگانی نظیر او را سرزنش نمی‌کنیم - بلکه - اگر خواننده‌ای صاحب‌دل و با احساس باشیم، به استادی و هنروری سرایندهٔ آن که با کاربرد این چنین ارسال مثلی مناسب و دلنشین، مقام بلند خویش را ستوده و ضمن تحقیر روزگار و ابناء زمانه - در بالاترین حد - به تعریف از خود پرداخته است؛ آفرین می‌گوئیم و نکته سنجی و قدرت بلاغت او را که در واقع استتاری است بر خودستائی ناپسند، تحسین می‌کنیم:

یکی ابلهی شب چراغی بجست	که باوی بُدی عقد پروین درست
سزاوار بازوی جمشید بود	فروزانتر از ماه و خورشید بود
خری داشت آن ابله کوردل	که با جانش بُد جان خر متصل
چنان گوهری را که ناید بدست	شنیدم که برگردنِ خر ببست

من آن گوهرم بخت ناسازگار مرا بسته برگردن روزگار^{۱۳}
 مؤید عمل استتار هنری شعر، نکته ای است که محمد عوفی ضمن حکایتی در باب اول کتاب خود - لباب الالباب - از ابومحمد خازن، سخن شناس مجلس صاحب بن عباد - در بیان صفت شعر و شاعری، چنین نقل قول می کند: «الشعرُ احسنُ الاشياءِ لأنَّ الكذبَ لو امتزج بالشعرِ لَغلبَ حُسْنُ الشعرِ على قُبْحِ الكذبِ، حتَّى قيل احسنُ الشعرِ أَمِيئُهُ واعذبُهُ أَكْذَبُهُ: شعرِ بهترین چیزهاست، از بهر آنکه: دروغ با هر چیزی بیامیزد، زشتی دروغ رخسار آن معنی را بی فروغ کند، اما اگر مس کذب را با زر نظم امتزاجی دهند و در کوره قریحت زیرکان تاب یابد، مس هم رنگ زر شود و حُسن شعر بر قبح کذب راجع آید. پس اکسیری که مس دروغ را زر خالص گرداند او را چه قدح توان کرد.»

مثال دیگر:

از نظر خردمندانِ منصفِ هوشیار، آفرینش کائنات، بر نظامی دقیق و استوار و با هدفی روشن بوجود آمده و در خلقت هر پدیده حکمتی و در آفرینش هر آفریده مصلحتی نهفته است و در واقع: جهان چون چشم و خال و خط و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست و این نیکوئی دلیلی است روشن و قانع کننده بر علم و قدرت لایزال خالق هستی و مبین این حقیقت که به گفته نظامی گنجوی:

در عالم عالم آفریدن به زین نتوان رقم کشیدن^{۱۴}
 اما با وجود «اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود»^{۱۵} ملاحظه می شود که سخنوران شیرین گفتار پر شور و رند و آزاد اندیشی چونان حافظ و خیام که در برابر رازهای گیتی بهت زده عقیده مند شده اند که: «زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست»^{۱۶} و یا: بر این باور پای فشرده اند که: «اجرام که ساکنان این ایوانند اسباب تردد خردمندانند و... آنان که مدبرند سرگردانند»^{۱۷}

و این سرگشتگی، تردیدی را در عبث نبودن خلقت آدمی و سرنوشت غیر محتوم انسان در آنها بوجود آورده و معتقد به نظریه جبرشان نموده است؛ در اشعار ذیل استادانه از عمل استتار هنر شعری سود جسته و چنین زیبا و هنرمندانه یأس فلسفی خود را بیان داشته اند و ضمن خرده گیری رندانه بر نظام خلقت، به دست آویز عقیده جبر و بهانه محتوم بودن سرنوشت آدمی - ظاهراً - شانه از زیر بار مسئولیت و وظیفه مذهبی خالی کرده اند:

حافظ:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^{۱۸}

که کس نگشود و نگشاید به گیتی این معمارا^{۱۹}

این تارم نه سپهر ارغم هیچ است
وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است
از بهر چه اوفکندش اندر کم و کاست
ورنیک نیامد این صور، عیب کراست؟^{۲۰}
شادی و غمی که در قضا و قدر است
چرخ از تو هزار بار بیچاره تراست^{۲۱}
آراسته ای به سنبل عنبر بیز
این حکم چنان بود که کج دار و مریز
شواهدی از مسئولیت گریزی به بهانه محتوم بودن سرنوشت:

که ندادند به ما تحفه جز این روزالست
اگر از خمر بهشت است و گراز باده مست^{۲۲}

قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد^{۲۳}

کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم^{۲۴}

که نیست معصیت و زهد بی مشیت او^{۲۵}
گوید تو را که باده مخور، گو هو الغفور^{۲۶}

پس نیک و بدش ز من چرا می دانند
فردا به چه حجتم به داور خوانند^{۲۷}
می خوردن من به نزدوی سهل بود
گرمی نخورم علم خدا جهل بود^{۲۸}
شاعران توانا به مدد فصاحت و بلاغت کلام و قدرت جادوئی در صنعت: «نیک نمائی» و

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی
خیام:

ای بی خبر این طاق مجسم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
دارنده چو ترکیب طبایع آراست
گرنیک آمد شکستن از بهر چه بود
نیکی و بدی که در نهاد بشر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
یارب تو جمال آن مه مهرانگیز
پس حکم همی کنی که در وی منگر

شواهدی از مسئولیت گریزی به بهانه محتوم بودن سرنوشت:
از حافظ:

بروای زاهد و بردرد کشان خرده مگیر
آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند

عیبم مکن به رندی و بدنایمی ای حکیم

مکن به چشم حقارت نگاه بر من مست
می خور به بانگ چنگ و مخور غصه و رکسی
از خیام:

بی من قلم قضا چوبی من رانند
دی بی من و امروز چودی بی من وتو
من می خورم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من حق ز ازل می دانست

«استتار هنری» شعر، گرایشها، اندیشه‌ها و باورداشتهای خود را در اذهان القاء می‌کنند و بر شعور و وجدان خوانندگان آثار خود اثراتی عمیق می‌گذارند.

این دو عامل ذوقی یا دو خصیصه موجود در اشعار زیبا و ناب، چه بسیار مواقع ممکن است زمینه‌ساز بدآموزیها و انحرافات اخلاقی، سیاسی و مذهبی فراوان شود و حرکتهای فکری و اعتقادی ناروایی را سبب گردد. زیرا به تعبیر قدما: چون در شعر محاکات یا تخیل از عناصر متشکله آن است، بدینجهت شعر کلامی است مخیل که به گفته خواجه نصیر طوسی، گاه: «اقتضاء انفعالی کند در نفس به بسط یا قبض یا غیر آن، بی ارادت و رویت. خواه آن کلام مقتضی تصدیقی باشد و خواه نباشد. چه اقتضا، تصدیق غیر اقتضاء تخیل بود... و نفوس اکثر مردم تخیل را مطیع تراز تصدیق باشد و بسیار کسان باشند که چون سخنی مقتضای تصدیق تنها شنوند از آن متنفر شوند و سبب آن است که تعجب نفس از محاکات بیشتر از آن بود که از صدق، چه محاکات لذیذ بود و نیز باشد که التفات به تخیل، نفس را از التفات تصدیق باز دارد.^{۲۹}» و چون برای خواننده شعر: «محاکات لذیذ بود از جهت اقتدار بر ایجاد چیزی و از جهت تخیل امری غریب، به این سبب محاکات صور قبیح و مستکره هم برایش لذیذ بود.^{۳۰}»

شاعر از رهگذر نیروی خیال، در ذهن خواننده - گاه - آنچنان تصرف می‌کند که: «با کمک گرفتن از وزن و تصویرهای شاعرانه حتی گاه امر دروغین را در نظر جلوه‌ای مؤثر می‌بخشد.^{۳۱}» چنانکه ابن سینا گوید:

«التخیلُ إِذْعَانٌ وَالتصديقُ إِذْعَانٌ، لکن التخیلُ إِذْعَانٌ لِلتعجبِ وَالاتذاذِ بنفسِ القولِ، وَالتصديقُ إِذْعَانٌ بقبولِ ان الشی علی ما قیل فیهِ.^{۳۲}»

[تخیل یا به خیال افکندن نوعی پذیرفتن و اقرار به چیزی است و تصدیق (به درستی چیزی اعتراف کردن و باور داشتن) هم نوعی پذیرفتن است. اما تخیل پذیرش از روی شگفتی و حیرت است و به واسطه لذت بردن از ذات و خود گفتار (حقیقت وجودی گفتار) است و تصدیق پذیرفتن چیزی است مبتنی بر اینکه چه گفته شده و درباره اش چگونه استدلال گردیده است.]

بنابراین، در بسیاری موارد قدرت نفوذ: «شعر آن احساسات بشری را که از جویبار حیات انسان سر می‌کشد، تحت تأثیر قرار می‌دهد و نمی‌گذارد عقل آدمی با آن وسائل کمیت و کیفیت و چون و چراهای مخصوص به خود، دخالتی در حرکت و هیجان آدمی داشته باشد. به همین علت است که پدیده شعریکی از حساسترین پدیده‌های قاموس بشری است که ممکن است بطور مستقیم تغییراتی را در متن حیات فردی و اجتماعی به وجود آورد.

همه می‌دانیم که در تحرک انسانها و رها کردن وضع موجود و حرکت به سوی وضع دیگر،

شعارهای اجتماعی و سیاسی که جنبه شعری دارد، چه آثار حیاتی ایجاد کرده است. در آن هنگام که شعریک شاعر دارای دستور و بیان کننده بایستگی و نبایستگی است اگر شاعر از مهارت کامل برخوردار باشد، نقش مؤثرتری از بیان احساسات مجرد و واقعیات حذف و انتخاب شده را به عهده می‌گیرد، زیرا شاعر موقعی که قیافه دستور دهنده به خود می‌گیرد، باضافه اینکه می‌تواند احساس شخصی خود را به صورت نماینده احساس عموم جامعه درآورده، زشتی و زیبایی و نیکی و بدی مورد انتخاب خود را بازگوکننده تمام محتویات عقلانی و احساسی جامعه نشان بدهد؛ می‌تواند دستورات خویش را مانند الهام و وحی برای دیگران قابل قبول بسازد. این هم خطر دیگری است که ممکن است از پدیده شعر به حیات مادی یا معنوی انسان وارد شود.

اختلاط شعر با سخنان مربوط به واقعیات، همان اندازه حساس و در معرض خطر است که در آمیخته شدن احساسات مهار نشده با تعقل و اندیشه‌های واقع بینانه. این آمیزش را که می‌توان در تمام فرهنگهای بشری سراغ گرفت دارای دو جنبه است:

الف: جنبه سودمند: اگر برای یک فرد آن توانائی حاصل شود که واقعیات را با حذف و انتخابهای عالی در لباس شعری که بیان کننده احساسات آمیخته به واقعیات است، به سود انسانها توجیه و رهبری کند، مانند استخراج آب زلال از سنگلاخها و موانع طبیعی دیگر، این فرد توانسته است مقام شایسته‌ای در رهبری انسانها به دست بیاورد. مانند بعضی از آثار جبران خلیل جبران^{۳۳} و جلال الدین مولوی و حافظ و افراد دیگری که در اقلیت اسف انگیزی در تاریخ وجود داشته‌اند.

ب: جنبه مضربودن: اختلاط شعر با سخنان مربوط به واقعیات، در آن هنگام که می‌خواهند واقعیات را با مفاهیم شعری و خیالی بازگو کنند، بدانجهت که اغلب مردم توانائی تشخیص مفاهیم شعری را از واقعیات ندارند و نمی‌توانند مرز آن دو را معین کنند، لذا ناخودآگاه در خیال غوطه‌ور می‌گردند، مخصوصاً با در نظر داشتن اینکه - به استثنای افراد اندیشمند - اکثریت مردم، نه تنها از تجسمیات شعری لذت می‌برند، بلکه حتی واقعیات را هم در لباس شعری بیشتر می‌پسندند.

از طرف دیگر، توهّمات شعری بالاخره هر اندازه هم که جالب و عالی سروده شود، شعر بودن خود را از دست نمی‌دهد و گاهگاهی خود همان افراد جلب شده هم بیهودگی و خلاف واقع بودن آن را درک می‌کنند و اگر هم خودشان درک نکنند، حتمیت و دلخواه بودن به واقعیات؛ پا در هوائی شعر و شاعری را به آنها می‌فهماند.

مثلاً: شاعر برای اینکه واقعیتی را مطابق روش خود ارائه بدهد، از گل و باده و مِغ استمداد می‌کند و برای نشان دادن موضوعات و مراحل معنویت آن مفاهیم را بکار می‌برد. مفاهیم مزبور در

واقعیات عینی خود، نه تنها کوچکترین اثری را در معنویت و تکامل روح آدمی ندارد، بلکه به نوبت خود سد راه تکامل هم می باشد. این در هم آمیخته شدن شعر و واقعیت که بی شباهت به اختلاط خاک و طلا نیست، به اصطلاح معمولی پیچ و مهره های اندیشه آدمی را سائیده و از جریان طبیعی تفکر و واقع بینی جلوگیری می کند. ۳۴»

همانند کلیه اقسام هنر: «غایت شعر نیز تأثیر و القاء است، خواه این تأثیر و القاء چنانکه طرفداران هنر محض می گویند صرفاً محدود و منحصر به القاء احساسات و عواطف زیبا باشد و خواه تلقین و القاء عواطف و افکار اخلاقی و تربیتی منظور باشد. آنچه نمی توان در آن تردید کرد، این است که غایت عمده شعر و ادب تأثیر و القاء است. به عبارت دیگر شعر که خود مخلوق و مولود تخیل شاعر است، باید در خواننده و شنونده نیز موجد تخیل باشد و این نکته ای است که از زمان ارسطو همواره صاحب نظران بدان توجه داشته اند. مسئله تأثیر شعر در طباع و نفوس مردم، هم از لحاظ شناخت هنر و هم از لحاظ روانشناسی اهمیت بسیار دارد... در وجود این تأثیر جای تردیدی نیست. تاریخ ادبیات ملتهای جهان شواهد ارزنده ای در این باب عرضه می کند. چنانکه جاحظ ۳۵ می گوید که در نزد امم باستانی شاعران بیشتر از هر طبقه دیگر زمام عقل و عواطف مردم را در دست داشته اند. زندگی اعراب در دوره جاهلیت، این قول جاحظ را تأیید می کند. بسا که نیروی معنوی شعر توانسته است مردم افسرده ای را به هیجان آورد و به طلب حق و افتخار برانگیزد، یا خشم و التهاب مردم خشمناکی را فرو نشاند و آنان را به آرامش و آشتی وادارد. ۳۶»

و: «بسیار بوده است که به یک بیت، عظیم امور ساخته شده است... و ضغاین موروث به مودت و محبت بدل شده و برعکس بسی بوده است که یک بیت موجب اثارت فتنه های بزرگ شده است و سبب اراقت خونهای خطر گشته. ۳۷»

و به گفته شمس قیس: تأثیر شعر - گاه - به اندازه ای است که:

به بیتی شود مرد با کینه نرم	بجوشد به بیتی دگر، خون زن
بسا دل که گشت از پی شعر رام	بسا سر که ببرید نظم سخن ۳۸

اما عامل مهمی که: «موجب وسعت تأثیر شعر می شود و بقا و دوام آن را تضمین می کند، کلیت و اشتغال معنی و جوهر سخن شاعر است، یعنی آزاد شدن از اختصاصات و قیود شخصی و پرواز به سوی افقهای برتر... مهمترین عنصر شعر، جوهر و محتوای آن است. شعرهائی که معنی و مضمون آن گرفتار چارچوب احوال فردی و سود و زیان و محدودیت موضوعات گذران است، چندان دیر پای نمی تواند بود، ولی آثاری که قادرند تار و پود عواطف افراد را در قرون مختلف به هم پیوند دهند، استعداد دوام و بقاء دارند. ۳۹»

شعر خوب و دلپذیر: «احساسات موزونی است که از دماغ پر هیجان و از روی اخلاق عالیتری برخاسته باشد. لغات، اصطلاحات، حُسن ترکیب، سجع و وزن و قافیه، صحت یا سقم قواعد و مقررات نظمیه، اینها هیچ کدام در خوبی و بدی شعر نمی تواند حاکم باشند و قاضی واقع شوند. هر چه هیجان و اخلاق گوینده در موقع گفتن یک شعریا ساختن یک غزل قویتر و نجیب تر باشد آن شعر بهتر و خوبتر خواهد بود... اساس شعر خوب عمومی، احساسات شدید و اخلاق عالیّه شاعر است... محال است که کسی دارای اخلاق حمیده و صفات پسندیده از قبیل بی طمعی، حریت فکر و عقیده، رحم و عدالت طبیعی، استغنائی روحی، صحت مزاج و صحت دماغ و امثال اینها نباشد، بتواند شعری بگوید که همه کس آن را خوب بدانند...

شعر خوب آن است که خوب تهییج کرده و خوب فهمیده شود و خوب به حافظه سپرده شود و خوب ترجمه شود، و این نمی شود مگر اینکه در گفتن آن شعر، اخلاق ساده عالی، حس و هیجان شدید و سلیقه کافی به کار رفته باشد.»^{۴۰}

شعر نغز پر محتوا و دارای پیام و برخاسته از دل آکنده از سوز و گداز و احساسات بشر دوستانه شاعر متعهد، چونان زلال جویباران حیات بخش است. این زلال گوارا چشم انداز زندگی معنوی صاحب دلان را خرم و باصفا می کند و عطش حقیقت جوئی فضیلت دوستان را تسکین می دهد.

«در هر نوائی که از دل شاعر [راستین] بر می خیزد و در هر صورت خیالی که وی در شعر [متعهدش] ایجاد می کند، سرنوشت همه بشر، همه امیدها، پندارها، دردها، خوشیها، بزرگیها و درماندگیهای آدمیزاد - خلاصه - همه ماجراهای عالم یعنی: کلیه تحولات و نمود دائمی آن که به نیروی خود تحقق می پذیرد و توأم با رنج و شادی است، نهفته است.»^{۴۱}

و به گفته علامه اقبال لاهوری:

سینه شاعر تجلی زار حُسن	خیزد از سینای او انوار حُسن
از نگاهش خوب گردد، خوبتر	فطرت از افسون او محبوبتر
از دَمش بلبل نوا آموخته است	غازهاش رخسار گل افروخته است
سوز او اندر دل پروانه ها	عشق را رنگین از او افسانه ها
بحر و بر پوشیده در آب و گلش	صد جهان تازه مضمّر در دلش
فکر او با ماه و انجم همنشین	زشت را نا آشنا، خوب آفرین
خضر و در ظلمات او آب حیات	زنده تر از آب چشمش کائنات
ماگران سیریم و خام و ساده ایم	در ره منزل ز پا افتاده ایم
عندلیب او نوا پرداخته است	حیله ای از بهر ما انداخته است

تا کشد مارا به فردوس حیات حلقه‌ی کامل شود قوس حیات
کاروانها از درایش گامزن در پی آواز نایش گامزن^{۴۲}
شعر حقیقی را در شمار حکمت دانسته‌اند، که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً^{۴۳}» و حتی مقام آن را از حکمت افزونتر شمرده‌اند، زیرا حکمت؛ حق بدون سوز و گداز است، و شعر: حق توأم با گرمی و حال.

حق اگر سوزی ندارد حکمت است شعر می‌گردد چو سوز از دل گرفت^{۴۴}
پایگاه رفیع شعر جهت دار آگاهی بخش به مرتبه‌ای است، که در توصیف آن، باید با سراینده بیات ذیل هم‌نوا شد و اذعان کرد که:

به نهال آدمیت سخن است بهره‌ور که نیافریده یزدان ثمری از آن نکوتر
چوبه گل نشیند از مهر سخن به شوق معنی به سوی سخن شناس است همیشه تازه‌وتر
چوبه نور معرفت شد سخن از دلی شکوفا نشود به روز گاران دگران شکوفه‌پر^{۴۵}
شعر متعهد متعالی می‌تواند به عنوان مؤثرترین وسیله در احیای ارزشهای معنوی و آگاهی و بیداری مردم به کار آید، و چون غرض از «شعر و ادب مسئول» تلاش و مبارزه برای نیل به آگاهی و تحرّی حقیقت و آزادی و آزادگی انسان است؛ لذا توجه به نشر آثار منزه ادبی و حمایت از شاعران و نویسندگان آزاده صالح؛ از ضروریات اجتماعی در جوامع پیشرفته و کمال یافته است. اما شاعران مسئول و آزاده، آنانند که به تعبیر قرآن همواره عمل صالح می‌کنند و پیوسته خدای را در نظر دارند:

«... إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا^{۴۶}»

این گروه از شاعران، با اعتقاد به ضوابط معنوی و اصول اخلاقی و دینی، - همه وقت - در آفرینشهای هنری خویش، خود را در برابر این پرسش که اعتقادات و پابندیهای اخلاقی و مذهبی ام چه مسئولیتی را در قبال خداوند و خلق او متوجه می‌کند قرار می‌دهند و نتیجتاً از تمامی توانائی ذوقی و قدرت آفرینندگی و نفوذ زیبایی اثر و هنر خویش، در ایجاد آثاری که هنر و حقیقت را توأماً دربر دارد در جهت نشر فضایل و پاکیزگی می‌گیرند.

از ویژگیهای شعر مسئول و متعهد: خدا محوری: آموزندگی، حقیقت جوئی، عبرت انگیزی و ارزشهای متعالی منبعث از جهان بینی توحیدی است.

شعر مسئول بود حق پرور نه ستایشگر زور است و نه زر
شعر مسئول پیام است و خروش از خدا نغمه و از غیب سروش
شعر مسئول حماسی تپش است بعثت و نهضت و شور و جهش است

شعر مسئول سرافراشتن است	در درون تخم وفا کاشتن است
شعر مسئول جهاد است و تلاش	نه شکمبارگی و حرص معاش
شعر مسئول بت انداختن است	نه زمذاحی، بت ساختن است ^{۴۷}

شاعران متعهد از زمره «إِلَّا الَّذِينَ...» با آگاهی از فرهنگ و نیازهای معنوی جامعه خویش، همواره از سلاح شعر در راه پاسداری از شرف و کرامت انسانی و مبارزه با تباهی و فساد و تاریکی، سود می‌جویند و هنر را برای اجتماع و نشر فضیلت، و روشنفکری را برای روشنگری و ارشاد نغمگشتگان و خدمت به مردم ارج می‌نهند و به کار می‌برند.

و چون به گفته یکی از ادبای عرب، از آنجا که شعر جز به انگیزه دو چیز به وجود نمی‌آید: «یکی حُبِّ فراوان و دیگر بغض فراوان نسبت به کسی یا چیزی^{۴۸}» لذا شاعران مسئول و متعهد آنانند که حب و ارادتشان را در راه نشر فضیلت و حمایت از فضیلت جویان و خشم و نفرتشان را در جهت از بین بردن رذیلت و مبارزه با رذیلت خواهان صرف می‌کنند.

می‌دانیم که نظریه «علم برای علم» و «روشنفکری برای روشنفکرنمایی» و سرودن شعر برای دل و در خدمت بیان لذات و تمایلات و مطامع شخصی و توصیف «عشقهای آنچنان که افتد و دانی» و نظم خمیه‌ها و مدایح صاحبان زر و زور و تزویر، از فرآورده‌های نظام حکومتی طاغوتی و از مظاهر جوامعی است که روح اشرافیت و استکبار و خودکامگی و فارغ بودن از آلام درماندگان و بی‌غمی از محنت دیگران، بر صاحبان اندیشه و ذوق آن حکمروانی دارد.

طبعاً در چنین جوامعی است که ادبیات - خصوصاً شعر - از مسیر سالم و مردمی خود منحرف می‌شود و به انحطاط و ابتذال می‌کشد و شاعران و نویسندگان فرصت طلب با فراموش کردن رسالت خویش، قلم را به نان می‌فروشند و دانش و آزادی و دین و مروت را فدای درم و دینار می‌کنند و شریک دزد (طاغوت) و رفیق قافله (مردم) می‌شوند.

نگاهی به گذشته ادب فارسی و بررسی تاریخ ادبیات ایران، متأسفانه ما را با این حقیقت تلخ مواجه می‌کند که باستثنای آثاری از ادب حماسی و عرفانی و تعلیمی مان که بحق از شاهکارهای ادبیات راستین و مسئول جهان به شمار می‌رود؛ محتوای بخش عمده‌ای از آثار ادب فارسی - بویژه آثار منظوم - را موضوعاتی نظیر: نعت و مدح و تملق و خوشامدگوئیهای مصلحتی از پادشاهان خودکامه و خاندان مغرور و صاحبان زر و زور و تزویر، وصف می و میخوارگی و عشقهای از نوع زنیارگی و غلامبارگی و... تشکیل می‌دهد و از شعر به عنوان ابزار تبلیغی و وسیله تطهیر و موجه نشان دادن جباران باصطلاح ادب پرور و هنر دوست تاریخ آنهم با مبالغات و اغراقگوئیهای نظیر:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد^{۴۹}

بهره برداری می شود و بدبختانه می بینیم که اغلب شعرای معروف و پراوازه ما در خدمت حکومت‌های طاغوتی اند و از خوان نعمت جباران آنچنان متنعمند که «از نقره دیگدان می زنند و از زرآلات خوان^{۵۰}» برای خود می سازند و خلاصه، از شعرای «باسلطه» اند تا «برسلطه». و برخی از اینان، مقام والای شاعری را بدان درجه از تنزل می کشانند و شأن والای قلمی را که خداوند به عظمتش سوگند یاد نموده است، به پایه ای از انحطاط می رسانند که به گفته معلم شهید و نویسنده بزرگ اسلامی دکتر علی شریعتی - فی المثل اگر پادشاهی خودکامه: «روز عید بارعام داشته است، اینگونه شاعران را صدا می زده است که بیائید بهار به بگوئید و این بیچاره های گدای عاجز هم که اگر صله شاهنشاه سفله پرور نمی بود، خودشان وزن و بچه هایشان و شاهد سیمین عذارشان معلوم نبود که از گرسنگی چه می کردند! لذا بهار به می گفتند^{۵۱}» و خاطر خطیر ملوکانه!! را با بافتن آسمان و ریسمان در شعر خود به قطار کردن قوافی شاذ و نادر و در بحوری مطنطن شاد می کردند «تا خودشان و اهل و عیال چشم انتظارشان را - ایام عید - به سور و ساتی، به نواله ای، حلوائی، روغنی برسانند» و خرج دبه و زنبلشان را تأمین کند. «آری این بیچاره شاعر[ی که تعهد و مسئولیت و منش انسانی خود را فراموش می کرد و ذوق و هنر و قلمش را به نان می فروخت] پس از ارتکاب یک بهاریه سفارشی، به این امید که صله را بگیرد و گوشت و نانی بخرد و با زن و بچه اش شب عیدی دور هم بخورند یا کنار آب و پای بید، با صنمش به عیش و نوش بنشینند و دعا گوی ذات اقدس ظل الهی باشند، شعر می ساخت، بهار به، اما برای کی؟ غالباً برای خان غیغ دارید سبیل پیفیوز و خوشی!! که شکمش پر از خوراکی بود و کله اش پر از عرق! و چشمهایش که از مستی سرخ شده و به جوش آمده، با حالی خسته و نفرت باری که شهوت و لذت از آن مثل چربی می ریزد، به پرو پاچه چند تا رقاصه و کنیز بدبخت تر از شاعر که جلو امیر عادل! مشغول تفریح خاطر هستند، خیره مانده و سودای حضرت خان به جوش آمده و حاشیه نشین ها هم دست به سینه با احترام و تجلیل و هراس حضرت قبله گاه حاجات را می نگرند تا ببینند مزاج مبارک اقتضای چه کاری پیدا کرده است؟ دست به آب؟ استفرغ؟ کاربرد؟ چی؟ خلاصه هر چی؟! گوش به زنگند که فوری بپرند و آفتابه ای آب کنند و تاسی بیاورند، لحافی پهن کنند... پیشدستی کنند، تا از حریفها پس نیفتند، کارشان خراب نشود؛ تقرّب! تقرّب!

شاعر هم یکی از همین ها بوده، این بهار به هائی که می سروده اند و زمین و آسمان و دلها و دماغها را همه خوش و شاد نشان می داده اند، از نوع پریدن و آفتابه آب کردن و تاس و لگن آوردن اطرافیان بوده است^{۵۲}.

از این انحطاط اخلاقی و وضع فلاکت بار شاعران با سُلطه و متملقِ درباری که حرفه‌شان چیزی از نوع گدائی است، خود شاعرانِ کدائی نیز آگاهی داشته و به درد جانکاه مذلت آور آن متوجه بوده‌اند، و در موارد فراوان - به تعریض یا به صراحت بدان اشارت کرده‌اند. چنانکه جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی در دفاع از خود گوید:

هر چند شاعری به گدائی فتاده است من شاعرم بنام، ولی نیستم گدا^{۵۳}
و یا انوری ابیوردی - صریحاً - از این سقوط اخلاقی و تنزل شخصیت شاعران مزبور و بی اعتباری کار شاعری که شامل خود او نیز شده است چنین بث و شکوائی دارد:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعرو شاعری	تا ز مامشتی گدا کس رابه مردم نشمری
دان که از کتاسِ نا کس در ممالک چاره نیست	حاش لله! تان دانی این سخن راسر سری
زانکه گر حاجت فتد تا فضله ای را کم کنی	ناقلی باید، تون توانی که خود بیرون بری
کار خال دجربه جعفر کی شود هرگز تمام؟	زان یکی جولاهگی داند، یکی بر زیگری
باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصان او فتد	در نظام عالم، از روی خرد چون بنگری؟
آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است	نان ز کتاسی خورد، به زان بود کز شاعری
دشمن جان من آمد شعر، چندین پرورم؟	ای مسلمانان فغان از دستِ دشمن پروری
شعردانی چیست؟ دور از روی توحیض الرجال	قایلش گوخواه کیوان باش و خواهی مشتری
گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس	موجب توبه است و جای آنکه دفتر بستری

بدین دقیقه که گفتم گمان کدیه مبر به بنده، گر چه گدائی شریعت شعراست^{۵۴}
و در ارتباط با این انحطاط اخلاقی و سقوط شخصیت شاعران کدائی است که مشاهده می شود گویندگان بزرگی چون سیف‌الدین محمد فرغانی که: «در مطاوی نصایح و مواظط عالی خود به انتقاد از اوضاع نا گوار جامعه عهد خویش پرداخته و در بیان نقائص و بر شمردن مثالب و مساوی طبقات فاسد و ذکر مفساد و معایب، پهلوانانی بوده‌اند بی باک و دلاور،»^{۵۵} در مذمت شاعرانِ متملق و فرومایه مزبور، چنین اشعاری نغز را - از سر درد - خطاب به آنان سروده‌اند:

... از ثنای اُمرا نیک نگه دار زبان	گر چه رنگین سخنی نقش مکن دیواری
مدح این قوم دل روشن تو تیره کند	همچو رورا کلف و آینه راز نگاری
آن جماعت که سخن از پی ایشان گفتند	راست چون نامیه بستند گلی برخاری
از چنین مرده دلان راحت جان چشم مدار	چون زرنجور شفا کسب کند بیماری؟!
شاعر از خرمن این قوم به کاهی نرسد	گرا ز این نقد به یک جو بد هد خرواری

شاعری چیست که آراذه از آن گیرِ دنام؟
 گربه زاهدی و حیلِه کنی چون روباه
 ننگ خلقی گرازین نام نداری عاری
 پیل را خسرِ شمر آنگه که کشد بار کسی
 تاسگ نفس توزهری بخورد یا ماری
 بهرمخدوم مجازی دل و دین ترک کنی
 شیر اسگ شمر آنگه که خورد مرداری
 نزد آن کس که چومن سلطنت دل دارد
 تاتورا دست دهد پایِه خدمتکاری
 ظالمی که همه ساله بود او کارش فسق
 شه گزیری بود و میر چوده سالاری
 به طمع نام منه عادل نیکوکاری
 کمر خدمت او هست تور از ناری^{۵۶}
 نیتِ طاعت او هست تور امعصیتی

متأسفانه در قلمرو هزار ساله شعر فارسی دری، از این نوع شاعران کم نیستند و تأسف بیشتر در این است که عده‌ای از بزرگان شعر کهن ما نیز از زمره شعرای «باسلطه اند» تا «برسطله»^{*}.

در دوره معاصر هم وضع بهتر از گذشته نیست. موقعیت شعر و شاعری در روزگار حاضر - قبل از انقلاب اسلامی مان - در این خلاصه می شود که: «به قول یکی از اعزّه قذمای معاصرین گوئی اصلاً نفسِ عملِ شاعری لغوشده است. در سابق و اسبق، آن وقتها که شعر رواج بازار داشت، یا از مقوله مطربی بود و خوش مشربی و محفل آرائی و دلچکی که امیری، خانی، سلطانی، خریدار و مروّجش بود و یا از مقوله مرشدی و پیشوائی و ملازم محافل پیران و مرشدان و حضرات چین و چروکی سیر و سلوکی که مریدان خریدار و مروّجش بودند، اما حالا چی؟ هیچ!! انصاف باید داد که در این روزگار از شاعر جماعت مضحک تر، بی مصرف تر، بی خاصیت تروبی محل تر هم خود شعرا هستند. البته مقصود شعرای خوب و طراز اولند و الا شعرای بد و متوسط مخصوصاً اگر نوجوان یا مؤنث یا باسواد فرنگی باشند، مصرفهای دیگری دارند، یا مترجمند یا بازیگریا شاهد یا دلچک و یا دلال و دلاله و... یا محفل آراء و خوش مشرب، خلاصه یک مصرف جنسی و جسمی غیر از مصرف شعری دارند^{۵۷}».

و این واقعیتی است تلخ که از مطالعه وضع فکری و اخلاقی گروهی از شاعران گذشته خود و از مواجهه با مرده ریگی که به عنوان شعر کهن فارسی از آنان باقیمانده و دفترها و دیوانهائی حجیم را پر کرده است، احساس می شود.

اشعار این دواوین مفصل، با وجود برخورداری از زیبایی و لطافت بیان و جزالت و استواری

ه «باسلطه» اصطلاحی است که اخیراً به عنوان صفت برای شاعران ابن الوقت فرصت طلب و حامی حکومتهای غاصب ضد مردمی، و «برسطله» برای گویندگان متعهد مسئول که علیه این حکومتها شوریده اند، استعمال می شود. در مورد شاعران با سطه و بدآموزیهای آثارشان در ادب فارسی، رجوع شود به جلد دوم کتاب حاضر، فصل اول از بخش تاریکیهای شعر کهن فارسی که تحت عنوان «ستایش از صاحبان زر و زور و تزویر یا تطهیر ستم پیشگان فاسد» مطرح و ارائه شده است.

لفظ، متأسفانه - مصداق‌هایی است روشن از توصیفات ذیل که - علامه اقبال دربارهٔ اثرات سوء اشعار غیرمتعهد و معرفی شاعران آنچنانی به رشته نظم کشیده است:

خوش نماید زشت را آئینه‌اش	در جگر صد نشتر از نو شینه‌اش
بوسهٔ او تازگی از گل برد	ذوق پرواز از دل بلبل برد
سست اعصاب تو از افیون او	زندگانی قیمت مضمون او
ماهی و از سینه تا سر آدم است	چون بنات آشیان اندریم ^{۵۸} است
از نو بر ناخدا افسون زند	کشتیش در قعر دریا افکند
نغمه‌هایش از دلت دزد ثبات	مرگ را از سحر او دانی حیات
چون زیان پیرایه بندد سود را	می‌کند مضموم هر محمود را
دریم اندیشه اندازد تورا	از عمل بیگانه می سازد تورا
خستهٔ ما از کلامش خسته تر	انجمن از دور جامش خسته تر
جوی برقی نیست در نیسان او	یک سراب رنگ و بو بستان او
حُسن او را با صداقت کار نیست	دریمش جز گوهر ترف دار نیست
قلب مسموم از سرود بلبلش	خفته ماری زیر انبار گلش
از خم و مینا و جامش الحذر	از می آئینه فامش الحذر ^{۵۹}

آثار باقیمانده از شعر کهن فارسی که استثنائاً بخشی از آنها همچون گوهرهایی نفیس و بی نظیر بر تارک فرهنگ و ادب ایران زمین می درخشد، اگر از لحاظ اخلاقی و ارزشهای انسانی، ارزیابی شود، در کنار مرواریدهای گرانقدر تابناک آن، خزه‌ها و سفالهائی پست و تیره و در قبال شاعران حکیم و در عین حال متعهد و مسئول، ژاژ خایان گزافگوی بی فضیلتی مشاهده می‌گردند که آثار اغواکنندهٔ خود را که جز گمراهان هوسباز از آنها هواخواهی نمی‌کنند به چنان وضع مبتذلی کشانده و به تکرار مکرراتی خالی از نوآوری و ابتکار پرداخته‌اند، که حتی اعتراض و فریاد دادخواهی دیگر شاعران را علیه خود برانگیخته‌اند، چنانکه ادیب الممالک فراهانی - خطاب به آنان - چنین گوید:

تا کی ای شاعر سخن پرداز	می‌کنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی ز موهومات	که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی ز غرض	مدح مذموم گه کنی از آرز
در پی وصف یار موهومی	گاه اطناب و گاه دهی ایجاز
چیست این حرفهای لا طائل؟	چیست این فکرهای دور و دراز؟

... می نگویی که این چه ژاژ بود که به میدانش آوری تک و تاز؟
این سخن را اگر ببری بازار نخرند از تّو آش به سیر و پیاز^{۶۰}

بدآموزیهای اخلاقی موجود در برخی از اشعار کهن فارسی و لاطائلاتی که گروهی از گویندگان ما به عنوان مدح و هجو و وصف میخوارگی و غلامبارگی و منفی بافیهای دیگر از خود برجای گذارده اند، چنان بدبینی و واکنش سوئی را در بعضی از اندیشمندان واقع بین اخلاق گرا فراهم می کند که حاصل آن اظهارنظرهایی چنین تند و افراطی هم از طرف قدما و هم از جانب متأخران نسبت به شعر و شاعری و آثار باقیمانده از ادوار گذشته ادب فارسی است:

«شعر شاعری مذموم است و شاعر در همه اوقات ملوم، از بهر آنکه اکثر و اغلب اشعار یا در مدح است یا در نسیب و بنای هر دو بر اکاذیب فاحش و دروغهای صریح است. چنان که ظهیر فاریابی را در این معنی است:

کمینه پایه من شاعری است، خودبنگر که چند گونه کشیدم ز دست او بیداد
بهین گلی که از او بشکفد مرا این است که بنده خوانم خود را و سرور آزاد
گاهی لقب نهم آشفته زنگی را حور گهی خطاب کنم باز سفله ای را راد

و اکثر شعرای زمان رخسار بیان خود را به دود طمع تیره و چشم فضل و فصاحت را به غبار وقاحت خیره می گردانند، اگر درست مغربی ماه را بر طرف کمر جوزا بینند، کیسه طمع بردوزند و اگر قرص گرم آفتاب را بر سبزخوان فلک در نظر آرند، کام بدو خوش کنند.^{۶۱}»

یا:

«... بدانک اساس شعر بر کذب و زور است و بنیاد آن بر مبالغت فاحش و غلو مفرط و از این جهت عظماء فلاسفه ادیان از آن معرض بوده اند و آن را مذموم داشته و مهاجرات شعر را از اسباب مهالک و ممالک سالفه و امم ماضیه شمرده اند و از مقدمات تلف اموال و خراب دیار نهاده و عامه زناده و منکران نبوت را خیال مجال طعن در کتابهای منزل و انبیاء مرسل جز به واسطه نظم سخن نیفتاده است و اندیشه معارضه ایشان جز به سبب اعتیاد اسجاع و قوافی روی ننموده.^{۶۲}»

یا:

«نهالی را که شعرای ما در باغ سخنوری نشانده اند، چه ثمر دارد و چه نتیجه ای بخشیده است؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته اند، نتیجه اش مرکوز ساختن دروغ در طبع مردم ساده بوده است. آنچه مدح و مداهنه کرده اند، اثرش تشویق وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاقت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده اند، ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر و بیعار نداشته است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته اند، حاصلی جز فساد اخلاق جوانان نبخشوده است و آنچه هزل

و مطایبه یافته اند فایده ای جز رواج فسق و فجور نکرده است. ۶۳»

نکته قابل تأملی که ذکر آن در این مبحث ضروری نماید، این است که: باتوجه به اینکه بخش عمده ای از شعر کهن فارسی در محیط دربارهای فاسد سلاطین جور یا دستگاه خانان زورمند زرمندار جاهل به وجود می آید، اما آلودگی این محیطها و شیوه تبلیغی این ممدوحان ظلّ الهی به گونه ای است که علاوه بر آنکه شاعران حرفه ای ابن الوقت فرصت طلب را - به طمع دریافت صلات گرانقدر و یا تقرب به ممدوحان آنچنانی، به چنبر دنائت و گدائی و بردگی سوق می دهد و به سقوط اخلاقی می کشاند - حتی عده ای از شاعران معتبر و آزاده ای نظیر: سنائی و مسعود سعد و ناصر خسرو و ابن یمین را «در اوقات آسایش و تقرب به دربارهای مذکور، اسیر هوی و هوس و کامرانی یا طمع و استکساب می کنند. چه این دسته از شاعران - پس از بیرون آمدن از چنین محیطهایی است که به واسطه تنفر از دربار یا به علت تهمتزدگی و محبوسیت طولانی، قریحشان به جنبش می آید و هواس و افکارشان جمع می شود و هیجانهایی در آنها پدیدار می گردد و همین هاست که مایه خوبی و فوق محیط بودن اشعار آنان می شود.

مثلاً: اشعار اولیه سنائی که در شمار اشعار درباری است و به تغزل و غیره ابتدا شده و به مدیحه ختم می شود، اگر درست سنجیده شود فوق العاده پست و سست و ناتندرست است و برعکس قصاید و مثنویاتی که در اعراض از محیط و آزادی عقیده و انتباهات عمومی گفته است فوق العاده بلند و جزیل و قابل ترجمه به زبانها و دارای احساسات و هیجانهای عمومی است.

همچنین اشعاری که مسعود سعد سلمان در موقع آزادی و منادمت با سلاطین گفته، چندان موقعیت بزرگ و نیرومندی از نقطه نظر اخلاق ندارد و اگر خیلی بخواهیم از آنها تمجید کنیم، می گوئیم مثل عنصری گفته است. ولی قصاید و قطعاتی را که در خرابی اوضاع مملکت و در تشویق به شهادت و مردانگی، در شکوه از حبس و بیگناهی خود سروده است، بی اندازه مؤثر و بلند و دارای احساسات عالی و قابل ترجمه است. در مورد ناصر خسرو علوی نیز سخن همین است چه او از زمانی که در دامنه کوه یمگان منزوی می شود، عقیده آزاد و جسورانه خود را در اطراف محیط متعصب و خونریز روزگار خویش منتشر می نماید. همچنین ابن یمین خراسانی که از تقرب دربار استنکاف می ورزد، حقایق را بی پرده برای هموطنانش بیان می کند. زیرا: آزادی فکر و حریت ادبی که اساس ادبیات و روح اشعار را ایجاد می نماید، در دربارها و در اطراف ناز و نعمت و عیش و عشرت بزم سلاطین یا اُمرا، هیچ وقت نبوده و نخواهد بود فقط این روح را در ویرانه ها، در

ها، در کنج اطاقهای نیمه مفروش و در زندانهای عمیق و مغاره ها توانید جست. ۶۴»

از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران که جامعه ما به واسطه سُلطه نظام ستمشاهی بر آن،



در مسیر فرهنگی سازگار با تمایلات هیئت حاکمه گام برمی داشت و از جمله هنر و ادب و شعر مورد علاقه و پسند خاطر طبقه خواص و قشرهای ممتاز با محتوایی مخدر و سرگرم کننده آن بازاری داشت، خریدار چنان اشعار و حامیان شاعران آن غالباً ادبا و «کسانی از لایه های بالائی اجتماع بودند که نصیبی از ثروت و قدرت داشتند و از هنر چیزی جز خوشی وقت و خاطر، چرب زبانی و چاپلوسی، وصف شکوه دستگاه تنعم خویش و گواهی بر مشروعیت قدرتی که گویا تأیید آسمانی با خود داشت، نمی خواستند. از این رواگر عزم و آگاهی و منش آزاد به یاری هنرمند نمی آمد، هم او و هم کالای هنرش در چنبر وابستگی به کامها و خواستهای این خریداران ولینعمت گشته می افتاد و خدمت به اغراض سلطه جویانه طبقه فرمانروا و دولت طوق زرین گردنش می شد و آن هنر که نمی خواست آرایه بزم جباران شود و آن هنرمند که می خواست به حقیقت انسانی خود و پیوندش با مردم ستم دیده وفادار ماند، باید تن به محرومیت می داد و آزار می دید و با عیب جوئی و ناسپاسی و از آن ناگوارتر، با توطئه سکوت کاسه لیسان قدرت می ساخت و به راه خود می رفت... و شاید عمری بر هنرمند به ناکامی می گذشت تا مردمی که او سرنوشت خود و هنرش را به سرنوشتشان گره زده بود، نامی از او می شنیدند و هنرش را درمی یافتند. اما پس از آن، هنرمند و هنر او در بافت زندگی مردم درمی آمد، از آن مردم می شد و همچون میراثی گرامی از نسلی به نسل دیگر می رسید.^{۶۵}»

در تاریخ شعر کهن هزار ساله فارسی، ناصر خسرو قبادیانی و فردوسی طوسی نمونه هایی از این گروه هنرمندان و شاعران مصمم و آزاده و متعهدند که به واسطه ایستادگی بر سر پیمان و نیفتادن در چنبر وابستگی ها و خواستهای هیئت حاکمه غاصب زمان و نثار نکردن «مراين قيمتی در لفظ دری را به پای خوکان پست»، آوارگیها کشیده، ناسپاسیها دیده و رنجها و مرارتها چشیده اند و به رغم توطئه سکوت و کارشکنی شاعران کاسه لیس در بارهائی چون غزنوی و سلجوقی و پهلوی به راه خود ادامه داده و از شعر به عنوان سلاحی علیه ناحق سود جسته اند و طبعاً «نمیرند از این پس که به حق زنده اند - چه - تخم سخن را جاودانه پراکنده اند».

و اما در مورد رابطه شعر با اخلاق، سخن همان است که در مبحث بررسی مکتب هنر برای انسان در حوزه حیات معقول گفته شد و از آن این نتیجه بدست آمد که هنر و از جمله شعر باید به منزله وسیله ای در خدمت اخلاق و نشر ارزشهای معنوی و فضائل انسانی قرار گیرد اما در اینکه: «این خدمت باید به صورت دعوت صریح به مبانی اخلاقی انجام شود یا به طور غیر مستقیم، با توجه به این نکته که شعر و ادب هم می تواند با پرداختن به روح و تطهیر آن از ناپاکیها به اخلاق خدمت کند و از طرفی هم چون دیگر هنرها می تواند زشت را زیبا نماید، بر سر روابط میان شعر و اخلاق،

اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این اعتقادند که: دعوت صریح، به مبانی اخلاقی، چه از راه رمان، چه تأثر و چه شعر سودمند نمی تواند بود، زیرا عادت مردم بر آن است که از تجارب دیگران کار نگیرند و هرکس رفتارش را بر تجربیاتی که خود کسب کرده است، مبتنی کند و تجربیات دیگران را هر چند گران بها باشد، به صورت پند و اندرز نشنود. وعده ای برآند که پرداخت روح و تهذیب آن بهتر از موعظه و نصیحت گوئی است، این نظریه، روزبه روز طرفداران زیادتری پیدا می کند و این از آن روست که یک نویسنده یا شاعر زبردست که قادر است خواننده را با حوادثی که فی المثل در قالب یک داستان می پروراند، به شدت به هیجان آورد؛ قادر خواهد بود که بطور غیرمستقیم در روح او نیز اثری برجای گذارد که شاید هیچ گاه محو نگردد. اما دعوت صریح به مبانی اخلاقی کمتر می تواند رفتار فردی را تحت تأثیر قرار دهد.^{۶۶}

بهر حال، بنا بر آنچه گذشت چون اخلاق و هنر راستین متعهد، هدفی مشترک را - که آن ارتقاء بشریت به مدارج والای کمال است، تعقیب می کنند؛

هدف شعر مسئول هم چیزی جز این نمی تواند باشد، لذا برخلاف راه و روش شاعران با-سلطه و غیر متعهدی که در صفحات قبل، سایه روشنی از سیمای فکری و اخلاقی شان ترسیم گردید و برخلاف این نظریه که از سرودن شعر هدفی جز لذت جوئی و لذت بخشی صرف نباید باشد و لازم است که تنها شعر به خاطر نفس شعر و هنر برای هنر مطلق نظر شاعر و هنرمند قرار گیرد؛ باید گفت که کسی رامی توان شاعر واقعی دانست، که رسالت خویش را در قبال جامعه تشخیص دهد و وظیفه اش را در دفاع از شرف انسانی و پاسداری از ارزشهای معنوی و اخلاقی بداند تا با خلق آثار زیبای پراحساس آموزنده، بتواند به اندیشه ها تکان دهد و احساسات را برانگیزد و در جهت روشنائیها ارشاد کند و در واقع شعرش به منزله ندای حق طلبی و آزادی خواهی و فریاد دادجوئی و شورش محرومان علیه جباران و مستکبران و زمینه ساز تحولات اصلاحی و هموارکننده راه پیشرفت و خوشبختی انسان باشد. و خصوصاً در جامعه امروز و در برهه حساس بعد از انقلاب ما که زمانه دگرگون شده و بتهای استکبار سرنگون گشته و ارزشهای محترم طاغوتیان از بین رفته و از جمله حدیث ادب و شعر خواص و مضامین اشراف پسند آن فسانه و کهن گشته است و ضرورت گشایش راهی تازه و فراهم گشتن چشم اندازی جدید در حیات ادبی این ملت احساس می شود؛ به جرأت اذعان باید کرد که:

بود شعاری این زمان ارجمند	که از درد مردم بگوید سخن
شتابید به یاری درماندگان	بتابد چو شمع بهر انجمن
اگر تیزبین باشد و پیشرو	غم و شادی مردم آهنگ اوست

سرود همه، نغمه چنگ اوست

چو او دست یابد به روح زمان

کُشد چهره زندگی را عیان^{۶۷}

زبانش، زبانِ دلِ مردم است

زیرا:

بود شاعر آئینه زندگی،

به درک و به دید و به احساسِ پاک

فصل ششم

شعر و شاعری از دیدگاه اسلام؟ شعرای متعهد و مسئول (... إِيَّا الَّذِينَ آمَنُوا و...)

اسلام مؤید هنر و شعرِ متعهدی است که در خدمت مکارم اخلاقی و بیان ارزشهای معنوی به کار گرفته شود و انسان را در طریق کمال و بسوی «الله» راهبر گردد. خداوند متعال در تأیید شاعران مسئول با بیان: «... إِيَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا^۱» آنان را از دیگر شاعران مستثنیٰ فرموده است و: «بی گمان این یکی از مواهب گرانقدر حکیم سخن در زبان آفرین است که زبان و خامهٔ شاعران راستین را به جهان رازها و زیباییها و عوالم اخلاص و کمال آشنا ساخته و آنان را به تصویر و نمایش اسرار هوش ربای دهر توانائی داده است، تا غم جانکاه هستی را از چهرهٔ جان برگیرند و جهان پر شور معانی را در برگزیده ترین پیکرهای سخن که «شعر»^۲ نامیم، برما عرضه کنند... و شعر کلاً دیهیم افتخاری است که بر فرق مفاخر کائنات می درخشد، آن سان که گوئی شاعران را با عناصر کون چون باد و آتش و مهر و ماه و زمین و آسمان پیوندی دیرگسل و نسبتی جاویدان است.^۳» و به تعبیر فریدالدین عطار گوئی:

تا دو عالم زین سه حرف آراستند
زین سه حرف یک صفت هر دو جهان
چون عناصر باد و آتش خاک و آب
پس جهان شاعر بود چون دیگران
گفت در زیر زبان شاعران
سرّ این یک می نداند از هزار^۴

شعر و شرع و عرش از هم خاستند
نور گیرد چون زمین و آسمان
چون بهشت و آسمان و آفتاب
نسبتی دارند با این شاعران
... آنکه او بُدسور پیغمبران
هست حق را گنجهای بی شمار
پیامبر اکرم (ص) با اینگونه ستایشها که:

«إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ وَ: إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»^۴

یا: «إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مِفَاتِيحُهَا السَّنَةُ الشُّعْرَاءُ» و: «إِنَّ لِلَّهِ خَزَائِنَ الْحِكْمَةِ وَالسَّنَةَ الشُّعْرَاءُ مِفَاتِيحُهَا»^۵

شعر سالم و شاعر نیک اندیش را ارج نهاده و به نواخت خویش مفتخر فرموده است. شعر مورد نظر اسلام و پیشوایان عالیقدر آن، کلامی است با درونمایه ای جهت دهنده، آگاه کننده و تعهد آفرین و دارای زیبایی و رقت احساس.

در قرآن مجید - با صراحت تمام - در مورد شعر و شاعران - چنین آمده که: «الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...»^۶ [شعرا کسانی هستند که گمراهان دنبال آنان می افتند، نمی بینی که آنان در وادی های خیال و دروغ غوطه ور می شوند و چیزهایی که عمل نمی کنند می گویند. مگر کسانی که ایمان آورده و کردار صالح بجای می آورند و بطور فراوان به یاد خدا هستند.]

در این کلام الهی: «سه آیه اول، خیالپردازی و انتخابهای پوچ و بیهوده را بازگو کرده و جنبه فساد و تباهی شعر را بیان می نماید، آیه چهارم جنبه واقعیت و مطلوب آن را بازگو کند و خلاصه آیه چهارم این است که شعر در صورتی که از مغز با ایمان تراوش کند مفید و سودمند خواهد بود و در دو آیه:

«وما هو بقول شاعر»^۷ [آن قرآن، گفتار شاعر نیست.] و: «ما علمناه الشعر وما ينبغي له إن هو إلا ذكر وقرآن مبين»^۸ [ما برای او (پیامبر ص) شعر تعلیم نکرده ایم و برای او شعر شایسته نیست. آن کلمات و آیات جز ذکر الهی و قرآن آشکار چیز دیگری نیست] جنبه بی پایگی و تخدیر کنندگی شعر را متذکر می شود که دور از شأن پیامبر الهی است.^۹

به گفته عبدالرحمن جامی: «اینکه حضرت حق سبحانه و تعالی کلام معجز طراز قرآن را به «ما» نفی درآید: «وما هو بقول شاعر» از آلائش تهمت شعر مطهر ساخته و غلم بلاغت موردش را از خصیض تدنس بل هو شاعربه اوج تقدس «ما علمناه الشعر وما ينبغي له» افراخته، نه اثبات این معنی راست که شعر فی حد ذاته امری مذموم است و شاعر به سبب ایراد کلام منظوم، معاتب و ملوم. بلکه بنابر آن است که قاصران، نظم قرآن را مستند به سلیقه شعر ندارند و معاندان متصدی تحدی به آن را صلی الله علیه و سلم از زمره شعرا نشمارند و این واضحترین دلیل است بر رفعت مقام شعر و شعرا و علو منزلت سحر آفرینان شعر آراء:

پایه شعر بین که چون زنبی نفی نعت پیمبری کردند

بهر تصحیح نسبت قرآن تهمت او به شاعری کردند^{۱۰}

در کتاب عقاید شیخ صدوق، روایتی است از امام صادق (ع) که «مراد از آیه: الشعراء يتبعهم

الغاوون... نکوهش کسانی است که به دروغ داستان سرائی می‌کنند از همین امام بزرگوار است که: آیاتی که در آنها مذمت شعرا شده است مشمول کسانی است که دین خدا را تغییر می‌دهند و با اوامر الهی مخالفت می‌ورزند و موجب نشر عقاید فاسد در میان مردم می‌شوند تا سرانجام آنان را به پیروی راههای باطل وا می‌دارند.

و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایتی نیز هست که مراد از آیه مزبور گروهی هستند که علم غیر صحیح می‌آموزند و به گمراهی می‌افتند و مردم را به گمراهی سوق می‌دهند. پس در آیات نکوهشی مذکور، ذمی درباره شاعران به حق نیست و تنها مراد آیه این است که شاعران باطل سرا را مذمت کند، چه شعرا با امواج نامرئی که به وجود می‌آورد در روح شنونده اثر می‌گذارد و قرآن می‌خواهد جلوا این اثرات نامطلوب شعر را بگیرد.^{۱۱}

و از علامه مجلسی است که: «خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد جایز است و بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است، سیما در ماه رمضان و شب جمعه و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم، هر چند شعر حق باشد. و منقول است که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد. و منقول است که هر کس بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره آن در آن روز همان است. و از حضرت رسول (ص) منقول است که شعر از شیطان است اما از آن حضرت نیز روایت کرده‌اند که از جمله حکمت است شعر. و از حضرت امیر (ع) و از امام رضا (ع) و سائر ائمه نقل کرده‌اند که مکرر تمثیل و استشهاد به شعر می‌فرموده‌اند.

و احادیث بسیار در فضل و ثواب در مدح حضرت رسول (ص) و ائمه هدی و مرآئی امام حسین (ع) وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف حُسن پسری باشد مطلقاً حرام است... و شعری که متضمن مدح ظلمه باشد و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد، حرام است.^{۱۲}

«اما تعارض اخبار و نصوص که در خصوص شعر وارد شده جز به این طریق جمع کردن جایز نیست که آنان که سخنان مشتمل بر اغراض نفسانی و متابعت هوای شهوانی است مثل مدح مذمومین و ذم مدح‌وحین بر زبان آوردن، یا به هزلیات رکیکه هنگامه شیطانی گرم کردن، یا بساط لهو و لعب در نظر اهل هوس جلوه دادن، نامشان در دفتر معاتبین آیه وافی هدایه: «الشعراء يتبعهم الغاوون» مکنون است و آنان که کلامشان محتوی بر ذکر صنایع و بدایع ملک علام و شرح نعوت و مدایح انبیاء و اولیای کرام و عرض مواعظ و نصایح در ترهیب از مشاغل دنیای دون و ترغیب به اعتصام درمان عشق ذوفنون است، اسمشان در سلک مخاطبان حدیث «ان الله کنوز تحت العرش و مفاتيحها السنة الشعراء» مندرج است. پس در این صورت گفتن این مقوله اشعار جای تحسین است

نه جای تشیع و مقام آفرین است نه جای نکوهش. ۱۳»

بنابراین، از دیدگاه اسلام، حساب شاعران مؤمن متعهد از آنان که غاویان و جاهلان پیروشان هستند جداست. زیرا شعر شرای از زمرة آل‌الدین، چه بسیار می‌تواند همانند شمشیر مجاهدان راه خدا، یاریگر دین و فضیلت باشد چنانکه از پیامبر (ص) است که در این مورد خطاب به ایشان چنین فرموده:

«مamenع الذین نصرول الله بسیوفهم آن ینصروه بلسانهم ۱۴» [چه چیز منع کرده است کسانی که رسول خداوند را با شمشیرهایشان یاری می‌کنند، از اینکه او را با زبان خود نیز یاری دهند. یعنی: با اشعار و خطابه‌هایشان معارف اسلامی را نشر دهند و در مقام دفاع از دین خدا و خنثی کردن تبلیغات سوء دشمنان اسلام از سلاح شعر و سخن سود جویند.]

به نقل ابوالفتح رازی، زمانی که آیات: «الشعراء یتبعهم الغاؤون...» بر پیامبر اکرم نازل شد «عبدالله رواحه و کعب بن مالک و حسن بن ثابت پیش رسول آمدند گریان. گفتند: یا رسول الله! خدای تعالی در حق شاعران این بگفت و ما شاعریم. رسول علیه السلام گفت: آیات تمام برخوانید، آل‌الدین آمنوا و عملوا الصالحات... ایشان دلخوش شدند و رسول علیه السلام حسان را چون روز غدیر این بیتها بخواند:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَسَبُهُمْ بِخُمْ وَأَسْمِعُ بِالرَّسُولِ مَنَادِيًّا... الخ

[پیامبر (ص) روز غدیر - در محل خم - آنان (مسلمانان) را فرا خواند. ندای فرستاده خدا را درحالی که خواننده بدان دعوت است بشنو]

گفت: «لا زالت مؤيداً بروح القدس مانصرتنا بلسانک ۱۵» [همواره روح القدس تورا تأیید کند بر آنچه که ما را با زبان خود یاری کردی.]

و در خبر است که چون دعبل خزاعی این قصیده بر رضا علیه السلام خواند که در مدح او گفته است:

مدارس آیات خلعت من تلاوة ومنزل وحى مقفر العرصات

[جای تدریس آیات قرآن از تلاوت خالی مانده و محل فرود آمدن وحی غیرمسکون گشته است]

چون به ذکر صاحب الزمان رسید که:

خروج امام لامحالة خارج يقوم على اسم الله والبركات

[ظهور امام زمان (عج) ناگزیر محقق خواهد شد و آن بزرگوار به یاری خداوند با فرخندگیها قیام

خواهد کرد]

رضا (ع) گفت:

«نفث بها روح القدس علی لسانیک^{۱۶}» [روح القدس آن را بر زبانت القاء کرد.]

خلاصه، هنگامی که با اسلام این مکتب متعالی انسان ساز و دینی که: «تعهد جزو ماهیت اوست و روبروئیم، چگونه می توان ارجی را که این مکتب به هنر متعهد داده است، به دلیل اینکه آنچه نامتعهد است طرد کرده، نادیده گرفت؟! مگر اینکه بخواهیم طرد کردن نامتعهد را جرم بشمریم و بدینگونه از اسلام متعهد انتقام بگیریم. آنان که اسلام را مخالف شعر معرفی می کنند، - دانسته یا ندانسته - بدین پرتگاه مخوف در افتاده اند. آنچه در اسلام مردود است، عدم تعهد است اگرچه در عبادت باشد و نوشتن کتاب فقه.

دین اسلام در سرزمینی ظهور کرد شعر پرور و شاعر خیز. قوم عرب در سخنوری چیره دست و در سخن شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر می نهاد. شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیره العرب می زیستند، از اهمیت شایانی بهره مند بودند و در نزد قوم خویش گرانمایه، و عزیز روزگار می گذراندند.

بادیه حجاز، روح صحرا، امواج بیابان، نسیمهای ریگزاران، دامنه وادیها، نخلستانها، شبها، مهتابها، ستارگان، پرندگان صحرائی، جنگها، حماسه ها، عشقهای جوانان قبایل، دختران آهو روش حور چشم، سعدی ها، سلمی ها، دشتها و سرابها و اسبها و تکاپوها و... اینها همه، از آن مردم شاعرانی چیره دست و پرتوان ساخته بود که هنوز نغمه های آنان به ده ها زبان در گوش روزگار زمزمه می شود. چون اسلام بیآمد، این خصلت و این طبع لطیف و ذوق حساس را از آنان نستاند، بلکه آن را بیراست، جهت بخشید و به تعهد باز آورد.

قرآن کریم سخندانان و شاعران پراحساس عرب را شیفته ساخت و دگرگون کرد. به گفته ادیب معروف عرب استاد محمد کردعلی:

«والقرآنُ حَسَنَ ملَکَةِ الکتابَةِ والخطابة کما کان کذلک تأثیرُهُ فی الشعراء فجاء الشعرُ الاسلامی ارقَّ مِنَ الشعر الجاهلی» (قرآن استعداد نویسندگی و سخنوری را در عرب فرا آورد، همچنین در شاعران نیز نفوذ کرد و تأثیر نهاد، از این رو - شعر دوره اسلامی از شعر دوره جاهلیت، لطیف تر گشت.^{۱۷}

و به عقیده ابن خلدون: در صدر اسلام، قوم عرب: «از اسلوب و نظم قرآن سخت حیرت زده شد و از این رو، از سرودن شعر زبان در بست و مدتی از تعمق در نظم و نثر منصرف شد و خاموشی پیش گرفت، تا آنکه امر دین استقرار یافت و ملت به راه راست خو گرفت و در تحریم و منع سرودن

شعر آیه ای نازل نشد و پیامبر (ص) به شنیدن شعر شاعری (منظور کعب بن زُهیر صاحب قصیده معروف: «بَأَنْتَ سَعَادُ و قَلْبِي الْيَوْمَ مَتَّبِعُ - مَتَّبِعٌ سُرْهَا لَمْ يُغَدِّ مَكْبَرٌ»^{۱۸}) است که آن را در عذرخواهی و مدح نبی اکرم (ص) سروده است) گوش فرا داد، و به وی پاداشی ارزانی فرمود.^{۱۹}

«اسلام که پدید آمد، نقد اخلاقی و دینی را بر آنچه از میراث جاهلیت مانده بود، افزود و اجتناب از لغو و فحش و سخنان کفرآمیز، میزانی شد در نقد، چنانکه قرآن هم اوج بلاغت شناخته شد و حدّ سخنوری و پیغمبر (ص) با آنکه شاعری را تشویق نکرد، به شعر شاعران گوش داد و خلفا و صحابه نیز در منع آن اصراری نکردند»^{۲۰}.

اسلام که جهان بینی آن بر اصالت وحی استوار است، نه اصالت رأی، معرفت و هنری را تأیید می کند که به هدایت و کمال یابی انسان منجر شود، لذا استنباطهای شخصی و آراء و پندارهای خودجوشی که خارج از قلمرو و تعلیمات الهی باشد ولو بسیار جالب و زیبا هم بیان گردد و صبغه ای از هنر هم داشته باشد، درخور اعتنای این مکتب نیست.

در نظام تربیتی اسلام «امور به دوره تقسیم شده اند: یکی آنان که ناپایدارند و فانی و دیگر آنان که پایدارند و باقی. نخستین امور غیرخدائی و نامتعهد است که برای خواسته های فردی زودگذر و خواهانیهای نفس انجام پذیرد و دوم: امور خدائی و متعهد که انسان آنها را به پژوهش و سرشت و فرمان تکلیف انجام دهد و با عنصر تعهد و ابدیت بیامیزد. اینگونه کار و تلاش را ستوده اند و به اجرهای جاویدان نوید داده اند و شعری را که حامل این عنصر باشد و شاعری را که سازنده چنان شعری، بس بزرگ داشته اند.

پیامبر اکرم (ص) جامعه خویش را بر دوش شاعری افکند که چنین شعری سروده بود، شعری در مدح فضیلت و نشر تعهد و گسترش حماسه و اگر مدح او بود هم به این ملاک بود. این را باید درک کرد!! و همین گونه بود رفتار بزرگان دین با شاعران. چه شعر را می شنیدند و گرامی می داشتند، چنانکه امام جعفر صادق (ع) در ایام حج که مردم برای عبادت در صحرای منی و عرفات گرد آمده بودند، قصاید سیاسی و متعهد کمیت بن زید اسدی را می شنید و می فرمود تا همه مردم را برای شنیدن آن فرا خوانند. دعبل در حمایت امام علی بن موسی الرضا (ع) می توانست خطرناکترین شعرهای سیاسی زمان را بسراید و بپراکند و همین گونه و همین گونه...»^{۲۱}

بنابراین از دیدگاه اسلام و رهبران آن، شعر متعهد و شاعران مسئول، گرامی و معززند و از آنجا که: «طبع شعر و لطافت شعور و دیعة الهی است، در اسلام آنچه منع شده است انحراف در کاربرد این و دیعه است و گرنه شعر غیرمنحرف و سخن موضعدار راستین ستوده شده... و پیامبر (ص) و دیگر پیشوایان دین به شعر اهمیت بسیار داده اند و شاعران را در نشر حماسه حق همواره تشجیع کرده اند.

چنانکه علامه امینی در الغدير گوید:

«پیامبر اکرم (ص) پیوسته شعرا را به سرودن و ضبط اشعار خود وادار می فرمود و به آنها راهنمایی می کرد که گفتار مخالفین و حسب و نسب و تاریخ نشو و نماي آنها را از افراد مطلع یاد گیرند و با ذکر نقاط ضعف آنها به مقابله برخیزند و آنان را خفیف و سرشکسته سازند. چونان که آنها را امر می فرمود به فرا گرفتن قرآن و این عمل را یاری دین می دانست و جهادی مقدس به خاطر حفظ دین حنیف اسلام.

رسول خدا (ص) شخصیت شاعر را به او می فهماند که در اجتماعات چه شأنی دارد و در چه جهادی است. به شعرا می فرمود: دشمنان را هجو گوئید، چه مؤمن با جان و مال خود باید در راه خدا مجاهده کند. او می فرمود: به آنکه جان محمد در قبضه قدرت اوست قسم یاد می کنم که این عمل شما چنان است که با تیرهای آتشین قلب دشمن را بشکافید و آنها را نابود سازید و به لفظ دیگر نیز از رسول اکرم شنیده شده است که می فرمود: وقتی که به وسیله شعر با مخالفین به مخالفت برمی خیزید مانند مجاهدانی هستید که تیرها را به نشان دشمن پرتاب می کنید.

و رسول خدا (ص) پیوسته شعرا را برمی انگيخت تا با تیردلسوز شعر به پیکار با مخالفین برخیزند و وادارشان می کرد که با حماسه های شجاعت انگیز ضدیت و جبهه بندی کفار را در هم کوبند و روح نیرومند دینی را در میان مسلمین بدمند. او حمیتشان را در مقابل حمیت جاهلیت تقویت می کرد زیرا این شعر بود که آنها را به هیجان و نشاط می آورد و آنها را در راه نشر معارف و دعوت به حق تحریک می کرد و به دفاع از حریم اسلام و امی داشت.^{۲۲}» بدین ترتیب «به برکت قرآن و سنت گروهی شاعر در میان صحابه به هم رسیدند که در جلو چشم پیامبر اکرم به دفاع از اسلام پرداختند. اینان مانند شیران ژيان در جان و عرض شرک و ضلال می افتادند و مانند بازهای شکاری دلها و گوشها را صید می کردند. این شاعران همواره با پیامبر بودند - در سفر و حضر - هم مرد میدان کارزار بودند و هم پهلوانان شعر و سخن که با شمشیر شعر و تیر سخن از مبادی اسلام دفاع می کردند و با زبان در راه خدا جهاد می نمودند... و روح اسلامی که از شعر متعهد اینان می تراوید، دل و جان را تسخیر می کرد و در اندیشه ها راه می یافت و آنها را می ساخت و با افکار درمی آمیخت و این تأثیر تا آنجا بود - که حتی - زنان مسلمان را تحت نفوذ قرار داد و آنان را بسیج کرد تا با شعرهای زیبا و استوار خویش از حوزه آلمان و فکر و فرهنگ اسلامی حمایت کنند... بدینگونه شاعران اطراف پیامبر، در صدر اسلام به سی و سه تن می رسند... و بعداً نیز می بینیم که امامان هم هر کدام گروهی شاعر زبده داشته و به اهمیت و تأثیر نفوذ شعر متوجه بوده و توجه می داده اند، چنانکه از جمله نوشته اند: که امام صادق (ع) به شیعه دستور داد شعر شاعر شیعی «سفیان عبیدی» را به

کودکان و نوجوانان پیام‌زندان تا از سال‌های کودکی و آغاز سن رشد، شور دینی و حماسه اعتقادی در وجود آنان زنده شود و سرگذشتها و حماسه‌های مردان خدا با خونشان ممزوج گردد.^{۲۳}

مشهورترین چهره‌هائی از مردان مسلمان که در زمان پیامبر (ص) از طبع شعر و هنر شاعری برخوردار بوده‌اند و با شمشیر بران سخن و تیردلدوز نظم، دشمنان اسلام را مفتضح و رسوا می‌کردند و در میدان نبرد نیز مردانه از حریم اسلام دفاع می‌نمودند از جمله این گروه‌اند: عباس عموی پیامبر - کعب بن مالک - عبدالله بن رواحه - حسان بن ثابت - نابغه جعدی - ضرار اسدی - ضرار قریشی - کعب بن زهیر - قیس بن صرمه - امیه بن صلیت - نعمان بن عجلان - عباس بن مرداس - طفیل غنوی - کعب بن نمط - مالک بن عوف - صرمه بن ابی انس - قیس بن بحر - عبدالله بن حرب - بحیر بن ابی سلمی - سراحه بن مالک.^{۲۴}

و از زنان مسلمان صدر اسلام که از هنر شاعری بهره‌مند بوده و آثار شعری از خود بجای گذاشته‌اند، شخصیت‌های ذیل از دیگران مشهورترند:

ام المؤمنین خدیجه همسر پیامبر اکرم (ص) - سعدی دختر کریز خاله عثمان - شیماء دختر حارث بن عبدالعزی خواهر رضاعی پیامبر - خنساء دخترزاده امرء القیس - زُفیفه دختر ابی صیفی بن عبدالمطلب - آروبی دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا (ص) - عاتکه و صفیه دختران عبدالمطلب - هند دختر حارث - ام سلمه زوجه پیغمبر (ص) - عاتکه دختر زید بن عمر - ام ایمن خادمه نبی اکرم - عایشه همسر پیامبر که بنابر نقل خودش تنها دوازده هزار شعر از لید شاعر به خاطر داشته است.^{۲۵}

در زمان ائمه طاهرین نیز مانند دوران رسول خدا (ص) «این دعوت روحی و یاری دین که به وسیله شعر انجام می‌گرفت و از تأیید قرآن و حدیث هم برخوردار بود، وجود داشت و مردم مجتمع آن روز، از شعر شعرای اهل بیت قلبشان مسخر می‌شد و حقایق مکتب ولایت با جانشان می‌آمیخت. پیوسته شعرا از نقاط دور با قصاید مذهبی و چکامه‌های دینی خود به خدمت ائمه هدی (ع) مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند و شعر آنان را که چکیده فکر و اندیشه‌شان بود به نظر اعجاب می‌نگریستند و تحسین می‌فرمودند و به احترام مقدمشان محفله‌ها تشکیل می‌دادند و دوستان خود را بدان محافل دعوت می‌کردند و با دادن صله و جایزه‌های گرانبها شعرا را مورد نوازش و مرحمت قرار می‌دادند و نکاتی را که موجب خلل و نقص شعر آنان بود گوشزد می‌نمودند و از این جاست که در دوره ائمه طاهرین تطوراتی در شعر و ادب پیدا شد و به کمال گرائید و در اجتماع آن روز از بیشتر علوم و فنون اجتماعی پیشی گرفت چنانکه اهمیت شعر بجائی رسید که برپا نمودن مجلس شعر و صرف وقت نمودن بخاطر آن در مکتب اهل بیت جزء طاعات محسوب می‌گردید و گاهی بعضی از اشعار نغز در شریفترین اوقات خوانده می‌شد و بر بزرگترین اعمال عبادی مستحبه

فرونی می‌گرفت چنانکه این حقیقت را به وضوح از گفتار و رفتار ذیل که از امام صادق (ع) نسبت به هاشمیات کمیت شاعر نقل شده است، درمی‌یابیم:

کمیت در ایام تشریق (سه روز پس از عید قربان) در منی بر آن حضرت وارد می‌شود و اجازه می‌خواهد تا برای حضرت از اشعار خود بخواند. حضرت می‌فرماید: این ایام بسیار شریف و با ارزش است. کمیت عرض می‌کند: این اشعار درباره شما سروده شده. امام چون این جواب را می‌شنود، می‌فرماید تا یاران و همراهانش جمع شوند و به کمیت اجازه می‌دهد تا شعرش را بخواند. کمیت هم قصیده لامیه از قصایدش را می‌خواند و پس از تمام نمودن شعر، حضرت درباره اش دعا می‌فرماید و هزار دینار و یک دست خلعت به او مرحمت می‌کنند.^{۲۶}

از جمله معروفترین شاعران مسئول و متعهدی که در زمان ائمه هدی می‌زیسته و ستایشگر فضایل خاندان عصمت بوده‌اند، به ترتیب زمان زندگیشان عبارتند از:

ابواسود دوئلی (ف: ۶۹ هـ.ق) نحوی معروف که موضوع اشعار او حماسه و دلاوری و تجلیل از دانش و اندرزه‌های اخلاقی است. او اشعاری نغز در رثای حضرت حسین بن علی (ع) دارد. **کثیر عزه** (۲۳ - ۱۰۵ هـ.ق) از صحابه امام باقر (ع) است که به بنی هاشم و آل علی (ع) عشق می‌ورزید.

فرزدق (ف: ۱۱۰ یا ۱۱۴ هـ.ق) شاعر معروف شیعی که قصیده میمیه معروف او^{۲۷} در فضائل امام سجاد (ع) به هنگام حج در برابر هشام بن عبدالملک خوانده شده است سخت معروف می‌باشد.

کمیت بن زید اسدی (شهادت: ۱۲۶ هـ.ق) خطیب، فقیه، متکلم و حافظ قرآن و ستایشگر امام باقر و امام صادق علیهما السلام که هاشمیات او مشهور است.

سید حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳ هـ.ق) شاعر مبارز و انقلابی، ارادتمند خاندان پیامبر و دشمن امویان که همزمان با امام صادق (ع) است و به رهبری این امام همام شعرش را در خدمت و نشر ارزشهای معنوی اسلام بکار برده است.

منصور نمری (ف: ۲۱۰ هـ.ق) شاعر متعهدی که ضد اموی و عباسی است. او عاشق آل علی (ع) بود و بر تربت پاک حسین (ع) شعر می‌سرود و به هنگام سرودن این دسته از اشعار خود سیل اشک از دو دیده فرو می‌ریخت تا آخر الامر جان بر سر عقیده نهاد و به دستور هارون الرشید به شهادت رسید. گویند هارون پس از مرگ او دستور داد قبرش را بشکافند و دیوان شعرش را بسوزانند. **دیک الجن** (ف: ۲۳۶ هـ.ق) مداح خاندان پیامبر (ص)، شاعر عقیده و پاسدار مکارم و گوینده ظلم ستیز در روزگار سیاه عباسیان.

دعبل خزاعی (۱۴۸ - ۲۶۴ ه. ق) شاعر اهل بیت، متکلم و ادیب و گوینده کفرستیزی که خلفای عباسی خصوصاً هارون و مأمون را هجو گفته است او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام می باشد و این جمله منسوب به او سخت معروف است که: «پنجاه سال است تا چوبه دارم بردوش می کشم و کسی را نمی بینم که مرا به دار بکشد.» از میان آثار او قصیده تائیه اش^{۲۸} که در ستایش اهل بیت سروده و برای حضرت رضا (ع) خوانده و به دریافت صله از آن امام مفتخر شده است شهرتی خاص دارد.

ابوالحسن علی بن عباس معروف به ابن رومی (۲۲۱ - ۲۸۳ ه. ق) از شاعران روزگار امام حسن عسکری (ع) است او در اشعار خویش باشهامتی بی مانند بر حکومت عباسیان می شورد و مرثیه پیروزی علویان را می دهد. قصیده جیمیه^{۲۹} او که در شهادت یحیی بن عمر، شهید علوی که علیه متوکل عباسی قیام می کند و پس از جنگهایی چند به زندان عباسیان می افتد تا در زمان معتضد خلیفه مسموم می شود و به شهادت می رسد - سروده شده، از شهرتی ویژه برخوردار است^{۳۰}.

بطور کلی، چون شعر در واقع وسیله است نه هدف و یا چونان ظرفی است که مظلوف آن چیزی جز نیات و اندیشه ها و احساسات شاعر نمی باشد و اگر این مظلوف و محتوا گوارا و شفا بخش باشد اثراتی سازنده و مفید در اذهان جامعه دارد و چنانچه فاسد و مسموم باشد حاصلی بد و ویرانگر خواهد داشت، این نتیجه حاصل می شود که: «اگر شعر در نفس خود مضموم بودی، سید کائنات صلوات الله علیه... حسان بن ثابت [و دیگر شاعرانی که ذکرشان گذشت] را تحریرض نفرمودی بر ذم کفار، آنجا که می فرماید:

شعر در نفس خویشان بد نیست ناله من ز خست شعر است^{۳۱}

و در تأیید و حمایت اسلام از شاعران راستین متعهد به احکام الهی، علاوه بر آنچه گذشت این روایت است از پیامبر صلوات الله علیه که فرمود: «الشعراء الذين يموتون بالاسلام، يأمرهم الله ان يقولوا شعراً تغنى به حور العين لازواجهن في الجنة...» [شاعرانی که با ایمان به اسلام می میرند، به فرمان پروردگار - در آخرت اشعاری می سرایند که حورالعین به آهنگ آنها برای همسرانشان در بهشت نغمه سرایی می کنند] و این همه دلیل است که شعر منهی نیست در شریعت.^{۳۲}

از مطالعه روحیات و خلق و خوی پیامبر (ص) استنباط می شود که او «شعر را دوست می داشت، اما از گفتن آن ابا داشت، گوئی آن را برای خود ضعیفی می شمرد و هرگاه سخن می گفت می کوشید تا سجع و وزن در آن راه نیابد و اگر به تصادف جمله اش موزون و مسجع می گشت آن را عمداً درهم می ریخت، گوئی توسل به صنعت و تفنن در الفاظ و عبارات را از صداقت و

صمیمیتی که در سخنش می‌خواست به دور می‌دانست و خود را و اندیشه خویش را جدی‌تر از آن می‌شمرد که بیانش رنگ فریب و تصنع گیرد و بی‌نیازتر از آن بود که بدان فریبندگی شاعرانه دهد.^{۳۳} و این خود موضوعی است شگفت‌انگیز و قابل تأمل زیرا غالباً کسانی که: «طبیعی سخن می‌گویند و از روی تکلف به وزن و سجع و قافیه نمی‌پردازند، موقعیت سخن آنها در انتظار بهتر از آن کسانی است که بیشتر پیرامون الفاظ می‌گردند و از خود بدون احتیاج به معنی، الفاظی را ذکر می‌کنند. و بدیهی است که افرادی که در مقام تصنع و تکلف در بیان الفاظ می‌باشند، سخنانشان دارای مطالبی ارجدار و مفید نمی‌باشد و از این جهت است که خداوند پیغمبر خود را از این صفت برکنار داشته و او را دعوت به تکلف در کلام و خضوع برای الفاظ ننموده است و توجه او را به خود و انقطاع و تقرب وی به وی بدون شائبه ریا و خودنمایی قرار داده و به یقینی خالص از شک و تردید دعوت نموده است.

و دلیل دیگر در خودداری پیامبر(ص) از خواندن شعر این است که ممکن بود خواندن شعر دیگران منتهی به انشاء آن گردد و بالنتیجه همان رویه که اعراب در اهتمام به شعر داشتند در نهاد پیغمبر جایگیر شود و نیز کم‌کم در مقام معارضه با آنان در شعر و شاعری برآید و از مقصود اساسی خود که دعوت به خداوند و رسالت احکام وی می‌باشد بازماند، خداوند به همین جهت پیامبر خویش را از شعر میرا فرمود و درباره او گفت: «و ما علمناه الشعر و ما ينبغي له^{۳۴}» یعنی ما شعر را به پیغمبر تعلیم ننمودیم و هم او سزاوار شاعری نیست^{۳۵}.

بنابراین از مطالعه حالات و رفتار رسول اکرم(ص) مشخص می‌شود که او - حتی - نزدیکان خود - که غالباً علاقه‌مند به شعر و مأنوس با آن بودند را به خواندن شعر تشویق نمی‌کرد. چنانکه نقل شده است در لحظات نزدیک شدن وفاتش، به هنگامی که از شدت بیماری به حالت اغما فرو رفته بود و دخترش فاطمه(ع) اشک می‌ریخت و این شعر ابوطالب را - در مدح پیامبر - زیر لب زمزمه می‌کرد:

وَابْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامُ بَوَّجِهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عَصْمَةُ الْأَرَامِلِ

[چهره درخشنده و روشنی که ابر از آن آب می‌گیرد، پناه یتیمان و نگهدارنده و حامی بیوه زنان] پیامبر چشمانش را گشود و خطاب به حضرت زهرا علیها سلام فرمود: دخترم شعر بخوان! قرآن بخوان! بخوان: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبِهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ^{۳۶} [محمد(ص) نیست مگر پیامبری از جانب خداوند که پیش از او پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر او نیز درگذرد شما باز به دین جاهلیت خود باز خواهید گشت؟ پس هر که مرتد شود، به خدای ضرر نخواهد

رسانید بلکه خود را به زیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گزارد و در اسلام پایدار بماند البته خداوند جزای نیک اعمال به شکرگزاران عطا خواهد کرد.

پیشوای اسلام همانگونه که از شعر مسئول و متعهد به اسلام طرفداری می‌کرد و از شنیدن آن خوشحال می‌شد، «کما ارتاح لشعر کعب بن زهیر لما انشده فی مسجده الشریف لامية التی مطلقها: بانت سعاد قلبی الیوم مقبول... مکساء بردة اشتراها معاویة بعد ذلک بعشرین الف درهم و هی التی یلبسها الخلفاء فی العیدین»^{۳۷}

در مورد شعر بدآموز غیر متعهد نیز نظرش این بود که:

«لأن یمتلی جوف احدکم قیحا خیر من ان یمتلی شعراً»^{۳۸} [اگر دل فردی از شما از چرک وریم پر باشد بهتر است از آنکه انباشته از شعر باشد].

بنابر آنچه گذشت می‌توان نظر اسلام و پیشوای بزرگ این مکتب و ائمه معصومین علیهم السلام را در مورد شعر واقعی و شاعر حقیقی در این ابیات فریدالدین عطار نیشابوری که خود بحق از شاعران راه یافته در زمرة الاولادین آمنوا... است جمع بندی و خلاصه کرد. اشعار ذیل شرح این حدیث نقل شده از پیامبر اکرم نیز هست که:

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الشَّعْرِ، فَقَالَ: كَلَامٌ، حَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ»^{۳۹}

مصطفی گفته ست شعر نامدار	چون سخنهاى دگر دارد شمار
زشت او زشت و نکوی او نکوست	زشت دشمن دار و نیکو دار دوست
شعر اگر حکمت بود، طاعت بود	قیمتش هر روز و هر ساعت بود
شعر بر حکمت پناهی یافته است	کوبه یوتی الحکمة راهی یافته است ^{۴۰}

و اینک با توجه به آنکه اسلام تنها مؤید شعر متعهد و حامی شاعرانی است مسئول که از هنر خود برای انسان آنهم در حوزه حیات معقول و در جهت «الله» سود می‌جویند،

و از طرفی با توجه به اینکه «شعر کهن فارسی» خصوصاً انواع قصاید مدحی و غزلیات عاشقانه و هجویه‌ها و ترجیعات و مثنویهای بزمی آن-باستثنای برخی از آثار که جنبه اخلاقی یا عرفانی دارند- به منزله گلها و گیاهانی خوشبو و خوش منظر و فریبا اما خودرو و مسموم هستند که زمینه بالندگی و رشدشان در بارهای آلوده سلاطین و دستگاههای دون پرور صاحبان زرو زورو تزویر بوده است و انگیزه پیدائی شان فقر اخلاقی و اعتقادی گویندگان آنهاست، اشعاری که اغلب رنگی از زندگی اشرافیت دارد و از نوع شعر خواص به شمار می‌رود و شاعرانشان اکثراً از زمرة

هنرمندان «با سلطه اند» تا «بر سلطه». گویندگانی که به تعبیر ناصر خسرو قبادیانی: «مر این قیمتی دُر لفظ دری» را به پای خوکان پست یا ممدوحان ظل الهی خود نثار کرده اند و ضمن مدح ممدوحانی آنچنانی به نشر منکرات و بدآموزیهائی چون: شرابخواری و غلامبارگی، زنبارگی و عشقهائی کز پی رنگی بود و عشق نبود عاقبت ننگی بود، پرداخته و یا به ترویج اندیشه های منحط دیگری که در سقوط اخلاقی جامعه ما تا کنون مؤثر بوده و زمینه ساز و راه گشای سلطه طاغوتها و بالاخره استعمارگران جهانخوار در تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران شده است، دست یازیده اند؛ و از جهتی - خصوصاً - با توجه به عظیمترین رویداد تاریخ کهنسال ایران یعنی انقلاب شکوهمند اسلامیان که می رود تا پس از قرنهای زبونی و بردگی فکری و انحطاطی که بر فرهنگ و شعر و ادب ما حکمفرما بوده است، با افکندن طرحی نو در جهت انقلاب فرهنگی، نظام اجتماعی و فکری جامعه از بند رسته مان را عوض کند و به پاکسازی یا سالمسازی آثار باقیمانده از گذشته، بویژه در قلمرو علوم انسانی و بالاخص ادبیات که بخش عظیمی از فرهنگ موروث ما را تشکیل می دهد، تجدیدنظری اساسی نماید...

و در این برهه حساس و سرنوشت سازی که بر صاحب نظران خیراندیش و مؤمن به اسلام و معتقد به جمهوری اسلامی ایران فرض است که به منظور تربیت فکری و پرورش ذوق و استعداد هنری نسل جوان، همراه با این هدف که ضمن تلطیف روح و بارور کردن خردمندی این نسل از طریق آشناساختن آنان با آثار ادبی گذشتگان - با اذعان به این واقعیت که پاره ای از این آثار از لحاظ والائی اندیشه و لطف بیان و حسن تعبیری نظیر بوده و چونان گوهرهایی فاخرند که بر تارک فرهنگ و ادب کشورمان جاودانه خواهند درخشید - نسل انقلابی امروز را از آثار بدآموزمزون دارند بدین منظور ضروری است که همگام با احیای ارزشهای اسلامی و حمایت از هنر متعهد، بازشناسی دقیقی از آثار ادب فارسی به عمل آید تا از این رهگذر گوهرها از خرفها و پاکها از ناپاکها و سازنده ها از ویرانگرها شناخته و متمایز شود؛

بنابراین: نوشتن نقدی اخلاقی اسلامی بر «شعر کهن فارسی» که موضوع اصلی این رساله تحقیقی است، به انگیزه احساس این ضرورت توسط نگارنده انجام یافته و آنچه در جلد دوم کتاب حاضر با عناوین:

«تاریکیها» و «روشنائیها»

خواهد آمد، حاصل کوششی است که - در حد قدرت - در این مورد به عمل آمده و ضمن آن سایه روشنی کمرنگ از سیمای اخلاقی و درونمایه شعر دیرینه سال فارسی - با همه خوبیها و بدیها، زیباییها و زشتیها، شایسته ها و ناشایسته های آن - از دیدگاه ضوابط و معیارهای اسلامی - با

این اعتقاد و اطمینان ارائه شده است که:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَفِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۴۲} [هرکس دینی غیر از اسلام اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کسی در آخرت از زیانکاران است]

و: «مَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۴۳} [هرکس از راه کفر و سرکشی باز گردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته استواری چنگ زده است که هرگز نخواهد گسست و خداوند به هر چه خلق گویند و کنند شنوا و داناست.]

یادداشتها

فصل اول

- ۱ - رک: عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، منتهی الأرب فی لغة العرب، ج ۴، ص ۱۲۷۲ - چاپ تهران - از انتشارات سنائی
- ۲ - رک: سعید نفیسی، فرهنگ فرانسه - فارسی، ج ۱، ص ۴۳۸، ذیل واژه: Critique - چاپ تهران - از انتشارات بروخیم و پسران
- ۳ - رک: Petit Lerousse en Couleurs - edition: 1978 - Page: 232
- Critique: «qui a pour objet de distinguer les qualités ou les défauts d'une oeuvre littéraire ou artistique» = Art de juger une oeuvre.
- ۵ - رک: ابوجعفر احمد بن علی المقرئ البیهقی، تاج المصادر، ج ۱، ص ۵ - چاپ سنگی ۱۳۰۱ - هند
- ورک: المصادر، از: ابوعبدالله حسین بن احمد زوزنی، به کوشش تقی بینش، ص ۱۷ - چاپ ۱۳۴۰ - مشهد
- ۶ - رک: دکتر عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، ج ۱، ص ۶، چاپ دوم - از انتشارات مطبوعاتی امیرکبیر
- ۷ - رک: نقد ادبی، همان - ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱
- ۹ - Aristofanes مشهورترین شاعر کمدی آتن در عهد خویش (۴۴۵ - ۳۸۶ ق.م)
- ۱۰ - Eschyle (Aisxulose) شاعر تراژدی گوی یونانی (۵۲۵ - ۴۵۶ ق.م)
- ۱۱ - Oripides شاعر تراژدی سرای آتنی (۴۸۰ - ۴۰۶ ق.م)
- ۱۲ - Sofokles شاعر تراژدی گوی یونانی (۴۹۷ - ۴۰۵ ق.م)
- ۱۳ - Aristoteles حکیم نامدار یونان باستان (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م)
- ۱۴ - رک: ولبور اسکات، دیدگاههای نقد ادبی، ترجمه: فریبرز سعادت، ص ۸ - چاپ تهران - از انتشارات امیرکبیر
- ۱۵ - فیلسوف نامدار یونان قدیم (۴۲۷ - ۳۴۷ ق.م) بانی فرضیه مدینه فاضله
- ۱۶ - رک: افلاطون، جمهور - ترجمه: فؤاد روحانی، کتاب دهم، ص ۵۷۷ - چاپ تهران - ۱۳۴۸ - از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۱۷ - رک: ارسطو، فن شعر، ترجمه: دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۶، از انتشارات ترجمه و نشر کتاب - تهران - ۱۳۵۳
- ۱۸ - رک: دکتر پرویز ناتل خانلری، مجله سخن، - مقاله: اصول نقد ادبی - دوره شانزدهم شماره ۱۲، ص ۱۱۹۶
- ۱۹ - Diderot نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴م)
- ۲۰ و ۲۱ - رک: دکتر پرویز ناتل خانلری، شعر و هنر - مقاله: هنر و اخلاق، ص ۶۲، چاپ تهران ۱۳۴۵ و رک: نقد ادبی - همان - ج ۱، ص ۳۸
- ۲۲ - Dr: Samuel johnson منتقد و نویسنده انگلیسی (۱۷۰۹ - ۱۷۸۴م)
- ۲۳ - رک: دیدگاههای نقد ادبی - همان - ص ۹
- ۲۴ - رک: نقد ادبی - همان - ج ۱، ص ۳۸
- ۲۵ - Léon Tolstoy نویسنده شهیر روسی که در آثار خود همانند یک حکیم الهی و اخلاقی می‌کوشد تا لطف و احسان مسیحیت بدوی را باز جوید (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰م)
- ۲۶ - رک: لئون تولستوی، هنر چیست؟ ترجمه: کاوه دهگان، فصلهای ۱۷ و ۱۸، ۱۸۸ تا ۲۰۳ - چاپ ششم تهران ۱۳۵۶ - از انتشارات امیرکبیر و رک: شعر و هنر - مقاله: هنر و اخلاق، ص ۶۳
- ۲۷ - رک: دیدگاههای نقد ادبی، ص ۱۰
- ۲۸ - Jean Baptiste Greuze نقاش مشهور فرانسوی که در آثار خویش موضوعات اخلاقی را مصور نموده است (۱۷۲۵ - ۱۸۰۵م)
- ۲۹ - رک: مجله سخن، مقاله: اصول نقد ادبی، شماره ۱۲، سال ۱۶، ص ۷ - ۱۱۹۶
- ۳۰ - رک: المعجم فی معانی اشعار العجم - تألیف: شمس الدین محمد بن قیس الرازی به تصحیح: محمد قزوینی و مدرس رضوی، چاپ تهران ۱۳۴۵ - از انتشارات دانشگاه تهران - ص ۱۹۳
- ۳۱ - رک: نقد ادبی، تألیف: عبدالحسین زرین کوب و حمید زرین کوب، چاپ تهران ۱۳۶۰ - از انتشارات وزارت آموزش و پرورش - صفحات: ۱۴ و ۱۵
- ۳۲ - رک: رضا سید حسینی، مکتبهای ادبی، ج ۲، ص ۲۳۸ - چاپ پنجم - تهران، ۱۳۵۱، از انتشارات نیل
- ۳۳ - Alfred louis charles de Musset شاعر و نویسنده فرانسوی که آثارش سرشار از خیالپردازیهای تند رمانتیک است (۱۸۱۰ - ۱۸۷۵م)
- ۳۴ - مأخذ پیشین ج ۱، ص ۱۰۷
- ۳۵ - رک: دکتر ا - ح - آریان پور، شعر اروپائی و سبکهای ادبی، مجله فردوسی، شهریور ۱۳۴۶
- ۳۶ - رک: جی - بی - پرستلی، سیری در ادبیات غرب، ترجمه: ابراهیم یونسی، ص ۲۷۳ - چاپ تهران - ۱۳۵۲، از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی «مکتب «دادا» یا دادائسم زائیده نومییدی و اضطراب و هرج و مرجی است که از خرابی و آدمکشی و بیداد جنگ جهانی اول حاصل شد - این مکتب زبان حال کسانی است که به ثبات و دوام هیچ امری امید ندارند و چیزی را در زندگی پابرجا و محکم و متقن نمی‌شمارند. غرض

پیروان این مکتب طفیانی است بر ضد هنر و اخلاق و اجتماع و می خواهند بشریت و نخست ادبیات را از زیر یوغ عقل و منطق رها کنند... طرح مکتب دادا نخستین بار در پائیز ۱۹۱۶ در گوشه یک آبخو فروشی در شهر زوریخ به وسیله جوانی بنام ترستان تزار از اهالی رومانی ریخته شد. وی برای آنکه اسمی به این مکتب بدهد کتاب لغت لاروس را برداشت و با چاقویی به طور تصادف تکه ای از لابلای اوراق را برید، حروفی که از آن قسمت به دست آمد کلمه «دادا» را تشکیل داد که بانیان این شیوه نو آن را به عنوان مکتب خود برگزیدند.» رک: مکتبهای

ادبی، ترجمه رضا سید حسینی - چاپ تهران ۱۳۵۱ - ج ۲، ص ۱۱۵ تا ۱۲۱

۳۷ - Paul Valery منتقد فرانسوی (۱۸۷۱ - ۱۹۴۵ م)

۳۸ - رک: مکتبهای ادبی - همان - ج ۲، ص ۵ تا ۵۰

۳۹ - Futurisme سبک و مکتبی است که در سال ۱۹۱۰ میلادی در ایتالیا توسط «ماری نتی» [Mari Netti] (۱۸۷۶ - ۱۹۴۴ م) شاعر ایتالیایی بوجود آمد. به عقیده او: در قرن بیستم که عصر تمدن و دوران پیشرفت صنایع است، برای ادبیات باید سبک و زبانی ماشینی ایجاد گردد.

۴۰ - رک: دکتر ا - ح - آریان پور - شعر، رسالت شاعر و زمینه اجتماعی، مجله فردوسی، شهریور ۱۳۴۶، ص

۱۷

۴۱ - رک: مکتبهای ادبی - همان - ج ۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۴

۴۲ - Charles Bodler نویسنده فرانسوی (۱۸۲۱ - ۱۸۶۷ م)

۴۳ - رک: میری در ادبیات غرب - همان - ص ۲۷۲

۴۴ - رک: شعر و هنر - همان - ص ۶۶

۴۵ - به تعبیر امام علی علیه السلام: «الیمین و الشمال مَضَلَّةٌ والطریق الوسطی هی الجادة علیها باقی الکتاب واثار النبوة و فیها منفذ السنة والیها مصیر العاقبة...» رک: نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ج ۱، ص ۶۰

۴۶ - آیه ۱۵۶ از سوره مبارکه البقره

۴۷ - اشارت است به این سخن منسوب به نبی اکرم (ص) که: «إِنَّ لَیْلَهُ کَنُوزاً تحت العرش مفاتیحها السنة

الشعراء» شیخ فریدالدین عطار در مصیبتنامه خود بدین کلام نبوی چنین اشارت دارد:

آنکه او بُد سرور پیغمبران گفت: در زیر زبان شاعران

هست حق را گنجهای بی شمار سیر این یک می نداند از هزار

رک: مصیبتنامه، از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، ج ۱، ص ۳۹ - چاپ مشهد - از نشریات مطبعة نور

۴۸ - رک: حسین رزمجو، روش نویسندگان معاصر، ص ۱۷ - چاپ دوم - مشهد، ۱۳۵۱

۴۹ - مضمون این شعر مجدالدین سنائی غزنوی است که:

هر چه بینی جز هوای آن دین بود بر جان نشان هر چه یابی جز خدا آن بت بود، درهم شکن

رک: دیوان اشعار سنائی، به تصحیح مدرس رضوی، ص ۳۷۶ - چاپ تهران - ۱۳۲۰، از انتشارات شرکت

طبع کتاب

فصل دوم

- ۱- رک: ابن منظور الافریقی المصری - ابوالفضل جمال الدین محمد، لسان العرب، المجلد العاشر، ص ۸۶ - بیروت - ۱۹۵۶ م ۱۳۷۵ هـ.
- ۲- رک: دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، ص ۱۳۳ - چاپ تهران - ۱۳۳۸، از انتشارات کتابفروشی بوذرجمهری
- ۳- رک: دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ - چاپ تهران - از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر
- ۴- رک: نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به تصحیح: ادیب تهرانی، ص ۱۵ - چاپ تهران - ۱۳۴۶، از انتشارات سازمان جاویدان
- ۵- رک: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات، با تصحیح کامل: محمدعلی فروغی، بخش طَبِیات، ص ۵۸۶ - چاپ تهران - ۱۳۳۰، از انتشارات علمی
- ۶- در بیشتر نسخ گلستان، بجای «سیرت» کلمه: «صفت» به کار رفته که به همان معنی مورد نظر سعدی است. رک: گلستان سعدی، با مقابله متن تصحیح شده فروغی و قریب و طبع روسیه، به اهتمام: دکتر محمد مشکور، ص ۱۷۲ - چاپ تهران - ۱۳۴۲، از انتشارات اقبال و...
- رک: گلستان، به کوشش دکتر خلیل رهبر، ص ۴۷۵ - چاپ تهران - ۱۳۴۸، از انتشارات صفیعلی شاه و...
- ۷- رک: کلیات سعدی - همان - بخش قصاید، ص ۴۴۹
- ۸- رک: دکتر محمود صناعی، آزادی و تربیت، ص ۲۹۹ تا ۳۳۱ - چاپ تهران - ۱۳۳۹، از انتشارات سخن
- ۹- یا نظیر این اشعار که - هم - از سنائی غزنوی است:

«در تو هم دیوی است و هم ملکی	هم زمینی به قدر و هم فلکی
ترک دیوی کنی ملک باشی	ز شرف برتر از فلک باشی»

رک: امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۸ - چاپ دوم - تهران ۱۳۳۹ - از انتشارات مؤسسه امیرکبیر. - مولانا جلال الدین نیز در اشعار عمیقی با مطلع:

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
با اشارت به ثنویت وجودی انسان از لحاظ جنبه های فرشتگی و دیوی او، گوید:	
عقل اگر غالب شود پس شد فزون	از ملایک این بشر در آزمون
شهوت اگر غالب شود پس کمتر است	از بهائم این بشر زان کابتر است

رک: مثنوی معنوی، چاپ سید حسن میرخانی، ج ۴، ص ۳۶۱ - چاپ تهران - ۱۳۲۱

- ۱۰- رک: احادیث مثنوی، بجمع و تدوین: بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۶۷ - چاپ دوم - تهران - ۱۳۴۷، از انتشارات مؤسسه امیرکبیر

عبارت مزبور منسوب است به امیر مؤمنان علی (ع) و با تعبیر: «إذا عرف» جزو احادیث نبوی نیز آمده است. جلال الدین مولوی به استناد این حدیث گوید:

«بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کآنکه خود بشناخت، یزدان را شناخت»

ه. رک: مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام و تصحیح: رینولد الین نیکلسون، دفتر پنجم، ص ۹۲۶ - چاپ سوم تهران ۱۳۵۳ - از انتشارات مؤسسه امیرکبیر

۱۱ - رک: محمدتقی فلسفی، اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی، ص ۸۹ - چاپ لقمان - ۱۳۳۶ - از انتشارات هیئت نشر معارف اسلامی

۱۲ - آیات ۸ تا ۱۱ سوره مبارکه الشمس

۱۳ - رک: تفسیر ابوالفتح رازی به تصحیح: میرزا ابوالحسن شعرانی، ج ۱۲، ص ۹۹ و ۱۰۰ - چاپ تهران ۱۳۵۲ - از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

۱۴ - آیه ۲۸۲ سوره مبارکه البقره

۱۵ - رک: محمدرضا حکیمی، دانش مسلمین، ص ۳۲۰ - چاپ تهران ۱۳۵۶ - از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۱۶ - رک: دکتر جواد سعید تهرانی، اسلام و تجدید حیات معنوی، ص ۱۲ و ۱۳ - چاپ تهران - ۱۳۵۱، از انتشارات شرکت سهامی انتشار

۱۷ - Durant-William-James مورخ شهیر آمریکائی (و: ۱۸۵۵م) مؤلف تاریخ تمدن و دیگر آثار

۱۸ - رک: ویل دورانت، لذات فلسفه ترجمه: دکتر عباس زریاب خویی، ص ۱۰۱ - چاپ تهران - ۱۳۴۴، از انتشارات شرکت سهامی اندیشه با همکاری مؤسسه فرانکلین

۱۹ - رک: محمدتقی جعفری، اخلاق و مذهب، ص ۶۴ و ۶۵ - چاپ قم - ۱۳۵۴، از انتشارات تشیع

۲۰ - رک: لذات فلسفه - همان - ص ۱۰۱ و: علم اخلاق یا حکمت عملی ص ۱۴۵ و ۲۴۳ به نقل از: اخلاق و همزیستی ارزشهای انسانی، تألیف: محمدتقی فلسفی، ص ۳ - چاپ تهران - ۱۳۳۶، از انتشارات هیئت نشر معارف اسلامی

فصلی سوم

۱ - رک: امام علی ابن ابیطالب (ع)، نهج البلاغه، الدكتور صبحی الصالح، ص ۴۲ و ۷۳۳ - بیروت - ۱۴۷۸ ه.ق

۲ و ۳ - آیه ۳۸ از سوره مبارکه المدثر و: آیه ۱۰۵ سوره مبارکه المائدة

۴ - آیه ۱۳، سوره مبارکه الحُجرات

۵ - رک: علی انصاریان، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، ص ۹۳۸ - چاپ تهران - ۱۳۵۷، از انتشارات مفید

۶ - رک: نهج البلاغه، صبحی الصالح - همان - ص ۲۸۴

۷- رک: سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۵۵- چاپ سوّم تهران ۱۳۴۲- از انتشارات شرکت سهامی

انتشار

۸- رک: شیخ محمد عبدالرؤف المناوی، کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق، بهامش الجامع الصغیر،

ص ۱۴- قاهره- ۱۳۲۱ ه.ق

۹- رک: پرتوی از قرآن- همان- ج ۱، ص ۱۴۵

۱۰- رک: تلمذ حسین، مرآة المثنوی، ص ۷۶۹- ۷۷۰- چاپ حیدرآباد هند- ۱۳۵۲ ه.ق

۱۱- آیه ۱۲۰- سورة مبارکة النساء

۱۲- رک: پرتوی از قرآن- همان- ج ۱، ص ۱۲۳.

۵: سعدی در ابتدای باب هفتم بوستان، ضمن تمثیلی زیبا عمل نفس اماره یا این دشمن ترین دشمن آدمی

را چنین توصیف می‌کند:

تو با دشمن نفس همخانه ای	چه دربند پیکار بیگانه ای؟
عنان باز پیچان نفس از حرام	به مردی ز رستم گذشتند و سام
وجود تو شهری است پر نیک و بد	تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیکنامان خُر	هوی و هوس رهن و کیسه بر
چو سلطان عنایت کند با بدان	کجا ماند آسایش بخردان
تو را شهوت و حرص و کین و حسد	چو خون در رگ‌اند و جان در جسد
هوی و هوس را نماند ستیز	چو بینند سر پنجه عقل تیز
رئیی که دشمن سیاست نکرد	هم از دست دشمن ریاست نکرد

رک: شیخ مصلح الدین سعدی، بوستان، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۱۴۶- چاپ تهران

- ۱۳۵۹، از انتشارات: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

۱۳- رک: نهج البلاغه، صبحی الصالح- همان- ص ۹۵

۱۴- و از این روست که در کلیه ادعیه اسلامی این درخواست عاجزانه بنده از خداوند به اشکال گوناگون

مشاهده می‌شود که از جمله این عبارت از فرازهای دعای حزین است که مؤمنان شب زنده دار، پس از انجام نماز شب تلاوت می‌کنند که شایسته است همه وقت به عنوان ذکر جلی و خفی بر زبان و قلب مسلمان جاری باشد.

«فیا غوثاه ثم واغوثاه بک یا الله من هوئی قد غلبنی و من عدو قد استکلب علی و من دنیا قد تترنت لی و من نفس امارة بالسوء.» [ای پروردگار! به فریادم رس- باز هم- به فریادم رس! از شرّ هوسی که بر من چیره شده و از دشمنی که بر من چنگ درانداخته است و از نفسی که مرا به بدی و ارتکاب گناهان، بسیار فرمان می‌دهد.] رک: کلیات مفاتیح الجنان، تألیف: حاج شیخ عباس قمی چاپ تهران ۱۳۸۱ ه.ق- از انتشارات کتابفروشی محمدحسن

علمی ص ۱۱۴۳

۱۵- رک: استاد مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۹۶ و ۹۷- چاپ دوم تهران- ۱۳۵۴، از

انتشارات صدرا

- ۱۶ و ۱۷ - رک: مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۲ - به نقل از: اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی - همان - ص ۹ و ۷۰
- ۱۸ - «لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة» آیه ۲۱ سوره مبارکه الاحزاب
- ۱۹ - رک: محمد تقی فلسفی، بزرگسال و جوان، از نظر افکار و تمایلات، ج ۱، ص ۱۸۲ - چاپ تهران - ۱۳۵۲، از انتشارات: هیئت نشر معارف اسلامی
- ۲۰ - رک: جلال الدین فارسی، انقلاب تکاملی اسلام، ص ۵۹
- ۲۱ - رک: انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین، صفحات: ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ - از انتشارات نشر ایمان
- ۵ در مورد اخلاق و تاریخ علم اخلاق در اسلام، رک: دانشنامه ایران و اسلام شماره ۱۰ چاپ تهران ۱۳۶۰
- از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۶
- ۲۲ - آیه ۳۰ - سوره مبارکه البقره
- ۲۳ - آیه ۲۵۷ - سوره مبارکه البقره
- ۲۴ - رک: انقلاب تکاملی اسلام - همان - ص ۲۶۹ و ۲۷۰
- ۲۵ - آیه ۱۲ - سوره مبارکه محمد (ص)
- ۲۶ - رک: ابی محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، به تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۱۵۴ تا ۱۵۸ - چاپ تهران - ۱۳۵۴، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة
- ۲۷ - رک: محمد بن یعقوب الکلینی رازی، الاصول من الکافی، با شرح و ترجمه: شیخ محمد باقر الکره ای، ج ۱، کتاب العقل والجهل، ص ۳۱ تا ۳۴ - چاپ تهران - ۱۳۹۴ ه. ق. - از انتشارات: کتابفروشی اسلامیة - و رک: تحف العقول عن آل الرسول، همان، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ - لازم به یادآوری است که شماره جنود عقل و جهل در کتاب کافی ۷۵ و در تحف العقول ۶۹ است و در هر دو کتاب بعضی از صفات - ظاهراً - تکرار شده است.
- ۲۸ - رک: امام محمد بن محمد غزالی طوسی، نصیحة الملوك، با تصحیح و حواشی و تعلیقات و مقدمه: جلال الدین همائی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ - چاپ تهران - ۱۳۵۱، از انتشارات انجمن آثار ملی
- ۲۹ - رک: الشیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعه، کتاب جهاد نفس - باب مکارم - ص ۲۷، به نقل از اخلاق از نظر همزیستی - همان - ص ۱۴۸
- ۳۰ - رک: اصول من الکافی - همان - ج ۱ ص ۳۱ تا ۳۴ و رک: تحف العقول - همان - ص ۴۲۳ و ۴۲۴
- ۳۱ - رک: اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی - همان - ص ۸، به نقل از: مستدرک، ج ۲، ص ۳۵۵

فصل چهارم

- ۱ - رک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه - شماره ۷۵ جزء (ه - هانی گرمه) ص ۳۱۶ و ۳۱۷ - چاپ تهران - ۱۳۴۱، و رک: دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی ج ۴، ص ۵۲۰۸ - و رک: دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء) فرهنگ نفیسی - ج ۵، ص ۳۹۷۴ - چاپ تهران - ۱۳۳۴

- ۲ و ۳ - رک: خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۱۵ و ۴۶ - چاپ تهران - زوآر
- ۴ - Leon Tolstov نویسنده روسی که در مجسم کردن اخلاق و آداب و روحیات مردم روسیه مقامی ارجمند دارد.
- ۵ - Sigmund Foroyd روان‌پزشک اتریشی (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹م) که سرچشمه اندیشه‌ها و رفتار انسان را ضمیر ناخودآگاه وی می‌داند و ریشه بسیاری از بیماریهای روانی را نا کامیهای جنسی می‌شناسد.
- ۶ - رک: لئون تولستوی، هنر چیست؟ - همان - ص روی جلد و ۵۷ - تهران - ۱۳۵۶، از انتشارات امیر کبیر
- ۷ - رک: هربرت رید، معنی هنر - ترجمه: نجف دریابندری، ص ۲، چاپ دوم - تهران، ۱۳۵۲، از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی
- ۸ - رک: فیلسین شاله، استتیک (شناخت زیبایی) ترجمه: علی اکبر بامداد، ص ۳۲ و ۱۶۳ - چاپ سوم - تهران، ۱۳۴۷، از انتشارات کتابخانه طهوری
- ۹ - رک: هنر چیست؟ - همان - ص ۵، این تعریف از: ورون (Veron) نویسنده فرانسوی (۱۸۰۱ - ۱۸۶۷م) از پیروان هگل فیلسوف آلمانی است.
- ۱۰ - رک: مأخذ پیشین - ص ۵۳ و ۵۴، تعریفی است که شخصیت‌هایی چون: «شیللر» «اسپنسر» و «داروین» آن را تأیید کرده‌اند.
- ۱۱ - رک: ویل دورانت، تاریخ فلسفه هنر، ترجمه: دکتر عباس زیریاب خوئی، ص ۵۷ - چاپ تهران
- ۱۲ - رک: بندوکمروچه، کلیات زیباشناسی، ترجمه: فؤاد روحانی، ص ۵۴ - چاپ تهران - ۱۳۴۴، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۱۳ - رک: دکتر رضا کاویانی، زیبایی، ص ۱ - چاپ تهران - ۱۳۴۰، از انتشارات ابن سینا
- ۱۴ - رک: هنر چیست؟ - همان - ص ۳۵، این تعریف از: وایسه (weisse) است.
- ۱۵ - رک: دکتر رضا داوری، شاعران در زمانه عسرت، ص ۱۲۶ - چاپ تهران - ۱۳۵۰، از انتشارات نیل
- ۱۶ - رک: دکتر احمد صبوراوردوبادی، اصالت در هنر و علل انحراف در احساس هنرمند، ص ۳۳ - چاپ ۱۳۴۶ - از انتشارات دانشگاه تبریز
- ۱۷ - رک: دکتر مندور، نقد و ادب، ترجمه: دکتر علی شریعتی - ص: ظ - ع - چاپ مشهد - ۱۳۴۶، از انتشارات کتابفروشی امیرکبیر
- ۱۸ - رک: هنر چیست؟ - همان - ص ۵۷، این تعریف از نویسنده کتاب مزبور - لئون تولستوی - است.
- ۱۹ - این مفهوم و تعریف زیبایی از: ارسطوست. رک: ویل دورانت، لذات فلسفه - ترجمه دکتر عباس زیریاب خوئی، ص ۲۳۳
- ۲۰ - مفهوم و تعریف زیبایی که مورد تأیید فلاسفه‌ای چون: «کانت» و «شوپنهاور» قرار گرفته است. رک: مأخذ پیشین - ص ۲۳۳
- ه توضیح: نظراتی که تاکنون در مورد «زیبایی» بیان شده است - بطور کلی - بر دو جنبه Subjectif ذهنی

(درونی) یا Objectif (بیرونی) مبتنی است. «صاحبان نظریه‌های ذهنی، می‌گویند: زیبایی چیزی نیست که در عالم خارج وجود داشته باشد و بتوان آن را با شرایط و موازین معینی تعریف کرد بلکه کیفیتی است که ذهن انسان در برابر محسوسات از خود ایجاد می‌کند یا به قول «کروچه» زیبایی یک فعالیت روحی صاحب حس است نه صفت شیئی محسوس. از طرف دیگر صاحبان نظریه‌های عینی معتقدند به اینکه زیبایی یکی از صفات عینی موجودات است و ذهن انسان به کمک قواعد و اصول معینی آن را درک می‌کند، همانطور که معلومات دیگر را هم برحسب قوانین مربوط به آنها درک می‌کند.» رک: کلیات زیباشناسی - همان - صفحه ۹ - و: هنر چیست؟ - همان - صفحات ۲۶ تا ۴۵.

و به تعبیری دیگر: «زیبایی، خود یک اثر هنری است که هنرمند در این جهان که فاقد زیبایی است - آن را می‌آفریند. این گل زیبا نیست، من زیبایی آن را پدید می‌آورم، چنانکه نقاش تصویر آن را و شاعر عشق‌بازی و بیوفائی آن را و موسیقیدان نجوای آن را. وگرنه کیست که واقعاً نداند در عصمت ملکوتی سپیده‌دم، در زمزمه جادویی چشمه‌ساران، در نسیم پیام‌آور سحر، در چشم خونپالای غروب، در نغمه آسمانی شباهنگ، در خلوت نیمه‌شبهای روشن کوچه باغهای خاموش، در خم خسته چشمی از تب عشق، در هم آغوشی پاک مه و مرداب، در لبخند، در پگاه، در مهتاب، در بازی پنهان و پرغوغای باد بر سر شاخه‌های بلند سپیدارهای مغرب، در افق، در شفق و در هر چه ما را از خویش بدر می‌برد؛ درست به همان اندازه عمق، معنی، راز و زیبایی نهفته است که در قیافه یک: «گوشته‌کوب» و حتی در همان درز پر از گوشت کوبیده شب مانده آن!! این بیچاره انسان است که می‌خواهد دنیایش چنین باشد و نیست. اوست که خود را در این «کوخ» فاقه زده و پست و تنگ گرفتار می‌بیند و با «فریب هنر» آن را به گونه‌ی کاخی که شایسته نیمه‌خدائی چون اوست، می‌آراید.» رک: نقد و ادب - همان - صفحه غ

- ۲۱ - رک: روش نویسندگان بزرگ معاصر - همان - ص ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ - چاپ دوم - مشهد، ۱۳۵۱
 ۲۲ - رک: شناخت زیبایی (استتیک) - همان - ص ۷۶
 ۲۳ - رک: علینقی وزیری، زیباشناسی در هنر و طبیعت، ص ۱۱۶ - چاپ دوم - ۱۳۳۸، از انتشارات دانشگاه تهران

- ۲۴ - سروده: محمد نوعی، از معاصران
 ۲۵ - رک: دکتر پرویز ناتل خانلری، شعر و هنر - همان - ص ۱۰۸
 ۲۶ - رک: ولادیسلاوی مین کو، انسان دوستی و هنر، ترجمه: جلال علوی‌نیا - ص ۱۶۴ - چاپ اول - تهران، ۱۳۵۷، از انتشارات حقیقت
 ۲۷ - رک: محمد تقی جعفری تبریزی، نگاهی به فلسفه هنر از دیدگاه اسلام، ص ۹ - چاپ تهران - از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، موزه هنرهای معاصر ایران
 ۲۸ - رک: نقد و ادب - همان - ص ۶۵
 ۲۹ - رک: دکتر علی شریعتی، مسئولیت شیعه بودن، چاپ تهران - ۱۳۵۰، از انتشارات حسینیه ارشاد، ص

- ۳۰ - Theophile Gotiye نویسنده فرانسوی (۱۸۱۱ - ۱۸۷۲ م)
 ۳۱ - رک: مکتبهای ادبی - همان - ج ۱ ص ۲۸۳ و ۲۸۴
 ۳۲ - رک: زیباشناسی در هنر و طبیعت - همان - ص ۱۲۵
 ۳۳ - Rabindranath-Tagore شاعر معروف هندی و برنده جایزه ادبی نوبل (۱۸۶۱ - ۱۹۴۱ م)
 ۳۴ - مأخذ پیشین، ص ۱۲۷ و ۱۲۸
 ۳۵ - رک: مهدی فولادوند، نخستین درس زیباشناسی - ص ۱۲۸ تا ۱۳۱ - چاپ اول - تهران، ۱۳۴۸، از انتشارات کتابفروشی دهخدا
 ۳۶ و ۳۷ - رک: هنر چیست؟ - همان - ص ۲۲۱ و ۲۲۲
 ۳۸ - رک: استاد مرتضی مطهری، پیوند خطابه با اسلام، ص ۱ و ۲ - چاپ قم - از انتشارات محمدی
 ۳۹ - Thomas Hobbes فیلسوف انگلیسی (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ م)
 ۴۰ - رک: مولانا جلال الدین مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح: رینولد البین نیکلسون - دفتر چهارم، ص ۷۶۱
 بیت ۲۷۴۴ - چاپ تهران - ۱۳۵۳، از انتشارات امیرکبیر
 ۴۱ - رک: نگاهی به فلسفه هنر از دیدگاه اسلام - همان - ص ۹ و ۱۰
 ۴۲ - Arthur-Schopenhauer فیلسوف آلمانی (۱۷۸۸ - ۱۸۶۰ م)
 ۴۳ - رک: زیباشناسی در هنر و طبیعت - همان - ص ۱۱۱۲
 ۴۴ - رک: نخستین درس زیباشناسی - همان - ص ۱۳۱ و ۱۳۴
 ۴۵ - رک: محمدتقی بهار - ملک الشعراء، دیوان اشعار ج ۱، ص ۳۱۷ - چاپ تهران - ۱۳۳۵، از انتشارات امیرکبیر
 ۴۶ - رک: شعر و هنر - همان - ص ۶۷ تا ۷۱
 ۴۷ - Emile Durkheim جامعه شناس فرانسوی (۱۸۵۱ - ۱۹۱۷ م)
 ۴۸ - رک: شناخت زیبایی (استتیک) - همان - ص ۸۶ تا ۹۰
 ۴۹ - رک: جام جهان بین، نوشته: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، چاپ تهران ۱۳۴۹ - از انتشارات ابن سینا - ص ۲۶
 ۵۰ - رک: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر والنذیر، ج ۱، ص ۶۸ - طبع مصر - ۱۳۲۱ هـ. ق
 ۵۱ و ۵۲ - رک: کلیات زیباشناسی - همان - ص ۶۱ و ۶۲ و ۶۵
 ۵۳ - Benedetto Croce فیلسوف ایتالیایی و ارائه کننده تئوری استتیک (زیباشناسی) (۱۸۶۶ - ۱۹۵۲ م)

فصل پنجم

- ۱ - رک: محمدرضا حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام، چاپ تهران ۱۳۵۶ - از انتشارات فجر - ص ۴۰
 ۲ - رک: نقد و ادب - همان - ص ۱۸

- ۳- رک: عباس اقبال آشتیانی، شعر قدیم در ایران، مجله کاوه، دوره دوم جدید. و رک: تاریخ تطور شعر فارسی، نوشته: محمد تقی بهار (ملک الشعراء) با حواشی: ت. ب. چاپ مشهد- ۱۳۳۴، ص ۱۸
- ۴- رک: پرتوی از قرآن- همان- ج ۱، ص ۷۱
- ۵- تعریفی است منسوب به ارسطو. رک: شعر و هنر- همان- ص ۱۶۷
- ۶- رک: ابن خلدون- عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی چاپ تهران- ۱۳۴۷، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۲۱۵
- ۷- رک: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، صورخیال در شعر فارسی- چاپ تهران- ۱۳۴۹، از انتشارات نیل، ص ۲۶ تا ۲۸
- ۸- رک: ابن رشیق قیروانی، العمدۃ فی محاسن الشعر- طبع محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۱، ص ۲۷
- ۹- این زبان چون سنگ و هم آهن و ش است
سنگ و آهن را مزین بر هم گزاف
زآنکه تاریک است و هر سو پنبه زار
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
عالمی را یک سخن ویران کند
جانها در اصل خود عیسی دمنند
گر حجاب از جانها برخاستی
رک: مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام: رینولد الین نیکلسون- چاپ سوم- تهران- ۱۳۵۳، از انتشارات امیرکبیر، دفتر اول، ص ۷۸
- ۱۰ و ۱۱- رک: احمد بن عمر نظامی عروضی، چهارمقاله، به اهتمام: محمد قزوینی و با تصحیح مجدد: دکتر محمد معین- چاپ تهران- ۱۳۴۸، از انتشارات ابن سینا، مقالات دوم، ص ۴۲
- ۱۲- از: رهی معیری
- ۱۳- رک: دکتر مهدی حمیدی، بهشت سخن، چاپ دوم- تهران- ۱۳۳۷- از انتشارات مطبوعاتی پیروز- ج ۱، ص ۲۲۵
- ۵- رک: محمد عوفی، لباب الالباب، به کوشش: سعید نفیسی- چاپ تهران- ۱۳۳۵، از انتشارات ابن سینا، ص ۱۲ و ۱۳
- ۱۴- رک: نظامی گنجوی، کلیات خمسه- بخش لیلی و مجنون- چاپ سوم- تهران- ۱۳۵۱، از انتشارات امیرکبیر، ص ۴۲۷
- ۱۵- این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
رک: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، کلیات- به تصحیح: محمدعلی فروغی- بخش قصاید فارسی- چاپ تهران- ۱۳۳۰، از انتشارات علمی، ص ۴۴۳

- ۱۶ - چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
- رک: دیوان حافظ - همان - ص ۵۱
- ۱۷ - رک: حکیم ابوالفتح خیام نیشابوری، رباعیات - به اهتمام محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی - چاپ تهران - ۱۳۳۹، از انتشارات زوار، ص ۸۵
- ۱۸ و ۱۹ - رک: دیوان حافظ - همان - ص ۴ و ۷۲
- ۲۰ و ۲۱ - رک: رباعیات خیام - همان - ص ۷۸ و ۸۳
- ۲۲ تا ۲۶ - رک: دیوان حافظ - همان - ص ۲۶ - ۱۱۲ - ۱۷۲ - ۲۱۳ و ۲۸۰
- ۲۷ - رک: رباعیات خیام - همان - ص ۸۸
- ۲۸ - رک: جواد تارا، خداشناسی علمی یا رشد حکمت در اسلام - چاپ اول - تهران، از انتشارات ادب و زوار، ص ۴۲۸
- ۲۹ و ۳۰ - رک: خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس - چاپ تهران - ۱۳۲۶، از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۵۸۸ و ۵۹۱
- ۳۱ - رک: صور خیال در شعر فارسی - همان - ص ۳۴ و ۳۵
- ۳۲ - رک: ابن سینا، فن الشعر - ضمیمه فن الشعر ارسطو - ترجمه از یونانی به عربی - ترجمه: عبدالرحمن بدوی - چاپ قاهره - ۱۹۵۳
- ۳۳ - نویسنده و شاعر عرب لبنانی (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱ م) وی از ارکان نهضت ادبی در جهان معاصر ملت‌های عرب زبان به شمار می‌رود.
- ۳۴ - رک: محمدتقی جعفری تبریزی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی - چاپ تهران ۱۳۵۱ - از انتشارات شرکت سهامی انتشار - ج ۷، ص ۶ و ۷ - آمیختگی خیالپردازیهای بعضی از شاعران با واقعیات زندگی و گاه با ضد واقعیات که در برخی از آثار معروف شعر فارسی - بویژه آثار صوفیانه - مشاهده می‌شود باتوجه به کاربرد واژه‌هایی چون: شراب و مستی و عشقورزی و شاهدبازی و توبه‌شکنی و رندی و امثال آن در زبان این گونه اشعار، آنهم بدون تعیین مرزی مشخص میان دو قلمرو مجاز و حقیقت، از نکته‌های قابل تأمل در ارتباط با جنبه مضربودن شعر به شمار است و معلوم نیست که اصل: «المجاز قنطرة الحقیقه» که مورد استناد و مستمسک بعضی از شاعران عارف مسلک می‌باشد، بتواند مانع بدآموزی برخی از اشعار گردد، زیرا در بسیاری موارد: «طبیعت ماده پرست و هوای دوست انسان، به قدری قوی است که نمی‌گذارد مجاز را مانند پل تلقی نماید، بلکه شدت هوای پرستی و طبیعت خواهی آدمی به حدی است که او را در همان مجاز میخکوب می‌کند و آن را سواره منزلگه نهائی می‌سازد... لذا هر اندازه که یک شعر از واقعیات دورتر و به احساسات بی پایه شاعر مستندتر بوده باشد، هر قدر هم که جنبه هنری و ظرافت آن خوشایند باشد، نه تنها استهلاک بیهوده اندیشه فردو اجتماع می‌باشد؛ بلکه این قبیل شعرگوئی که با حیات جدی انسانها مبارزه می‌کند و آن را به مسخره می‌گیرد، آسیبهای زیادی از نیروی تحذیری خود به جوامع وارد می‌سازد.» رک: به همین مأخذ، صفحات ۴ تا ۱۲
- ۳۵ - ابو عثمان جاحظ بصری (۱۶۰ - ۲۲۵ ه.ق) صاحب کتاب البیان و التبین و دیگر آثار

- ۳۶- رک: نقد ادبی - همان - ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷
- ۳۷- رک: شمس الدین محمد بن قیس الرازی، المعجم فی معانی اشعار العجم به تصحیح: محمد قزوینی و به کوشش: مدرس رضوی - چاپ تهران - ۱۳۳۵، از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۴۶
- ۳۸- رک: مأخذ پیشین - ص ۴۴۶
- ۳۹- رک: دکتر غلامحسین یوسفی، برگهائی در آغوش باد، چاپ تهران ۱۳۵۶ - از انتشارات توس - ج ۱، ص ۴۸۰
- ۴۰- رک: محمد تقی بهار (ملک الشعراء) - بهار و ادب فارسی (مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعراء بهار) - به کوشش: محمد گلبن - با مقدمه: دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ تهران ۱۳۵۵ - از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی - ج ۱، ص ۳ تا ۶
- ۴۱- رک: کلیات زیباشناسی - همان - ص ۲۳۰
- ۴۲- رک: محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی - با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل: احمد سروش - چاپ تهران - ۱۳۴۳، از انتشارات کتابخانه سنائی، ص ۲۵ و ۲۶
- ۴۳- قال رسول الله (ص): «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حِكْمَةً» رک: مسند احمد ج ۱، ص ۲۶۹ و جامع الصغیر، ج ۱، ص ۹۷ به نقل از: احادیث مثنوی، بجمع و تدوین: بدیع الزمان فروزانفر - همان - ص ۹۹
- ۴۴- رک: کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - ص ۲۲۵
- ۴۵- رک: هاید کسمائی، جهان مجهول - چاپ تهران - ص ۱۳۸ و ۱۳۹
- ۴۶- آیه ۲۲۷ از سوره مبارکه الشعراء
- ۴۷- شاعر مسئول معاصر حجة الاسلام بهجتی (شفق) که در سؤمین کنگره شعر و ادب و هنر (۱۳۱۵-۱۳۶۲) منعقد در مشهد ارائه گردیده است
- ۴۸- رک: دکتر زکی مبارک، المدائح النبویه فی الادب العربی، ص ۱۲۸ به نقل از: ادبیات انقلاب در شیعه، تألیف: صادق آینه‌وند - چاپ تهران - ۱۳۵۹، از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۰
- ۴۹- رک: ظهیرالدین فاریابی، دیوان اشعار، به کوشش: تقی پیش - چاپ مشهد - ۱۳۳۷، از انتشارات کتابفروشی باستان، ص ۱۱۳
- ۵۰- شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
به ده بیت صد بدره و برده یافت ز یک فتح هندوستان عنصری
- رک: افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی، دیوان اشعار - با تصحیح و کوشش: دکتر ضیاء الدین سجادی - چاپ تهران - ۱۳۳۸، از انتشارات زوار، ص ۹۲۶
- ۵۱ و ۵۲- رک: دکتر علی شریعتی، کویر - چاپ مشهد - ۱۳۴۹، از انتشارات شرکت سهامی انتشار، ص ۲۷۷
- ۵۳- رک: جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، دیوان کامل اشعار - با تصحیح و حواشی: وحید دستگردی - چاپ تهران - ۱۳۲۰، از انتشارات وزارت فرهنگ، ص ۲۰

۱۰۸ شعرکهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی - جلد اول

- ۵۴ - رک: اوحدالدین انوری ابیوردی، دیوان اشعار - به کوشش: سعید نفیسی چاپ تهران - ۱۳۳۷، از انتشارات مطبوعاتی پیروز، ص ۴۵ و ۲۹۷
۵۵ و ۵۶ - رک: سیف الدین محمد فرغانی - دیوان اشعار - با تصحیح و مقدمه: دکتر ذبیح الله صفا - تهران ۱۳۶۴ - از انتشارات فردوسی - ص بیست و نه و ۲۴ و ۲۵
۵۷ - رک: مهدی اخوان ثالث (م - امید) - آخر شاهنامه - چاپ سوّم تهران - ۱۳۴۸، از انتشارات مروارید،

ص ۱۴

۵۸ - «بنات آشیان دریم» اشارت است به افسانه ای یونانی که: دخترانی در دریا هستند که نیمه ای از بدن آنان انسان است و نیمه دیگر ماهی. اینان با آوازی خوش و سحرآمیز، کشتیباها را به سوی خود می کشند و آنها را غرق و تباه می سازند.

- ۵۹ - رک: کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری - همان - ص ۲۷
۶۰ - رک: ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار - به تصحیح: وحید دستگردی - چاپ تهران - ۱۳۱۲، از انتشارات ارمغان، ص ۲۸۵

- ۶۱ - رک: لباب الالباب - همان - ص ۱۲
۶۲ - رک: المعجم فی معانی اشعار السعجم... - همان - ص ۱۹۲ و ۱۹۳
۶۳ - نظر میرزا آقاخان کرمانی است. رک: اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تألیف: فریدون آدمیت چاپ دوم - تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵ تا ۲۱۲

- ۶۴ - رک: بهار و ادب فارسی - همان - ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲
۶۵ - رک: م - ا. به آذین، اندیشه هائی پیرامون هنر و نقد هنری و انقلاب، چاپ تهران ۱۳۵۹ - نشریه نویسندگان و هنرمندان ایران - دفتر اول، ص ۴۳ و ۴۴
۶۶ - رک: نقد و ادب - همان - ص ۶۱ و ۶۲
۶۷ - رک: میرهادی ربّانی، مجموعه شعر گل آتش - چاپ مشهد - ۱۳۴۰، از انتشارات کتابفروشی باستان، ص ۵۴

فصل ششم

- ۱ - آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ سورة مبارکه الشعراء
۲ - رک: شعر از دیدگاه پیامبر (ص) - جشن نامه مدرس رضوی - نوشته: دکتر جلیل تجلیل، ص ۱۱۱ - چاپ تهران - ۱۳۵۶، از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
۳ - رک: مصیبت نامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام: تقی حاتمی، ص ۴۱ و ۴۲ - چاپ تهران - ۱۳۵۴ ه.ق، از انتشارات کتابخانه مرکزی
۴ - رک: تألیف عبدالحسین احمد الامینی النجفی، الغدير فی الکتاب و السنة والادب، الجزء الثاني ص ۹ - بیروت - لبنان، ۱۳۹۷، دارالکتب العربیه. حدیث «إِنَّ مِنْ الْبَيَانِ لَسِحْرًا وَإِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حُكْمًا» را جلال الدین

مولوی اینگونه تفسیر کرده است که:

گفت پیغمبر که إن فی البیان
سحراً وحق گفت آن خوش بهلوان
لیک سحری دفع سحر ساحران
مایه تریاک باشد در بیان
آن بیان اولیاء واصفیاست
کز همه اعراض نفسانی جداس

رک: مثنوی معنوی، چاپ میرخانی، تهران ۱۳۳۱ - ج ۳، ص ۳۰۴ و رک: احادیث مثنوی، به جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر - همان - ص ۹۹

۵ - رک: علامه علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۳۰۹ - چاپ چهارم - تهران، ۱۳۵۷، از انتشارات امیرکبیر. در بزرگداشت شاعران راستین عبارات دیگری نظیر: «الشعراء امرأء الکلام» یا «الشعراء تلامیذ الرحمن» و... به پیامبر(ص) و دیگر پیشوایان دین نسبت داده شده است.

۶ - آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ سوره مبارکه الشعراء

۷ - آیه ۴۱ از سوره مبارکه الحاقه

۸ - آیه ۶۹ سوره مبارکه یس

۹ - رک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی - همان - ج ۷، ص ۵

۱۰ - رک: مولانا عبدالرحمن جامی، بهارستان - چاپ اول - تهران، ۱۳۱۱، از انتشارات کتابخانه مرکزی، ص ۹۰ * در عبارات منقول از جامی، جمله: «بل هوشاعر» مأخوذ از آیه پنجم سوره مبارکه انبیاست که خداوند از زبان منکران پیامبر(ص) این چنین بیان فرموده است: «بل قالوا اضغاث أحلام بل افتریه بل هو شاعر فلیتأبایه كما أرسل الأولون» [ولی (منکران پیامبر) گفتند که سخنان قرآن خواب و خیالی بی اساس است، بلی محمد(ص) که به این قرآن دعوی نبوت می کند] شاعر بزرگی است که این کلمات را خود فرا بافته است، وگرنه باید مانند پیامبران گذشته آیت و معجزه ای برای ما بیاورد.]

* دولتشاه سمرقندی، صاحب تذکره الشعراء، نظر عبدالرحمن جامی را درباره رفعت شعر و شاعری اینگونه توجیه و تأیید کرده است که گوید: «... قیاس باید کرد که علمی که قرآن عظیم ناسخ آن علم شده باشد، در مرتبه و پایه، کم علمی و عملی نباشد... چه علمی که شکننده آن قرآن عزیز باشد هیچ علم آن را نتواند شکست.» و به قول صاحب آتشکده: «... زهی پایه بلند شعر و شاعر که کلام معجز نظام الهی را شعر پندارند و جناب مستطاب رسالت پناهی (ص) را شاعر انگارند»

رک: تذکره الشعراء. تألیف: دولتشاه سمرقندی - از روی چاپ براون - به تحقیق و تصحیح: محمدعباسی - چاپ تهران - ۱۳۳۷، از انتشارات کتابفروشی بارانی، ص ۱۰ و رک: آتشکده آذر، تألیف: لطفعلی بیگ بن آقاخان بیگدلی شاملو - متخلص به آذر - باتصحیح و تحشیه و تعلیق: دکتر حسن سادات ناصری - چاپ تهران - ۱۳۲۶، از انتشارات امیرکبیر، ص ۱۳

۱۱ - رک: الغدیر - همان - ج ۳ ص ۲۰

۱۲ - رک: ملا محمد باقر مجلسی، حق الیقین - ص ۵۷۸ - چاپ تهران - ۱۳۴۷، از انتشارات شرکت سهامی

طبع کتاب

۱۳ - رک: آتشکده آذر - همان - ص ۱۱ و ۱۲

۱۴ - رک: جمال الدین شیخ ابوالفتح رازی، تفسیر روح الجنان و روح الجنان، با تصحیح و حواشی: میرزا ابوالحسن شعرانی و اهتمام علی اکبر غفاری ج ۸، ص ۳۷۲ چاپ تهران ۱۳۵۲ - از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

۱۵ - مأخذ پیشین - ج ۸، ص ۳۷۲ و رک: الغدير - همان - جزء الثاني، ص ۷ - بیروت - لبنان، ۱۳۹۷، دارالکتب العربیة، فریدالدین عطار در ارتباط با این داستان و بزرگداشت حسان بن ثابت و توجهی که پیامبر اکرم (ص) به شعر راستین داشته است، چنین سروده است:

مصطفی گوید دل و جان را ز قدر	منبری بنهاد حسان را ز قدر
بر سر منبر فرستادش به گاه	تا ادا می کرد شعر آن جایگاه
گه ثنا گفتش و گه آراستی	گاه از وی قطعه ای درخواستی
بنگرید ای منکران بی وفا	تا کرا بنهاد منبر مصطفی
گفت حسان را ز احسان و کرم	هست جبریل امین با توبه هم
خواجۀ دنیا و دین شمع کرام	خواند ایشان را امیران کلام

رک: مصیبت نامه - همان - ص ۴۵ و ۴۶

۱۶ - رک: تفسیر ابوالفتح رازی - همان - ج ۸، ص ۳۷۲ - توضیح: «این بابویه ذیل آیه مذکور از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: مراد از شعرا در این آیه کسانی نیستند که شعر می گویند، زیرا دیده نشده کسی دنبال شاعری برود و از او پیروی نماید، بلکه منظور از شعرا در اینجا خیال بافها هستند که مدعی علم بوده و خود را فقیه و دانشمند معرفی می کنند. خود گمراهند و خلقی را هم به ضلالت و گمراهی سوق می دهند و مردم نادان را با افکار باطل خویش سرگرم و مشغول می سازند و به پیروی خود وادار می کنند. این حدیث را طبرسی و نجاشی نیز به سندهای خود از حضرت صادق (ع) نیز روایت کرده اند.

... و ابن عباس گفته است معنای آیه این است که شعرا به انواع شعر: قصیده، غزل و جد و هزل و تشبیه و مبالغه و وصف و غیره می پردازند، شخصی را مدح ناروا می گویند و جمعی را ذم نابجا می کنند و فحش می دهند و گاه چیزهایی می گویند که خود مفهوم و معنای آن را نمی دانند و مقصود از شعرا - در آیه مزبور - منافقین هستند که به باطل مناظره و جدال می نمایند و با دلایل نارسا و اصول گمراه کننده احتجاج و مباحثه می کنند و دنبال هر مذهب و قولی می روند جز مذهب و طریقه ائمه معصومین علیهم السلام، بلکه آن را تخطئه می نمایند و در وادی گمراهی و حیرت سرگردان هستند و چاره ای ندارند مگر آنکه به دامن شک و ظن و گمان که خداوند صریحاً در قرآن نهی فرموده، پناه می برند و مردم را پند می دهند و موعظه می کنند ولی خودشان پند پذیر نیستند...» به نقل از: تفسیر جامع، تألیف: استاد علامه حاج سید ابراهیم بروجردی - جلد پنجم، ص ۸۶ و ۸۷ - چاپ تهران - از انتشارات کتابخانه صدر.

۱۷ - رک: محمدرضا حکیمی، دانش مسلمین، ص ۲۴۰ و ۲۴۱ - چاپ تهران - ۱۳۵۶، از انتشارات دفتر

نشر فرهنگ اسلامی

۱۸- رک: شرح دیوان کعب بن زهیر- طبع قاهره- ۱۳۶۹ هـ، معنی شعر: شُعادِزمن دور شده و کناره گرفته است و امروز دل من ازدوری اوشکسته است و به غم عشق اومبتلاست و برای رهام از گرفتاری و دلدادگی به اوفدیه ای نیست.

۱۹- رک: مقدمه ابن خلدون - همان - ج ۲، ص ۱۲۴۲

۲۰- رک: دکتر عبدالحسین زرین کوب، شعری دروغ شعری نقاب، ص ۲۲۲ - چاپ تهران - ۱۳۳۶، از انتشارات کتابفروشی محمدعلی علمی

۲۱- رک: دانش مسلمین - همان - ص ۲۴۲

۲۲- رک: الغدیر، ترجمه: محمدتقی واحدی، ج ۳، ص ۱۷ - چاپ تهران - ۱۳۶۲، از انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی

۲۳- رک: الغدیر فی الکتاب والسنة والادب - همان - ج ۲، ص ۱۶-۲۰

ه از میان ائمه هدی علیهم السلام غیر از امام علی بن ابیطالب (ع) که دیوان کاملی از شعر و مناجاتی منظوم با مطلع ذیل به ایشان نسبت داده شده است:

لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى
تَبَارَكْتَ تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ وَتُمْنَعُ

[ستایش مخصوص توست ای خداوند بخشنده عزیز و الامقام، بزرگواری تو را سزد که به هر که خواهی عطا می فرمائی و از هر که خواهی منع می کنی] به امام سجاده (ع) نیز مناجاتی منظوم که با این مطلع آغاز می شود:

أَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُوكُ فِي كُلِّ حَاجَتِي
شَكُوتُ إِلَيْكَ الضَّرْفُ فَاسْمَعْ شِكَايَتِي

[هان ای مورد آرزویم در همه نیازها از سختی زندگی به تو شکایت می کنم، پس شکایت مرا گوش کن] و به حضرت رضا (ع) نیز قصیده ای حکمت آمیز با مطلع:

إِرْغَبْ لِمَوْلَاكَ وَكُنْ رَاشِدًا
وَاعْلَمْ بِإِنَّ الْعِزَّةَ فِي خِدْمَتِهِ

[به خداوند گارت بگرای و سالک راه راست باش و بدان که بزرگواری همانا در خدمتگزاری اوست] و اشعاری که با مطلع ذیل، در وصف پیری سروده شده است، نسبت داده اند.

نَعَى نَفْسِي إِلَى نَفْسِي الْمَشِيبِ
وَعِنْدَ الشَّيْبِ يَتَقَطُّ اللَّيْلُ

[پیری و موی سفید خبر مرگ را به من داد، و به هنگام پیری است که خردمند پند می گیرد]

رک: منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، تألیف: حاج شیخ عباس قمی - چاپ تهران - ۱۳۲۷، از انتشارات کتابخانه اسلامی، ص ۲۱۵ و ۲۳۲

۲۴ و ۲۵ و ۲۶- ترجمه الغدیر - همان - ج ۳، ص ۳۱ تا ۳۶

ه و در ارتباط با این گونه تشویقها و شعر دوستیهای پیامبر اکرم (ص) است که می بینیم شاعری چون منوچهری دامغانی که از ستایشگران متملق دربار غزنوی است، برای موجه جلوه دادن چاپلوسیها و مدایح تملق آمیز خود - به شیوه قیاس مع الفارق - به سرودن اشعار ذیل - چنین سوء استفاده می کند:

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ
شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی
بر لب و دندان آن شاعر که نامش نابغه است
کی دعا کردی رسول هاشمی خیر الوری

شاعری عباس کرد و همزه کرد و طلحه کرد
جعفر و سعد و سعید و سیدام القری
ورعطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس
احمد مرسل ندادی کعب راهدی ردی
رک: دیوان اشعار منوچهری دامغانی به کوشش: محمد دبیرسیاقی - چاپ دوم - تهران، ۱۳۳۸، از انتشارات
زوار، ص ۱۴۱

۲۷ - سرآغاز این قصیده با ابیات ذیل آغاز می شود:
یاسائلی این الجود و الکرم
عندی بیان اذا طلبه قدموا
هذا الذی تعرف البطحا وظائنه
والبیت يعرفه والحل والحرم
[ای کسی که مرا از سر منزل بخشندگی و جوانمردی، همی پرسی مرا از نشان آن سخنی است که چون
جویند گانش فرا رسند باز خواهم گفت]
[اینکه تو او را نمی شناسی، همان کسی است که سرزمین بطحاء جای گامهایش را می شناسد و کعبه و
حل و حرم در شناسائی او همدم و همقدمند.]
۲۸ - منظور قصیده ای است که بیت مشهور آن این است:
مدارس آیات خلعت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات
[مدارسی که آیات خداوند (قرآن) در آن تدریس می شد از تلاوت خالی گردید و منزلگاههای وحی و نبوت
به ویرانی گرائید.]

۲۹ - قصیده ای است که با مطلع ذیل آغاز می شود:
امامک فانظر ای نهجیک تنهج
طریقان شتی: مستقیم واعوج
[در پیش روی تو دو راه است: راه راست و راه کج، اکنون بنگر تا به کدامین راه می روی]
۳۰ - درباره زندگی، سبک و جریانهای فکری و سیاسی روزگار شاعران مذکور که در دوران ائمه هدی
علیهم السلام می زیسته اند به زبان فارسی، رک: کتاب ادبیات انقلاب در شیعه، تألیف: صادق آینه وند - ج ۱ -
چاپ تهران - ۱۳۵۹، از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۱ و ۳۲ - رک: دیوان اشعار ظهیر فاریابی - همان - دیباچه، ص ۵
۳۳ - رک: دکتر علی شریعتی، اسلام شناسی، ص ۴۴۴ و ۵۴۴ - چاپ مشهد - ۱۳۴۷، از انتشارات شرکت
سهامی انتشار

۳۴ - آیه ۶۹ سوره مبارکه یس
۳۵ - رک: اعجاز قرآن و بلاغت محمد (ص)، مصطفی صادق رافعی - ترجمه: عبدالحسین ابن الدین، ص
۲۰۸ تا ۲۰۹ - چاپ دوم - تهران، ۱۳۶۱، از انتشارات بنیاد قرآن
۳۶ - آیه ۱۴۴ سوره مبارکه آل عمران

۳۷ - رک: ابن قتیبه ابو عبدالله محمد بن مسلم کوفی مروزی دینوری، الشعر و الشعراء، تصحیح: مصطفی
افندی جزء ۵، ص ۳۰۲ - مطبعة المعاهد - و رک: الشعر، اثر فی الاخلاق والمجتمع، رأی
الشریعة فیه - الدكتور السید جعفر شهیدی - همائی نامه، ص ۳۲۰ - چاپ تهران - ۱۳۵۵، از انتشارات انجمن

استادان زبان و ادبیات فارسی

۳۸- رک: المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی - ابتدا ترتیبه ونشره: أ.ی. ونسنگ (A.J. Wensinck) ی. پ. منسج (j.p.Mensing) تبع نشره: ی. بروخمان (j.Brugman) چاپ بریل - لیدن، ج ۳، ص ۱۴۰، چاپ ۱۹۳۶-۱۹۶۷

۳۹- رک: امثال و حکم علامه علی اکبر دهخدا - همان - ص ۳۱۰ - مضمون حدیث مذکور را دکتر قاسم رسا شاعر خراسانی این چنین به رشته نظم در آورده است:

طبع سراینده شیرین سخن	خرم و زیباست چوباغ بهشت
از چمن عمر تمتع نیافت	هر که در این مزرعه تخمی نکشت
شعر بود همچو سخن گوشار	گفته پیغمبر نیکو سرشت
باید با خط ز را این پسند را	برزبر لوحه سیمین نوشت:
شعر پسندیده کلامی نکوست	شعر نکوهیده، کلامی است زشت

رک: دکتر قاسم رسا، دیوان اشعار، ص ۳۹۲ - چاپ مشهد - از انتشارات کتابفروشی باستان
 ۴۰ - اشارت است به آیه ۲۶۹ سورة مبارکه البقره: «یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یدکر الا اولوالالباب»

۴۱ - رک: مصیبت نامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - همان - ص ۴۶

۴۲ - آیه ۸۶ سورة مبارکه آل عمران

۴۳ - آیه ۲۵۶ سورة مبارکه البقره

فهرستها

فهرست آیات
فهرست احادیث
فهرست عام اعلام
فهرست مراجع

فهرست آیات

شماره آیه	سوره	صفحه
۳۰	بقره/۲	۳۷
۲۲۷	شعراء/۲۶	۸۴، ۸۱، ۷۰، ۶۹
۲۵۷	بقره/۲	۳۷
۱۳	حجرات/۴۹	۳۳
۱۵۶	بقره/۲	۲۳
۵	انبیاء/۲۱	۱۰۹
۲۲۵، ۲۴۴	شعراء/۲۶	۸۴، ۸۳، ۸۲
۳۸	مُدثر/۷۴	۳۳
۲۱	احزاب/۳۳	۱۰۱
۲۵۶	بقره/۲	۹۴
۲۸۲	بقره/۲	۲۹
۱۲	محمد(ص)/۳۷۴۷	
۶۹	یس/۳۶	۹۱، ۸۲
۱۴۴	آل عمران/۳	۹۱
۴۱	حاقة/۶۹	۸۲
۸۵	آل عمران/۳	۱۱۳
۱۱ تا ۸	الشمس/۹۱	۲۹
۱۰۵	مائده/۵	۳۳
۱۲۰	نساء/۴	۳۴
۲۶۹	بقره/۲	۱۱۳

اذْأَقَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

...إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.

إِنَّا إِلَهُهُ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

بَلْ قَالُوا اضْغَاثٌ أَحْلَامٌ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ...

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.

...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ ...

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَيَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ...

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ.

وَمَنْ يُبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ. وَفِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَالْهَمُّ فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ.

يَعِذُّهُمْ وَفِيهِمْ وَمَا يَعِذُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...

فهرست احاديث

- ۳۴ اعدا عدوگ نفسك التی بین جنبيک .
- ۴۱ الزم العلم لك ما دلك على صلاح قلبك واطهر لك فسادہ .
- ۳۴ إِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْجَزْزِ وَالْجَنَّةِ وَفِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ .
- ۵۷ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى نِعْمَتَهُ عَلَى عَبْدِهِ .
- ۸۲ إِنَّ لِلَّهِ خَزَائِنُ الْحِكْمَةِ وَالسِّنَّةِ الشَّعْرَاءِ مَفَاتِيحُهَا .
- ۹۷،۸۳،۸۲،۲۴ إِنَّ لِلَّهِ كَنْزاً تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا أَلْسِنَةُ الشَّعْرَاءِ .
- ۳۵ إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ .
- ۱۰۸،۲۰۷،۸۲ إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَيَسْجَرًا .
- ۱۰۷،۸۲،۶۹ إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ .
- ۳۴،۳۳ التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ .
- ۱۲ خُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الْمَنَافِقِ .
- ۲۹ الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَزَهْدَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَالْقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى .
- ۹۲ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الشَّعْرِ، فَقَالَ: «كَلَامٌ حَسَنٌ حَسَنٌ وَقَبِيحٌ قَبِيحٌ»
- ۱۰۹ الشَّعْرَاءُ أُمَرَاءُ الْكَلَامِ .
- ۱۰۹ الشَّعْرَاءُ تَلَامِيذُ الرَّحْمَنِ .
- ۹۰ الشَّعْرَاءُ الَّذِينَ يَمْرُتُونَ بِالْإِسْلَامِ بِأَمْرِهِمْ اللَّهُ أَنْ يَقُولُوا شِعْرًا تَغْنَى بِهِ حُورُ الْعَيْنِ لِأَزْوَاجِهِنَّ فِي الْجَنَّةِ .
- الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ (الْإِنْسَانُ) يَزِيئُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا وَيَمْنِيهِ التَّوْبَةُ إِذَا هَجَمَتْ مَنِيَّةٌ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا .
- ۳۵
- ۳۴ عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْكَبِيرِ وَهُوَ جِهَادُكَ مَعَ نَفْسِكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ .
- ۳۵ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا .
- ۴۰ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّهَا وَأَيَاكُمْ وَمَذَامَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْغِضُهَا .

- ۹۲ لَإِنْ يَمْتَلِىْ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قِيحاً خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يَمْتَلِىْ شِعْراً.
- ۸۴ مَا مَنَعَ الَّذِينَ نَصَرُوا رَسُولَ اللَّهِ بِسُيُوفِهِمْ أَنْ يَنْصُرُوهُ بِلِسَانِهِمْ.
- ۲۸ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.
- ۱۲ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ.
- اليمين والشمال مضلة والطريق الوسطى هى الجادة عليها باقى واثار النبوة وفيها منفذ السنة واليها مصير العاقبة.
- ۹۷، ۱۲

فهرست عام اعلام

آ

- آتشکده آذر ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۱۰
 آتن ۹۵
 آخر شاهنامه ۱۰۸
 آخوندزاده ۲۰
 آدمیت، فریدون ۱۰۸
 آریان پور، امیر حسین ۹۶، ۹۸
 آریستوفان ۱۶، ۹۵
 آریستپ ۳۲
 آزادی و تربیت ۹۸
 آستان قدس رضوی ۱۳
 آل علی (ع) ۸۹
 آلفرد دوموسه ۱۲، ۹۶
 آینه وند، صادق ۱۰۷، ۱۱۲
- الف
- ابن بابویه - شیخ صدوق ۸۲، ۱۱۰
 ابن خلدون ۸۵، ۱۰۵
 ابن الدین، عبدالحسین ۱۱۲
 ابن رشیق، قیروانی ۶۱، ۱۰۵
 ابن رومی، ابوالحسن ۹۰
 ابن سینا، ابوعلی حسین ۶۰، ۱۰۶
- ابن عباس ۱۱۰
 ابن قتیبه - دینوری ۱۱۲
 ابن منظور ۹۸
 ابوطالب ۹۱
 احادیث مثنوی ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸
 احمدی بیرجندی، احمد ۱۳
 اخلاق از نظر همزیستی ۹۹، ۱۰۱
 اخلاق ناصری ۹۸
 اخلاق و مذهب ۹۹
 اخوان ثالث، مهدی (م - امید) ۱۰۸
 ادبیات، انقلاب در شیعه ۱۰۷، ۱۱۲
 ادبیات و تعهد در اسلام ۱۰۴
 ادیب الممالک - فرهانی ۲۰، ۷۴، ۱۰۸
 ادیب تهرانی ۹۸
 ارسطو ۱۶، ۱۷، ۴۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵
 آروبی، بنت عبدالمطلب ۸۸
 اساس الاقتباس ۱۰۶
 اسپنسر ۱۰۲
 استیک (شناخت زیبایی) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 اسدی، ضرار ۸۸
 اسدی - کمیت بن زید ۸۶، ۸۹

- اسکات ولبور ۹۵
اسکار وایلڈ ۴۹
اسلام ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲
- اسلام و تجدید حیات معنوی ۹۹
اسلامی ندوشن، دکتر محمد علی ۱۰۴
اشیل (اسخیلوس) ۱۶، ۹۵
اصالت در ہنر ۱۰۲
اصفہانی - جمال الدین عبدالرزاق ۲۲، ۱۰۷
اصول کافی ۳۹، ۱۰۱
اصول نقد ادبی ۹۶
اعجاز قرآن و بلاغت محمد (ص) ۱۱۲
افلاطون ۱۷، ۴۴، ۹۵
اقبال آشتیانی، عباس ۱۰۵
اقبال لاہوری، علامہ محمد ۶۸، ۷۴، ۱۰۷، ۱۰۸
اگریستان سیالسم ۱۲
ام السلمہ ۸۸
ام ایمن ۸۸
امثال و حکم ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸
امرء القیس ۸۸
امیہ بن صلت ۸۸
امینی، علامہ عبدالحسین ۸۷، ۱۰۸
اندیشہ های میرزا آقا خان کرمانی ۱۰۸
انسان، اسلام و مکتبہای مغرب زمین ۱۰۱
انساندوستی و ہنر ۱۰۳
انصاریان، علی ۹۹
انقلاب تکاملی اسلام ۱۰۱
انوری ابیوردی ۲۰، ۷۲، ۱۰۸
اوحدی مراغہ ای ۱۹
اور پیدس ۱۶، ۹۵
- اوستا ۱۸
اومانیسسم ۱۲
ایتالیا ۹۷
- ب
- بامداد، محمد علی ۱۰۲
باقر، امام (ع) ۸۹، ۱۱۰
بحیر بن ابی سلمی ۸۸
بدوی، عبدالرحمن ۱۰۶
براون، ادوارد ۱۰۹
برگہائی در آغوش باد ۱۰۷
بروجردی، حاج سید ابراہیم ۱۱۰
بزرگسال وجوان ۱۰۰
بطحاء ۱۱۲
بنی ہاشم ۸۹
بودلر ۲۳
بوستان ۱۹، ۱۰۰
بہ آذین - م ۱۰، ۱۰۲، ۱۰۸
بہارستان ۱۰۹
بہار، محمد تقی - ملک الشعراء، ۵۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷
بہار و ادب فارسی ۱۰۷، ۱۰۸
بہجتی (شفق) ۱۰۷
بہرام گور ۲۰
بہشت سخن ۱۰۵
البیان والتبیین ۱۰۶
بیروت ۹۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۰
بیگدلی، لطفعلی بیک ۱۰۹
- پ
- پرتوی از قرآن ۱۰۰، ۱۰۵

- پروین گنابادی، محمد ۱۰۵
 پرستلی، جی. بی. ۹۶
 پهلوی، سلسله ۷۷
 پیوند خطابه با اسلام ۱۰۴
- جامی، عبدالرحمن ۸۲، ۱۰۹
 جانسن، ساموئل ۱۷، ۹۶
 جبران خلیل جبران ۶۶
 جزیره العرب ۸۵
 جعفر بن ابی طالب ۱۱۲
 جعفری، محمد تقی ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶
 جمال الدین محمد بن عبدالرزاق - اصفهانی ۲۲، ۱۰۷
 جمهور ۱۷، ۹۵
 جهان مجهول ۱۰۷
- ت
- تاج المصادر ۹۵
 تارا، جواد ۱۰۶
 تاریخ تمدن جهان ۹۹
 تاریخ فلسفه هنر ۱۰۲
 تاگور، رابیندرانات ۵۰، ۱۰۴
 تجلیل، جلیل ۱۰۸
 تحف العقول ۳۹، ۱۰۱
 تذکرة الشعراء ۱۰۹
 تزار، تریستیان ۹۷
 تطور شعر فارسی ۱۰۵
 تفسیر ابوالفتح رازی - روح الجنان ۹۹، ۱۱۰
 تفسیر جامع ۱۱۰
 تفسیر عیاشی ۸۳
 تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۱۰۶، ۱۰۹
 تلمذ حسین ۱۰۰
 تورات ۱۹
 تولستوی، لئون ۱۷، ۴۴، ۴۶، ۹۶، ۱۰۲
 نهران ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
- چ
- چهار مقاله عروضی ۱۰۵
- ح
- حاتمی، تقی ۱۰۸
 حافظ، خواجه شمس الدین محمد ۴۳، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۱۰۲، ۱۰۶
 حجاز ۸۵
 حرانی، ابن شعبه ۱۰۱
 حرّ عاملی، شیخ محمد بن الحسن ۱۰۱
 حسان بن ثابت ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۱۱۱
 حسین بن علی (ع) ۸۳، ۸۹
 حق الیقین ۱۰۹
 حکیمی، محمد رضا ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۰
 حمزة بن عبدالمطلب ۱۱۲
 حمیدی، دکتر مهدی ۱۰۵
 حیدرآباد ۱۰۰
- خ
- خازن، ابومحمد ۶۳
- ج
- جاحظ، ابو عثمان ۶۷، ۱۰۶
 جام جهان بین ۱۰۴
 جامع الصغیر ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷

- خاقانی شروانی ۱۰۷
 خاتلری، دکتر پرویز ناتل ۱۰۳، ۹۶، ۱۰۳
 خدیجه، ام المؤمنین (ع) ۸۸
 خطیب رهبر، دکتر خلیل ۹۸
 خنساء ۸۸
 خیام، ابوالفتح عمر ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۱۰۶
- د
- دادائیس ۲۱، ۹۶
 داروین ۱۰۲
 دانشگاه تبریز ۱۰۲
 دانشگاه تهران ۸، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷
 دانش مسلمین ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱
 دانشنامه ایران و اسلام ۱۰۱
 داوری، دکتر رضا ۱۰۲
 دبیرسیاقی ۶ محمد ۱۱۲
 دریابندری، نجف ۱۰۲
 دستگردی، وحید ۱۰۷، ۱۰۸
 دعبل (خزاعی) ۸۴، ۸۶
 الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه ۹۹
 دونلی، ابوالاسود ۸۸، ۹۰
 دورکیم ۵۶، ۱۰۴
 دولتشاه ۱۰۹ سمرقندی
 دهخدا، علی اکبر ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۳
 دهگان، کاوه ۹۶
 دیدرو ۱۷، ۱۹، ۹۶
 دیدگاههای نقد ادبی ۹۵، ۹۶
 دیک الجن ۸۹
 دینوری، ابن قتیبہ ۱۱۲
 دیوان ادیب الممالک فراهانی ۱۰۸
 دیوان اقبال لاهوری ۱۰۸
- ر
- رازی، ابوالفتح ۸۴، ۹۹، ۱۱۰
 رازی، شمس قیس ۱۹، ۶۷، ۹۶
 رافعی، مصطفی صادق ۱۱۲
 ربانی، میرهادی ۱۰۸
 رزمجو، حسین ۱۳، ۹۷
 رسا، دکتر قاسم ۱۱۳
 رشد حکمت در اسلام ۱۰۶
 رضا، امام (ع) ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۱۱
 رقیفه بنت ابی صیفی ۸۸
 رکنی، دکتر محمد مهدی ۱۳
 رمانتیس ۲۱، ۲۲
 روح الجنان و روح الجنان ۱۱۰
 روح القدس ۸۴
 روحانی، فؤاد ۹۵، ۱۰۲
 روسیه ۹۸
 روش نویسندگان بزرگ معاصر ۹۷، ۱۰۳
 رمی معیری ۱۰۵
- ز
- زریاب خویی، دکتر عباس ۹۹، ۱۰۲

زرین کوب، حمید ۹۶

زرین کوب، دکتر عبدالحسین ۹۵، ۹۶، ۱۱۱

زکی مبارک ۱۰۷

زندگی شاعران ۱۷

زوریخ ۹۷

زوزنی، ابوعبدالله ۹۵

زیباشناسی در هنر و طبیعت ۱۰۳، ۱۰۴

سیری در ادبیات غرب ۹۶، ۹۷

سیری در نهج البلاغه ۱۰۰

سیوطی، جلال الدین ۱۰۴

ش

شاعران در زمانه عسرت ۱۰۲

شاهنامه ۵۶

شبستری، شیخ محمود ۱۹

شرق ۱۱، ۱۲

شریعتی، دکتر علی ۷۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲

شعر اروپائی و سبکهای ادبی ۹۶

شعرانی، میرزا ابوالحسن ۹۹، ۱۱۰

شعربیدروغ شعری نقاب ۱۱۱

الشعر والشعراء ۱۱۲

شعر قدیم در ایران ۱۰۵

شعر و هنر ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴

شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی ۷،

۴۱، ۱۳، ۱۱

شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا ۱۰۵

شکسپیر، ویلیام ۱۷

شمس قیس - رازی ۱۹، ۶۷، ۹۶

شوپنهاور ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۴

شهیدی، دکتر سید جعفر ۱۱۲

شیلر ۱۰۲

شیخ صدوق - ابن بابویه ۸۲، ۱۱۰

شیمابنت حارث ۸۸

ص

صاحب الزمان (عج) ۸۴

صاحب بن عباد ۶۳

صادق، امام (ع) ۲۹، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹

س

سادات ناصری، دکتر سید حسن ۱۰۹

سازمان پژوهش وزارت آموزش و پرورش ۳۲

سجّاد، امام (ع) ۸۹، ۱۱۱

سجّادی، دکتر سید جعفر ۹۸

سجّادی، دکتر ضیاء الدین ۱۰۷

سراچه بن مالک ۸۸

سروش، احمد ۱۰۷

سعادت، فربرز ۹۵

سعدی بنت کریم ۸۸

سعدی، شیخ مصلح الدین ۱۹، ۲۸، ۹۸، ۱۰۰،

۱۰۵

سعید تهرانی، دکتر جواد ۹۹

سلجوقی، سلسله ۷۷

سمبولیسم ۲۱، ۲۲

سمرقندی، دولت شاه ۱۰۹

سنائی غزنوی، ابوالمجد ۱۹، ۲۸، ۷۶، ۹۷، ۹۸،

۱۰۷

سورآلکسیم ۲۱، ۲۲

سوفوکلس ۱۶، ۹۵

سومریان ۱۸

سید حسینی، رضا ۹۶، ۹۷

سید حمیری ۸۹

علم اخلاق و حکمت عملی ۹۹
العمده فی محاسن الشعر ۱۰۵
علوی، یحیی بن عمر ۹۰
علویان ۹۰
علوی نیا، جلال ۱۰۳
علی (ع) ۱۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۱
عنصری بلخی ۷۶
عوفی، محمد ۶۳، ۱۰۵
عیاشی، محمد بن مسعود ۸۳

غ

الغدیر فی الکتاب والسنة ۸۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
غرب ۱۱، ۱۲
غزالی، امام محمد ۴۰، ۱۰۱
غزنوی، سلسله ۷۷
غفاری، علی اکبر ۱۰۱، ۱۱۰
غنوی، طفیل ۸۸
غنی، دکتر قاسم ۱۰۲، ۱۰۶

ف

فارسی، جلال الدین ۱۰۱
فاریابی، ظهیر الدین ۷۵، ۱۰۷، ۱۱۲
فاطمه (ع) ۹۱
فراهانی - ادیب الممالک ۲۰، ۷۴، ۱۰۸
فردوسی، حکیم ابوالقاسم ۷، ۲۵، ۶۲، ۷۷، ۱۰۸
فرزدق ۸۹
فرغانی، سیف الدین ۷۲، ۱۰۸
فروزانفر، بدیع الزمان ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸
فروغی، محمد علی ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶
فروید، زیگموند ۱۰۲

صبحی الصالح ۹۹، ۱۰۰
صبور اردوبادی، دکتر احمد ۱۰۲
صرمة بن ابی انس ۸۸
صفا، دکتر ذبیح الله ۱۰۸
صفی پور، عبدالکریم ۹۵
صفیه بنت عبدالمطلب ۸۸
صناعی، دکتر محمود ۹۸
صور خیال در شعر فارسی ۱۰۵، ۱۰۶

ط

طالقانی، سید محمود ۱۰۰
طلحه ۱۱۲
طوس ۷، ۲۵، ۵۶، ۶۲
طوسی، خواجه نصیر الدین ۶۵، ۹۸، ۱۰۶

ع

عاتکه بنت زید ۸۸
عاتکه بنت عبدالمطلب ۸۸
عایشه ۸۸
عباس بن عبدالمطلب ۸۸، ۱۱۲
عباس بن مرداس ۸۸
عباسی، محمد ۱۰۹
عباسیان ۸۹، ۹۰
عبدالله بن حرب ۸۸
عبدالله بن رواحه ۸۴، ۸۸
عبدالمطلب ۸۸
عبدی، سفیان ۸۷
عثمان بن عفان ۸۸
عرفات ۸۶
عسکری، امام حسن (ع) ۹۰
عطارد فرید الدین ۱۹، ۸۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳

- فرهنگ فارسی فرانسه نفیسی ۵۹، ۱۰۱
فرهنگ فارسی معین ۱۰۱، ۱۰۵
فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی ۹۸
فلسفی، محمد تقی ۹۸
فن خطابه ۱۶
فن الشعر ۱۰۶
فن شعر ۱۶
فوتوریسم ۲۲، ۹۷
فولادوند، مهدی ۱۰۴
فیض الاسلام، سید علینقی ۹۷
فیلیسین شاله ۹۹، ۱۰۱
- ق
- قاهره ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۱
قرآن مجید ۱۰، ۲۹، ۳۳، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۹
قریب، عبدالعظیم ۹۸
قریشی، ضرار ۸۸
قزوینی، محمد ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷
قم ۹۹، ۱۰۴
قمی، حاج شیخ عباس ۱۰۰، ۱۱۱
قیروانی، ابن رشیق ۶۱، ۱۰۵
قیس بن بحر ۸۸
قیس بن صرمه ۸۸
- ک
- کاظم، امام (ع) ۳۹، ۴۱، ۹۰
کالیکلس ۳۲
کاویانی، دکتر رضا ۱۰۲
کثیر عزه ۸۹
کردعلی، محمد ۸۵
- کرمانی، میرزا آقاخان ۲۰، ۱۰۸
کروچه، بندوتو ۵۷، ۶۱، ۱۰۲، ۱۰۴
کسروی، سید احمد ۲۰
کسمائی، هاید ۱۰۷
کعب بن زهیر ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲
کعب بن مالک ۸۴، ۸۸
کعب بن نمط ۸۸
کلیات اقبال لاهوری ۱۰۷
کلیات جمال الدین محمد بن عبدالرزاق ۱۰۷
کلیات خمسة نظامی گنجوی ۱۰۵
کلیات زبانشناسی ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷
کلیات سعدی ۱۰۵
کلینی رازی، محمد بن یعقوب ۱۰۱
کمره ای، محمد باقر ۱۰۱
کمیت بن زید اسدی ۸۶، ۸۹
کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق ۱۰۰
کویر ۱۰۷
- گ
- گل آتش ۱۰۸
گلین، محمد ۱۰۷
گروز ۱۹، ۹۶
گلستان سعدی ۱۹، ۹۸
گوته، توفیل ۴۹، ۱۰۳
- ل
- لباب الالباب ۶۳، ۱۰۵، ۱۰۸
لبنان ۱۰۸، ۱۱۰
لبید، ابن ربیع ۸۸
لذات فلسفه ۹۹، ۱۰۲
لسان العرب ۹۸

معاوية بن ابی سفيان ۹۲
المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى ۱۱۳
المعجم فى معايير اشعار العجم ۲۰، ۹۶، ۱۰۷،

۱۰۸

معرى، ابوالعلاء ۵۳

معنى هنر ۱۰۲

معین، دکتر محمد ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵،

مقاتيع الجنان ۱۰۰

مقدمة ابن خلدون ۱۰۵، ۱۱۱

مقرئ بیهقی، ابو جعفر ۹۵

مکتبهای ادبی ۹۶، ۹۷، ۱۰۰

ملك الشعراء بهار ۵۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷

المنادى، شيخ عبدالرئوف ۱۰۰

منتهى الآمال ۱۱۱

منتهى العرب فى لغة العرب ۹۵

مندور، دکتر ۱۰۲

منوچهرى دامغانى ۱۱۱، ۱۱۲

ميرخانى، سيدحسن ۹۸، ۱۰۹

ن

نابغه جعدى ۸۸، ۱۱۱

ناتوراليسم ۲۰

ناصر خسرو قباديانى ۱۹، ۲۰، ۷۶، ۷۷، ۹۳

ناظم الاطباء ۱۰۱

نتى، مارى ۹۷

نخستين درس زيباشناسى ۱۰۴

نشرية نويسندگان و هنرمندان ايران ۱۰۸

نصيحة الملوك ۱۰۱

نظامى عروضى ۱۰۵

نظامى گنجوى ۲۰، ۶۳، ۱۰۵

نعمان بن عجلان ۸۸

لغت نامه دهخدا ۱۰۱

لیدن ۱۱۳

ليلى و مجنون نظامى ۱۰۵

م

ماركسيسم ۳۶

مأمون ۹۰

مالك بن عوف ۸۸

متوكل (عباسى) ۹۰

مثنوى معنوى ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸

مجلسى، ملا محمد باقر ۸۳، ۱۰۹

مجله سخن ۹۶

مجله رشد آموزش زبان فارسى ۳۲

مجله فردوسى ۹۶، ۹۷

مجله كاوه ۱۰۵

محمد (ص) - رسول الله - پيامبر اسلام ۱۹، ۳۳، ۳۵،

۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲،

۹۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳

مدائح النبويه فى الادب العربى ۱۰۷

مدرس رضوى ۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸

مراة المثنوى ۱۰۰

مرکز نشر دانشگاهى ۱۳

مسئوليت شيعة بودن ۱۰۳

مستدرک ۱۰۰

مسعود سعد سلمان ۷۶

مشكور، دکتر محمد جواد ۹۸

مشهد ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳

المصادر ۹۵

مصر ۱۰۴

مصيبت نامه ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳

مظهرى، شهيد مرتضى ۱۰۰، ۱۰۴

- نفیسی، سعید ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۸
 نفیسی، علی اکبر - ناظم الاطباء ۱۰۱
 نقد ادبی ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۷
 نقد و ادب ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸
 نگاهی به فلسفه هنر ۱۰۳، ۱۰۴
 نوبل ۱۰۴
 نوعی، محمد ۱۰۳
 نهج البلاغه ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
 نورماتیسیم ۲۲
 نیچه، فردریک ویلهلم ۳۲
 نیکلسون، رینولد، آلین ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵
 نیهلیم ۳۲
- ه
 هابس، توماس ۵۲، ۱۰۴
 هارون الرشید ۸۹، ۹۰
 هدایت، صادق ۵۳
 هربرت رید ۱۰۲
 هشام بن عبدالملک ۸۹
 هگل ۱۰۲
 هند ۹۵، ۱۰۰
 هند بن حارث ۸۸
 هنر چیست؟ ۴۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 همائی، جلال الدین ۱۰۱
- و
 واحدی، محمد تقی ۱۱۱
 والری، پُل ۲۱، ۹۷
 وایسه ۱۰۲
 ورون ۱۰۲
 وزارت آموزش و پرورش ۹۶
 وزارت فرهنگ ۱۰۷
 وزیری، علینقی ۱۰۳
 وسائل الشیعه ۱۰۱
- ی
 یمگان ۷۶
 یوسفی، دکتر غلامحسین ۱۰۰، ۱۰۷
 یونان ۱۶، ۱۹، ۳۲
 یونسی، ابراهیم ۹۶
 یهود (قوم) ۱۹

فهرست مراجع

- آتشکده، لطفعلی بیک آذربیکدلی، تصحیح: دکتر حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۶، انتشارات امیر کبیر.
- آخر شاهنامه، مهدی اخوان ثالث (م- امید) - چاپ سوم تهران ۱۳۴۸ - انتشارات مروارید.
- آزادی و تربیت، دکتر محمود صناعی، تهران ۱۳۳۹، انتشارات سخن.
- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم تهران ۱۳۴۷ - انتشارات امیر کبیر.
- اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی، محمد تقی فلسفی، تهران ۱۳۳۹ - هیئت نشر معارف اسلامی.
- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح: ادیب تهرانی، تهران ۱۳۴۶ - انتشارات جاویدان.
- اخلاق و مذهب، محمد تقی جعفری، قم ۱۳۵۴ - انتشارات تشیع.
- ادبیات انقلاب در شیعه، صادق آئینه‌وند، تهران ۱۳۵۹، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ادبیات و تعهد در اسلام، محمد رضا حکیمی، تهران ۱۳۵۶ - انتشارات فجر.
- اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، تهران ۱۳۳۶ - انتشارات دانشگاه تهران.
- استیتک (شناخت زیبایی) - فیلسین شاله، ترجمه: علی اکبر بامداد، چاپ سوم ۱۳۴۷ - انتشارات طهوری.
- اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، چاپ اول مشهد ۱۳۴۷، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- اسلام و تجدید حیات معنوی، دکتر جواد سعید تهرانی، تهران ۱۳۵۱، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- اصالت در هنر و علل انحراف در احساس هنرمند، دکتر احمد صبور اردوبادی، تبریز ۱۳۴۶، انتشارات دانشگاه تبریز.
- اصول نقد ادبی، دکتر پرویز ناتل خانلری، مجله سخن شماره ۱۲ دوره شانزدهم (اسفند ۱۳۴۵).
- اعجاز قرآن و بلاغت محمد (ص) - مصطفی صادق رافعی، ترجمه: عبدالحسین ابن الدین، چاپ دوم تهران ۱۳۶۱، انتشارات بنیاد قرآن.
- امثال و حکم، علامه علی اکبر دهخدا، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹، انتشارات امیر کبیر.
- اندیشه‌های پیرامون هنر و نقد هنری و انقلاب، م. به آذین، نشریه نویسندگان و هنرمندان ایران - دفتر اول.
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، فریدون آدمیت، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷

انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین، دکتر علی شریعتی، تهران (بدون تاریخ) انتشارات حسینیه ارشاد.
انساندوستی و هنر، ولادیسلاوی من کو، ترجمه: جلال علوی نیا، چاپ اول تهران ۱۳۵۷ - انتشارات حقیقت.
انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی (بدون تاریخ و محل چاپ)
برگهائی در آغوش باد، دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۱، تهران ۱۳۵۶، انتشارات توس
بزرگسال و جوان از نظر افکار و تمایلات، محمد تقی فلسفی، تهران ۱۳۵۲، هیئت نشر معارف اسلامی
بوستان سعدی، (سعدی نامه) - تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۹ - انتشارات انجمن
استادان زبان و ادبیات فارسی.

بهارستان، عبدالرحمن جامی، تهران ۱۳۱۱ - انتشارات کتابخانه مرکزی.
بهار و ادب فارسی، مجموعه یکصد مقاله از محمد تقی بهار (ملک الشعراء) به کوشش محمد گلبن با مقدمه:
دکتر غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۵، انتشارات سازمان کتابهای جیبی.
بهشت سخن، دکتر مهدی حمیدی، چاپ دوم تهران ۱۳۳۷ - انتشارات مطبوعاتی پیروز.
پرتوی از قرآن، آیه الله سید محمود طالقانی، تهران ۱۳۵۸، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
پیوند خطابه با اسلام، استاد مرتضی مطهری، چاپ قم (بدون تاریخ) انتشارات محمدی.
تاج المصادر، ابوجعفر احمد بن علی المقرئ البیهقی، ج ۱، چاپ سنگی هند ۱۳۰۱.
تاریخ تطوّر شعر فارسی، محمد تقی بهار (ملک الشعراء) با حواشی: ت. ب، مشهد ۱۳۳۴.
تذکره الشعراء، دولتشاه سمرقندی، تصحیح: محمد عباسی (از روی چاپ براون) تهران ۱۳۳۷ - انتشارات -
بارانی.

تفسیر جامع، علامه حاج سید ابراهیم بروجردی، ج ۵ - چاپ تهران - از انتشارات کتابخانه صدر.
تفسیر روح الجنان و روح الجنان، جمال الدین شیخ ابوالفتح رازی، تصحیح: میرزا ابوالحسن شعرانی، ج ۸ و
۱۲ - تهران ۱۳۵۲، انتشارات اسلامی.

تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد مولوی، محمد تقی جعفری، ج ۷، چاپ اول تهران ۱۳۵۱ -
انتشارات شرکت سهامی انتشار.

جام جهان بین، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، چاپ سوم تهران ۱۳۴۹ - انتشارات ابن سینا.
جشن نامه مدرس رضوی، مقاله: شعر از دیدگاه پیامبر، نوشته: دکتر جلیل تجلیل، تهران ۱۳۵۶ - انتشارات
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

جمهور، افلاطون، ترجمه: فؤاد روحانی، چاپ دهم تهران ۱۳۴۸، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
جهان مجهول (مجموعه شعر) سروده: هایدو کسمانی، چاپ تهران (بدون تاریخ).
چهارمقاله، احمد بن عمر نظامی عروضی، به اهتمام: محمد قزوینی و تصحیح مجدد دکتر محمد معین، تهران
۱۳۴۸ - انتشارات ابن سینا.

حق الیقین، ملا محمد باقر مجلسی، تهران ۱۳۴۷ - انتشارات شرکت سهامی طبع کتاب.
خداشناسی عملی یا رشد حکمت در اسلام، جواد تارا، چاپ تهران (بدون تاریخ) - انتشارات ادب و زوار.

- دانش مسلمین، محمد رضا حکیمی، تهران ۱۳۵۶ - انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دانشنامه ایران و اسلام، شماره ۱۰ (احمد بن حنبل - الاخوان المسلمین) تهران ۱۳۶۰ - انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیدگاههای نقد ادبی، ولبور اسکات، ترجمه فریبرز سعادت، تهران ۱۳۴۳ - انتشارات امیرکبیر.
- دیوان ادیب الممالک، محمد فراهانی، تصحیح: وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۲ - انتشارات ارمغان.
- دیوان انوری، اوحالدین انوری ابیوردی، به اهتمام: سعید نفیسی: تهران ۱۳۳۷ - انتشارات امیرکبیر.
- دیوان بهار، محمد تقی بهار (ملک الشعراء) ج ۱، تهران ۱۳۳۵ - انتشارات امیرکبیر.
- دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، تصحیح: وحید دستگردی، تهران ۱۳۲۰ - انتشارات وزارت فرهنگ.
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بدون تاریخ) - انتشارات زوار.
- دیوان افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی، تصحیح: دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۳۸ - انتشارات زوار.
- دیوان رسا، دکتر قاسم رسا، چاپ مشهد (بدون تاریخ) - انتشارات باستان.
- دیوان ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی، تصحیح: مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۰، انتشارات شرکت طبع - کتاب.
- دیوان سیف الدین فرغانی، تصحیح: دکتر ذبیح الله صفا، چاپ دوم تهران ۱۳۶۴ - انتشارات فردوسی.
- دیوان ظهیر الدین فارابی، به کوشش: تقی بینش، مشهد ۱۳۳۷ - انتشارات باستان.
- دیوان منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد، به کوشش: محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۴۷، انتشارات زوار.
- رباعیات خیام، ابوالفتح خیام نیشابوری، به اهتمام: محمد علی فروغی و دکتر غنی، تهران ۱۳۳۹ - انتشارات زوار.
- روش نویسندگان بزرگ معاصر، حسین رزمجو، چاپ دوم مشهد ۱۳۵۱ - از انتشارات شرکت سهامی انتشار.
- زیباشناسی در هنر و طبیعت، علینقی وزیری، چاپ دوم تهران ۱۳۲۸ - انتشارات دانشگاه تهران.
- زیبایی، دکتر رضا کاویانی، تهران ۱۳۴۰، انتشارات ابن سینا.
- سیری در ادبیات غرب، جی. بی. - پرستلی، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران ۱۳۵۲ - سازمان کتابهای جیبی.
- سیری در نهج البلاغه، استاد مرتضی مطهری، چاپ دوم تهران ۱۳۵۴ - انتشارات صدرا.
- شاعران در زمانه عسرت، دکتر رضا داوری، تهران ۱۳۵۰ - انتشارات نیل.
- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، چاپ ژول مول، تهران ۱۳۴۵ - انتشارات سازمان کتابهای جیبی.
- شعر اروپائی و سبکهای ادبی، دکتر ا. ح. - آریان پور، مجله فردوسی شماره شهریور ۱۳۴۶.
- شعربی دروغ شعربی نقاب، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ۱۳۴۶ - انتشارات محمد علی علمی.
- شعر قدیم در ایران، عباس اقبال آشتیانی، مجله کاوه، شماره دوم از دوره جدید.
- شعر و هنر، دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران ۱۳۴۵.
- صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۴۹ - انتشارات نیل.

الفدیر، عبدالحسین احمد امینی، ترجمه: محمد تقی واحدی، ج ۳، تهران ۱۳۶۲ - انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی.

فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۵۲ - انتشارات امیرکبیر.

فرهنگ فارسی نفیسی، دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم الاطباء)، تهران ۱۳۴۴.

فرهنگ فرانسه - فارسی نفیسی، سعید نفیسی، چاپ تهران ۱۹۷۳م - انتشارات بروخیم و پسران.

فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، دکتر سیدجعفر سجادی، تهران ۱۳۳۸ - انتشارات بوذرجمهری.

فن شعر، ارسطو، ترجمه: دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران ۱۳۵۳ - انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کلیات اشعار علامه اقبال لاهوری، با مقدمه: احمد سروش، تهران ۱۳۴۳ - انتشارات کتابخانه سنائی.

کلیات شیخ مصلح الدین سعدی، تصحیح: محمد علی فروغی، تهران ۱۳۳۰ - انتشارات علمی.

کلیات خمسة نظامی گنجوی، حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف، چاپ سوم تهران ۱۳۵۱ - انتشارات امیرکبیر.

کلیات زیباشناسی، بندو توکروچه، ترجمه: فؤاد روحانی، تهران ۱۳۴۴ - انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کوب، دکتر علی شریعتی، مشهد ۱۳۴۹ - انتشارات شرکت سهامی انتشار.

گل آتش (مجموعه شعر)، میرهادی ربانی، مشهد ۱۳۴۰ - انتشارات کتابفروشی باستان.

گلستان، سعدی، به کوشش و تصحیح: محمد علی فروغی و عبدالعظیم قریب، به اهتمام: دکتر محمد جواد.

مشکور، تهران ۱۳۴۲ - انتشارات اقبال.

گلستان، سعدی، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران ۱۳۴۵ - انتشارات صفیعلی شاه.

لباب الالباب، محمد عوفی، با تصحیحات و حواشی: سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵ - انتشارات ابن سینا.

لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه: دکتر عباس زریاب خویی، تهران ۱۳۴۴ - انتشارات شرکت سهامی اندیشه

لغت نامه دهخدا، علامه علی اکبر دهخدا، شماره ۷۵، تهران ۱۳۴۱ - انتشارات سازمان لغت نامه

مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، به اهتمام: سیدحسن میرخانی، تهران ۱۳۴۱.

مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، به اهتمام: رینولد آلین - نیکلسون، تهران ۱۳۵۳ - انتشارات امیرکبیر

مرآة المثنوی، تلمذ حسین، چاپ حیدرآباد هند ۱۳۵۲ ه. ق.

مسئولیت شیعه بودن، دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۰ - انتشارات حسینیه ارشاد.

مصیبت نامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام: تقی حاتمی، تهران ۱۳۵۴ - انتشارات کتابخانه مرکزی

و نسخه چاپ مشهد (بدون تاریخ) از انتشارات مطبعة نور.

المعجم فی معاییر اشعار المعجم، شمس الدین محمد بن قیس الرازی، تصحیح: محمد قزوینی و به کوشش:

مدرس رضوی، تهران ۱۳۳۵ - انتشارات دانشگاه تهران.

معنی هنر، هربرت رید، ترجمه: نجف دریابندری، چاپ تهران ۱۳۵۲ - انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۸۱ ه. ق. - انتشارات کتابفروشی علمی.

مقدمه ابن خلدون، عبد الرحمن بن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۳۷ - انتشارات بنگاه

ترجمه و نشر کتاب.

مکتبهای ادبی، رضا سید حسینی، ج ۲، چاپ پنجم تهران ۱۳۵۱- انتشارات نیل.
 منتهی الآمال فی تواریخ النبی والآل، حاج شیخ عباس قمی، تهران ۱۳۷۲- انتشارات کتابفروشی اسلامیة
 منتهی الأرب فی لغة العرب، عبدالرحیم صفی پور، ج ۴، تهران ۱۲۹۷- انتشارات سنائی.
 نخستین درس زیباشناسی، مهدی فولادوند، چاپ اول تهران ۱۳۴۸- انتشارات کتابفروشی دهخدا.
 نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین کوب ج ۱، چاپ دوم تهران ۱۳۵۴- انتشارات امیرکبیر.
 نقد ادبی، دکتر عبدالحسین زرین کوب و حمید زرین کوب، تهران ۱۳۶۰- انتشارات وزارت آموزش و پرورش.
 نقد و ادب، دکتر مندور، ترجمه: دکتر علی شریعتی، مشهد ۱۳۴۶- انتشارات کتابفروشی امیرکبیر.
 نگاهی به فلسفه هنر از دیدگاه اسلام، محمد تقی جعفری، چاپ تهران (بدون تاریخ)- انتشارات وزارت فرهنگ و هنر و موزه هنرهای معاصر.
 نهج البلاغه، ترجمه و شرح: حاج سید علینقی فیض الاسلام ج ۱، تهران ۱۳۶۵ ه. ق.
 هنر چیست؟ لئون تولستوی، ترجمه: کاوه دهگان، چاپ ششم تهران ۱۳۵۶- انتشارات امیرکبیر.

مراجع عربی

الاصول من الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی الرازی، مع الشرح: الشيخ محمد باقر الکرمنی، صححه: محمد باقر البهبودی- علی اکبر الغفاری، طهران ۱۲۹۳ ه. ق- من منشورات المکتبة الاسلامیة
 تحف العقول عن آل الرسول، ابی محمد الحسن بن علی الحسین بن شعبة الحرانی، تصحیح: علی اکبر الغفاری
 طهران ۱۳۵۴ ه. ش، من منشورات المکتبة الاسلامیة
 الجامع الصغیر فی احادیث البشیر والنذیر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، ج ۱- طبع مصر- ۱۳۲۱ ه. ق.
 الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، علی انصاریان، تهران ۱۳۵۷ ه. ش- انتشارات مفید
 شرح دیوان کعب بن زهیر، لکعب بن زهیر بن ابی سلمیٰ المزنی، القاهرة ۱۳۶۹ ه. ق.
 الشعر، اثر فی الاخلاق والمجتمع، رأى الشریعة فیہ، الدكتور السید جعفر الشہیدی، همائی نامه، تهران ۱۳۵۵-
 انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
 الشعر والشعراء، ابن قتیبه ابوعبدالله محمد بن الکوفی المروزی الدینوری، تصحیح: مصطفی افندی، مطبعة العاهد
 العمده فی محاسن الشعر وآدابه ونقده، ابن رشیق القيروانی، تصحیح: محمد محی الدین عبدالحمید، مصر- ۱۹۶۳ م
 الغدير فی الكتاب والسنة، عبدالحسین احمد الامینی النجفی، الجزء الثاني، بیروت، لبنان ۱۳۹۷ ه. ق-
 دارالکتب العربیہ
 فن الشعر، ارسطو، مع الشرح والترجمة عبدالرحمن البدوی، القاهرة ۱۹۵۳ م

١٣٤ شعرکهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی - جلد اول

کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلاق، الشیخ محمد عبدالرئوف المناوی، بهامش الجامع الصغیر، القاهرة ١٣٢١ هـ.ق.

لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن منظور الافریقی المصری، المجلد العاشر، بیروت ١٩٥٦ م
المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ابتداء ترتیبه وتنظیمه ونشره، أ.ی. ونسک A. J. Wensinck
ی. پ. منسج J. P. Mensing - اتبع نشره: ی. بروخمان J. Brgman - لیدن ١٩٣٦ - ١٩٦٧ م.
المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، وضعه: محمد فؤاد عبدالباقی، القاهرة، مطبعة دارالکتب المصریه ١٣٦٤ هـ. ق.
نهج البلاغه، ضبط نصّه وابتکر فهارسه العلمیه: الدكتور صبحی الصالح، الطبعة الاولى، بیروت ١٣٨٧ هـ. ق.

PETIT LAROUSSE EN COULEURS - Ed. 1978 - Paris

و:

